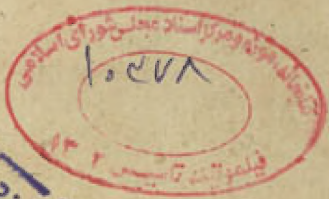


۹۵۶  
۲۵

(14)



بازرسی شد  
۲۹-۲۶

بازدید شد  
۱۳۸۴

۹۰۷

۴۹۷۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: معارج البرکت	
مؤلف: سید محسن خاوری	
شماره ثبت کتاب	۱۴۴۲
موضوع	۹۲۱۱۸
شماره قفسه	۱۰۲۷۸

خطی، فهرست شده  
۱۰۲۷۸



« معارج الملكوت »



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

والى الله المرجع  
 رَأَيْتُ رَجُلًا يَرَى  
 رَأَيْتُ رَجُلًا يَرَى  
 رَأَيْتُ رَجُلًا يَرَى

١٣٢

يا صاحب العبد





Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the poem or a separate entry. The ink is faded and the script is cursive.



کوه نامه و الا مضمت بر جهان دلش  
چو بدره و بانو دلش جهان  
دلش

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آنکه مرتب نغمه بر دل هر چه و سپاس این جهان افرینم زبان خامه  
سحر نگار بهنگام نوشتن جدیت نامش از غایت بجزش میگرد  
و کوه بر طریقه نعت و شایسته حضرت سید المرسلین در نعت آبا و اجدادش  
سخن از غایت نارسا خویش در خطی که دوست ریحان تحیت هو عا که  
بر ولع آب و هوای محبت و یک رنگ نشوینا یافته کنش آقا و یگانگی است  
شمار ساحت انجمن قدیس اساس جهان فریضه فرخنده و خجسته  
زینت افواش او کمال لطافت و کمال در بندگی شش و بهیم خدایت و جهان  
طراز زبیرم هست و وفای دوار فرار از علم جهان گیر و کنوشت بیرون  
بازوی عظمت و بختیاری و فضائل و سطرلاب است و کامکده قدرت جبروت

Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the left edge of the page.



والله كوي طغرل منور حق ترويه **ف**رشته قول طالع فروز جبارك  
كهن این رفته فروز رنگ کهنه از بهر سبب است خرام خامه منته شده  
در عرصه مدح طالع از جولان دلعه می آید اگر چه در نیت است بمقتضای رسم  
این صورت برستان متحرک سلسله رسل و سبب از بهر دلالت  
نقوش قلمت و وودله و در طالع انبساط صفت و احوال است در  
صورت صورت نه بسته از بهر سبب از بهر سبب از بهر سبب  
بر است قواعد مصالح و موالدات مبتدئ و موالف است بر  
استقامت و مصلحت است از بهر سبب از بهر سبب از بهر سبب  
تقو و ششام با حین متوجع مصروف است و تقو بطرف فضل موالف  
استقامت میوز معنی و لذت باطو و البه حقیقه در عبارت از مترسج  
قوت و اتیان است از بهر سبب از بهر سبب از بهر سبب  
دقایق کس را محبت می نامند در عالم و شهره افغان تر از این نیست

حسن محقق نه پند بر وجه لقمه بذول لغین خجالت اینغی در نه خیر انوار و مرا  
باطن صفا کس نه کس فلک کوه نریا جابه انکاس نه پند صورت و در کوه  
پند خدایت می باشد و منقش خوله و یکس از انبساط کار با عوام است  
و این طالع ظاهرین صورت شناس از بهر سبب از بهر سبب از بهر سبب  
طبع احوال است متوجع دوست این نیازمند درگاه آله خدایان شده  
در مقام سلسله محبت و یکس از بهر سبب از بهر سبب از بهر سبب  
بر آید روزگار بطور میوز و متوجع است از این امر و پذیر اینان  
در در معاصد و سلسله جوده پند متوجع است مفهوم خاص و عوام کرده  
در لغت پایه دوستی مناسبت و بنای خست این سلسله عالی تا لغت  
لید و آله در عرصه روزگار مستمر و پدیدار بود دستور الهام لطیف  
و خوانین عالمی که باشد بنای عینه و دومان عقیدت و اخلاص  
مکرده از ادات منشا تحقیق شناس بنای کافه جان از این



رنور فرامی داری از عهد رضا هست تا زمان شبان و قاتل  
 و مهر بر پیشانی افتد در خدمت حضور هاجس در معیار نقد قایت  
 شرف زینب زبیرفته بر نگاه آن اورنگ آری جهان با ارسال شده  
 تا بپایان غرضی تحقیق مصالح و کیفی و بعد از آن در محفل خلوت از  
 برف لوراک آن فایز شریعت معروض است و بعینه زبان  
 او تفویض است به موی پند و هشدار این و الله آن مرکز دین خود  
 و دل را چنان است در بنی عروس مسمی و بجای لغایت زینب  
 باب یار غنایم و عاطفت چمن یکبار و نصرت ابد و طراوت  
 مزین بخند و مصطفی نقد و مهربانک مغایرت از سنجید و از دو  
 در محبت منت و کرد و احسان فرامی دهرین دیر است اس  
 بنیان و الکاف محبت را با این تاز و طرز نوائی استقام و صبر  
 آریان انجمن دانش و چمن پریشان باغ فرهنگ در ضمیر فزین

بهر

حقیقت است پوشیده است در دشت کمر فسا بر صفی ابرام  
 و خنده ای که جز یکبارگی و آقا گزین تر نقشه لقمه است مرام  
 در مبدع نقوش موهج کونست صورت نه لبه و بین نوع است  
 سر اولد ترین عیخ غزل و فاق نایم هرگاه این نسبت  
 در سایر لکناس صورت هر لکن خیر و عاقل است به پس پیداست  
 در میان پلشت مان ملک قنار و کینه خدایان عالمی قدس  
 بهر تیرم افزایش و خاص تیرم نتیجه گویم آری اند و موصد  
 حقیقت این طایفه عکیده بر مکنون است و سیر ممکن است بعد از  
 انبیاء عیلم لایق بر گزیده بجه پای پس خواجه مطلب از تمهید  
 سعادت کلین و محض لذت شرح این مقلد خود قریب است  
 در لکن لایمان مشیت و الفاضل منجز لذت فاضل خود منسی و موهج  
 حلاوت مجعول است مثنی اصل بر ای جان نولد حلاوت است



و قطعاً بر صورت شان احوال معنی مفروض نموده و چنانچه امر جسد  
در ملک کردن وسیله رشد و نمو انگاشته در حوضه تکوین درینید و بحسب  
نحوه و بیاس خریکانه فی الحقیقت احوال شان منافی افعال طبیعی  
ساخته چنانچه در این امر دلپذیر و ملائم لیل و نهار است  
عکس و انما نیز لاین امکان نیست این معنی را بقیاس ناکا اخذ کرد  
بما یفید کران نه شده و غیر است فطری و یک است چنانچه در صورت کد  
خاطر قدس مناظر جوده تیز بخشید چشم اشرافین و درین حقیقت  
کریمین تماشای فطریه تا حسن و چون مرتبه جلالتش بمحل ابرار رسید  
چنانچه این نشانه سرخوشی بخش عالم کام دل و حلاوت پذیران بخش  
و یکرمب مع علیه مقتضای انوار قرب آن فخر و خفاصت رسید  
هر در کثرت متعلقه ممالک قسم و ایراد محبت محبت جمیع سر و کلاه  
در از ابا و اجداد بر خط فزون نهاده نقطه و دانه از درج اعلیٰ و اقصیٰ

و چه بر صورت نه رفته با نوحه بعضی گونه بین بار خوت و استکبار  
در مذموم ترین افعال است در دماغ حاشان سمیع و جلاله پادشاه  
ضد است و غوغایت گشته بر لب و زبانش نهاده بگویند و جهالت مخدوم  
مهر شکن در دوار تو و ملائمت و طهارت و انده شیره دست قطار  
بهر اتفاق گشته بدان و مصداق متصل کس در خود دار کوه در دلو  
کس تصدیق خویش نکند پویه نه از انبار و فطرت و حرمت خلقت  
در برابر حلالی این چنین از تنیه و تالیف و برکت کمره بر زنده است  
علیه السلام است فوجی قاهر از بهادران عساکر منوره سر کوه کی  
امر ایان عالی شان متبع المکان یقین فرمودیم تحسین فتوحات  
غنی و فیوضات لدر پی و حیایست سبحان و تاملت است با نوحه  
ش ثنائی اولیا و فاضلین ابرار است و فیم نصرت فزون  
و با پرچم نو اقبال ابرقاصت سوار در راه تندر و ابرکت ایام



بنویس پانزدهم سمنه و الله و لکن شکر ظهور مکر و جود نصرت و روح  
 کشنده در باطن جبرست و دیگر نور بخشن بر سر انجام شد و از نیروی  
 کتبا و دولت جاوید طلال و استقامت نماید است سماویست با و لیا  
 این خاندان همایون لایزال و لکن جهان بینان کوه آری هرگز  
 نای درگاه صمدیت و بزرگ کوه نای بارگاه احدیت که خلد و بسته  
 بغیر و باطل بند پر وازی نماید جهان اعمال ذمیمه و باجانش که بچین  
 تیر بر نای رفو کاک و بقضای صمدیت و یکانی بیطریس کماست  
 محبت سمان اتفاق انشا الله تعالی و غیر سلسله و حکومت تازه  
 و مبتا اما استقامت به انداز باید ترش چنان است در فرود بخش نامه  
 دولت و قربان نیز مرسم محبت و یکای مرید شسته بر جلد و احوال و  
 سزایق اوقات خود و نظام سلسله مقاصد صورتی و کار معنوی و  
 اعتماد پایست ظاهری و باطنی و سرانجام مولود عدل و دل و استقامت

در آخر

که بار خشت و فکرت به قوا اعدا من ممالک و نشاند بشا نره و عیال و  
 نرفیه احوال کافه بر لای و فیضان انوار عافیت بر جهور انام و عامه با  
 و ارتقاء در البی و دل استیغای مرتب فتح و ظهور طلال استین  
 خلد و نشو و نه رفیه انجمن آریان سلطنت و جهان دار است اینان  
 درگاه احدیت که خلد و محبت پروری است این دلمه معنی را و لیا  
 محبت مرفیه و سید استوار مرتب شسته اما کماست در حلقه صمدیت  
 و فصول و بزرگ جلیل در ضمن کین مضمون است میگویند بشنید زایه برین  
 این سبک خلام خانه در میدان اطراف حضرت جلال و لیا  
 سلطنت و کامیابی نیز اوج عظمت و جهان بینان بر کین گاه  
 سبب اندر سمان طالع و بر جلال طبع بارگاه **در جواب**  
 بعد از خبر و سپاس انجمن و ستایش صاحب لولک مشهور خاطر  
 قدس بنی خالک جن بر پله حدیقه حضرت و مسند انجمن سلطنت

عفو و انعام  
 صاحب لولک



مرتجع نشین چو بایش جهان ناز نیست افرا و سداک محبت و کام  
 بپایان ده اکیلیاب و اورنگ و بیاچه و النش و فرزندک سداک سید  
 جهان در این جلیل حق نیست و نام و آری انکه کله سداک صفت و وفا  
 یعنی نام محبت شهادت هر لغزش صیغه و سداک و سداک است و سداک  
 ترین اوقاس در کون کون مبر و انبساط و کون کون نرف  
 نرف بافته خاطر عالمیست متفرع و منبسط که نیکو چینی برود  
 محبت و دودل و سداک قسم پذیرفته کون کون مبر و سداک است و  
 پام در جهان فصاحت بیان و کون کون آن ناکه نیکو محبت  
 سایه بار نیست این نیایش که جبار قیاس کبریا که لهر از بهارستان  
 غایت نامتناهی چمن کهنه دانش دوسته و سداک و سداک  
 بلبل طبع اندوخته در خور تمیز بند و فصل فراع از میان بهار  
 از بهار و از انش حقیقت و کون کون است اندازش که از بهار و سداک

شسته میسب شبانه روزی خوش تن چو از معاش و چه از معاد  
 در دفتر کسفا و خوش معاشناس به تنقیح رسانید فریفته سخنان  
 ابر و میر لعل غزل نمی کرد و در میان باطل و حق و کون کون  
 نه نهاله میشد امریکه بحث خاموشی که خام و موج کعبه کون کون  
 نی شوق حق شایان شان و لا کرده قدس کوه در روشناس علم اند  
 و جهان افرین در دایره کون کون مرکز و از لایر و دایره کون کون  
 و مستی سخته مرجع انام که نین آن تدر در بهار پاد که خوانند و  
 کون کون نخت باید بر کار و از کون کون نقطه مایه و سداک و سداک  
 در به عقده سجد الکاهت این قهر در کون کون کون کون و کون کون  
 از کون کون دکن و عقده صولت این سداک متغیر نهشته سداک و سداک  
 عاقبت این ضمیمه عقده کون کون بلکه استغانت و سداک و کون کون  
 صولک دیدن کون کون کون کون و سداک و سداک و سداک و سداک

به پرداز



[illegible]

بودند

که سر و پا بدو ماند توان  
مهرش بر سر او چو بهار

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس

१३७७

1922	<table><tr><td>1</td><td>2</td><td>3</td><td>4</td></tr><tr><td>11</td><td>12</td><td>13</td><td>14</td></tr><tr><td>21</td><td>22</td><td>23</td><td>24</td></tr></table>	1	2	3	4	11	12	13	14	21	22	23	24
1	2	3	4										
11	12	13	14										
21	22	23	24										
1913/14	1923/24												
1922/23	1924/25												

1914/17



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك  
يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم  
غير المغضوب عليهم و الاضالين

اگر وقت صبح بود و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز



بسم الله الرحمن الرحيم

فصل

اول از آنکه در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در هر روز و در هر روز و در هر روز







بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم أيكم أحسن عملا محمد بن عبد الله  
 مربي قديم را نرسنت که خلق کرد نفوس را طهر را بجلالت با بده قبل از جنود  
 بجهان رسال و شکر ابدی قادر بر ارادت که تکوین نمود صور مختلف الا  
 شكال را بقدرت کامله بطلال و شانه محصور بصیر را در نور است  
 که بنیاد انرا فیض قدیم گشت که آنرا تخفیف بقول و شهود و سبب است  
 قیاس سمیع را بیتی است که شوائب داد بشر را تا کلام خلقت ان خلق ان  
 اعرف را مخاطب تواند بود استایش بعد مرید را با د که هر معلول علت  
 و هر صورتی را مژد است و وصف لاحد کلیمی را مسلم که آدم را مظهر  
 هر مظهر را بیتی متکلم و هر مبداء را معاد است لغت لانهایت بر عالم  
 مصالح حق و باطل که برگزید حضرت خاتم انبیا را آیات محکم و بر این وضع  
 از برای تحمل اسرار راجحه و اخلق تری و انوار ظاهره و اخلق نوری بجهت  
 تبلیغ احکام معاش عالم کون و فساد و جمیع احوال مبداء و معاد تا هر کلفی  
 و نور استخفا و سبب ان بوده یا و ولجعه طاهره او علیه السلام و بنایان  
 و متابعان او افتد انکه و تحصیل مایل به نیبیه اشتغال نموده از حد و دلام  
 شایع

مقرر

شایع و احکام شرایع او تجا و زنااید و حکمت شرح شرایع را اعلم الیقین  
 در یابد و فایده کرد و در جات اعلی و الاخره و زیان کار شود چه بدیه است  
 هر کسی موافق احوال حسنه و افعال سیئه خود عاجل و اجل عدلانیته خواهد دید  
 و ما الله بید ظلم للعباد و بعد چون این خاک را بپندار کرد پای مؤمنان  
 سلطان خدای خاموشان ابد الله الکریم المنان و روح بالقاء و البرهان  
 در علم کلام باقیبک کتابک علم و سته نبی کافه انام و احادیث  
 ائمه علیهم السلام رساله مسی تعجبات الماخره بعبادت عربی تحریر نموده و بمن  
 توجه خاطر فیاض ملکوت و لونه افاضات انوار لاهوتی و منظوم الطاف  
 غایات ربانی و مخوف الطاف هدایت نبی سدید الفاعل حمید الحفصان  
 التائب الله الرمد المشمول نور القمده حضرت شاه محمد السهیر کجا موش  
 ادام الله تعالی اطلال به ائمه الی بهار الدنور و النفوس متبذیم تر علوم نبی  
 و منسق لشر معارف یقینی بفارسی مصروف بود و هدا من فضل ربی و رسته  
 بحسب الاشاره محبوب امتثال امر مطلوب که علم فطرت الله و آفرینش عالم است  
 و علم دنیا که معاش و کفایات و علم اخره و معاد که ضروری المعلوم از روی  
 آیات محکم و روایات معتبره حضرت ائمه علیهم السلام استنباط نموده و قید است



مضبوط گردانید بموافقی کلام عالم اولین و آخرین حضرت امیر المومنین  
صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین که **رحم الله امرأته** **اول**  
**دین** **اول** **دین** بود این رساله را در سه کلام بیان نمود و مستمعین  
الملکوت گردانید در تاریخ سده هزار و نصد و شش و الله ولی الرشد  
و منه المبدأ و الیه المعاد و معنی حدیث شریف و بیان لطیف جهان است  
که رحمت گناه حضرت خرت هم نواله بر بند که بشناسد خود را که از بی  
آمده است و در چه جا است و باز بکجا خواهد رفت زیرا که بر ملکفان  
مباین و طالبان اسلعتین واجب و لازم است که از علم از مبدا فطر  
که حقیقت اوست و علم کون و فساد که علم ظاهر است و علم معاد که  
بعالم ثانیه است و شسته باشند و الا در زمره اولئک کالانعام بل هم  
سبیلا و آیند **اول** که من این است در آفرینش عالم است و علم  
خیریت که شناخته میشود با وحشتی ذات باری تعالی و آن بر سه قسم است  
**اول** عالم عقل است که کان الله و لم یکن هو شایع بود حضرت صمدیت جل  
موجود و حتی بذات خود و عالم وفادریستی خود و نبود با او خیر او و هیچ  
چیزی و چون خواست که شناسا کرد ذات محمدی را محاط ساخت بنور خود  
و عالم را که

و عالم را پیدا کرد از نور پاک او صلوات الله علیه و آله که عبارت از آن عقل است  
و از وجودی افریننده و لطیف و در شنده پس حضرت خرت از هیبت جلال  
احیت خود بر آن تجلی نمود آن کوهر تاب تجلی نیافرید و در بلرزد و بکشد از لطفی  
آب شد و لطفی آتش لب آب از آن آتش گرم شد و بگوش آمد و چند هزار سال  
بگوشید تا بجاری و دودی از آن جوشش متصاعد شد و خرگاه منوری نورمان  
و حب الوجود از آن دود وجود آمد و نه شعله شد و هر شعله مانند حقیقت در میان  
هم متحرک گشت و شراری که باد و صعود نمود و بود جرم کواکب که دیده و  
جیش زبانه آتش دود و بخار آن چهار باد افرید باوصبا و دبور و جویب  
و شمال تا بر آن آب از چهار طرف وزیدن گرفتند و موج در آلودند و از آن  
موج کفی حاصل شد یکی جمع کردید که اکنون جرم کعبه است و همان کعبه را برو  
آب پهن گردانید که ربع مسکون است **دوم** از انوار حضرت زین  
در دل آن فرق کنند میان حق و بطلدن زیرا که عالم است کسب و کسب  
اشیا و کمال نقصان آن چه در تفقادات معقولات و در چه معادله محسوسات  
کما قال النبی صلوات الله علیه و آله العقل نور فی القلب یفرق بین الحق و الباطل و العقل  
ذو جبین است کفی و خرونی اگر در بطرف ملکوت کرد و تمام تمت خود را بمان



بست کلی است و اگر روی بطرف ملک کرد و همی که شست خود را صرف زیانند  
جزئیت و عقل جزئی پادشاه روی زمین است و صورت کمال و خرابی روی زمین  
و صورت نقصان بخلاف عقل که کمال دارد اما نقصان ندارد و نقصان او کسب  
تفاوت هم اشخاص است که کمال هر کسی با عباد مقام وی بود و کمال او را حد و نهایت  
نیت **باب اول** البدیع که عقل کل است مخصوص حضرت رسالت نبیاء خاتم النبیا  
پس هر کسی بخواهد استعدا ازلی ازین عقل نصیب دارد حتی اولوا العزم زیرا که  
امر نبوت که از ارکان توحید است باین عقل کمال میرسد و بواسطه دو کمال  
کارکنان عقلند و تقسیم عقل را در کتاب سیر سنجی تفصیل کرده شده است  
**باب دوم** عالم نفس است که آنرا عالم ملکوت گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
اول ما بدخ الله تعالی هو النفوس المقدسة فانطقها بتوحید ثم خلق  
بعد ذلك سائر خلقه یعنی اول چیزی که حضرت عزت از بدایع حکمت خود ایجاد  
فرمود صورت نفوس مقدسه مطهره است پس ناطق و گویا گردانید آن  
نفوس را بوجدانیت خود بعد از آن را با اجسام را پدید آورد و نفس جوهر است مجرد  
که در ذات خود محتاج بماده نیست مگر برای فعل و اثر خدا و او را در اجسام پدید  
و تصرفات داخل نیست و خارج نه و همان را نفس ناطقه گویند و شرح نفوس را حضرت

امیرالمومنین

امیرالمومنین علیه السلام تمام بیان کرده اند چنانکه کمیل رحمه الله سوال کرد  
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که ای امیرمومنان میخواهم که بشناسانی  
نفس را حضرت فرمودند که ای کمیل که ام نفس را میخواهی که ترا بشناسم  
کفتم ای مولای من آیا نفس یک نیت کفشد ای کمیل بدرستی که نفس چهار است  
**اول** نامیه نباتیه که عبارت از نفس طبیعی است **دوم** حسیه حیوانیه که عبارت  
از نفس حیوانیه است **سوم** ناطقه قدسیه که عبارت از نفس انسانی و روح قدسیت  
**چهارم** کلیه الهیه که عبارت از لطیفه ربانی است و هر یک ازین نفوس را بعد از پنج  
قوت و دو خاصیت است **پس نفس نامیه نباتیه** را پنج قوت است **و یک**  
**و خاصه و اوله و مرتبه و دو خاصیت** بالیدن و نقصان پذیر رفاقت و منشأ  
این نفس یعنی محل آن از جگر است **نفس حسیه حیوانیه** را پنج قوت است **و سه و مرتبه**  
**و خاصه و اوله و مرتبه و دو خاصیت** رضا و غضب و منشأ این نفس از  
دل است **نفس ناطقه قدسیه** را پنج قوت است **و سه و مرتبه و دو خاصیت**  
که عبارت از طهارت و زیرکیت و این نفس را منشأ نیت چنان روح منزله از  
و اسکن است و در حقیقت منشأ آنرا باید کرده اند بلکه قوتیت از عالم قدرت مایل  
به عالم ملکوت و این نفس مشابهترین خیرهاست بنفوس ملکیه و او را دو خاصیت زهد



و حکمت **نفس کلید الهی** را پنج باقی بودن در وقت فناء و خوش بودن در زمان  
 شدت و خیر بودن در احوال مذلت و درویش بودن در حالت توانگری  
 و صابر بودن در محمل بلا و اود و خاصیت است **رصاصه** و بنده این  
 نفس از حضرت عزالت و بزرگداشت تعالی شایسته چنانکه در کلام مجید  
 خود فرمود که و نخت فیمن روجی یغیر چون رست کردم هیئت آدم را و دیمیم  
 در وی نفس خود را یغیر برای من مردم صفت حیات خود را که الهی صفت ذات  
 و غیر فرمود که یا ایها النفس المظلمة ارجی المربک راضیه مرضیه یغیر فی نفس آدم گفته  
 بدو من باز کرد بسوی پروردگار خود در حالتی که بسند کننده و پندیده و محفل  
 میان این نفوس واسطه است که توسط او ادراک حقایق موجودات امور  
 کلیه و جزئی و کتاب فصایل و از ازل تا ازل تحصیل نمایند **سیوم** عالم جسم است  
 و اول است که قابل اشارت حقیقی بود طولاً و عرضاً و عمقا و این را عالم ملک گویند  
 و دین سه موجود است **موجود اول** در آفرینش خفا صراحت چون افلاک و اجرام  
 بحرکت در آمدند از ایشان کیفیتی و حرارتی ظاهر است چون اخراجت و گرمی  
 نامحسوس بود از انرا طبیعت کشفند و چون آن گرمی زیاده شد بذرات در گرفت  
 و بخاری اذ ان برخواست و شعاع زو جرم آتش مرئی و محسوس شد جسم و محضر  
 آتش

آتش نامیزند و از گرمی خشکی آتش هوا ظاهر گردید و از هوا آب پیدا شد و  
 از آب خاک پس خضر چهار گانه حاصل شد آتش را گرم و خشک و خاک را  
 سرد و خشک بنبت خشکی خاک را آتش بنبتی شد آب سرد و تر است بنبت سردی  
 آب را با خاک مناسبتی پیدا شد آب را سرد و تر است هوا را گرم و تر است  
 بنبت تری هوا با آب بنبت یافت و بنبت گرمی آتش چون میان ایشان  
 از دواج و التیام حالت تناسل ظاهر گردید و مردم خفا صراحت اصوات نام  
 کردند و تناسل را موالید **موجود دوم** در آفرینش موالید ثلثه است **ثانی**  
 معدنیات و عدد انواع آن سیصد و شصت است از آنجمله زر و نقره و مس و این  
 و قلعی و سرب و سیاه است و این معادن اول موالید است و بهر یکی از جوهر  
 سبعة از برای مصالح این عالم بسی خاصیت دارد **ثالث** نباتات و این خیر  
 محصور است چون درختان گرد و پیری و گرم پیری و بستانی و غیر بستانی **سیوم**  
 حیوانات و عدد انواع آن یک هزار و چهار صد است پس عدد انواع حیوان  
 بحری و شصت است و عدد انواع حیوانات بری شصت و اینها را مخلوقات  
 گویند که در تحت امر کن در آمدند **موجود سیم** در خلقت حضرت ابوالبرکات  
 علیه السلام حضرت حق تعالی خواست که آدم را با فرزند جبرئیل را فرمان داد که



از تمام روی زمین یک قطعه خاک پاره چون جبرئیل خواست که خاک از روی زمین  
بردارد و خاک گفت چاره میگیرم از تو بجه او ند که از سر این کار در گذری چه می پند  
که از من شخصی آفریند مانند بنی الحان که بر شیوه ما قرمانی اقدام نماید و بدان  
سبب عذاب کرد و من طاقت غضب الهی ندارم جبرئیل از روی ترجم باز  
بجانب میکائیل و اسرافیل نیز بازگشت تا فرمان بغیر ایل رسید و نیز خواست  
که قطعه خاک بردارد خاک باز همان عذر پیش آورد و خرد ایل التفات نگرفت  
او نگرد از روی قهر و غلبه یک قطعه خاک مختلف الالوان و الصفات را  
از تمام روی زمین فراهم آورد و بحسب النومان در میان ملک و طایفه گذاشت  
و چون آن خاک در میان ملک و طایفه قرار گرفت سالهای فراوان از آنجا  
غایت باران رحمت بروی باریدن گرفت و حضرت عزت بید قدرت  
بتجسس طینت آدم علیه السلام پرداخت که حضرت طینت آدم بیدی اربعین صبا و چون  
صورت آدم با تمام رسید روح خود را روی دمید آدم بر حالت و خطه زد  
والله لقد گفت حضرت عزت از سر گذاری آدم فرشتگان را فرمود که بر سر  
کنند پس جمیع ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که گردن گشود و از جمله اندکان گشت  
و حق تعالی فرمود که ای ابلیس چه چیز منع کرد ترا از سجده کردن بآدم چیز را که من خلق  
آوردم

کردیم از دستهای خود گفت من بهتر از ویم از بهر آنکه پافریدی مرا از  
و او را از کل و فضیلت آتش بهتر است از خاک پس حضرت عزت فرمود  
که بیرون شو از بهشت که تو از جمله اندکان و بر تو است لعنت من تا روز  
قیمت و چون ابلیس خطاب لعنت شنید لعنت خداوند اچندین هزار سال  
مشغول عبادت تو بودم بیک سجده که آدم را نکردم از جمله اندکان گشتم  
و حال آنکه تو ارحم الراحمین و اجر بسجده ضایع نمیکنی پس خطاب از حضرت  
عزت در سجده که چه میخوانی بخواه ابلیس گفت مملکت ده مرا تا روز قیمت  
باخواهی نبی آدم که بسبب او رانده گشتم حق تعالی فرمود که مملکت دادم تا روز  
قیمت اما بروستان من نرا دستی نیست و چون سجده ملائکه مخلوق شد  
حضرت عزت بر خواب انداخت و تو را که از بقیه خلعت ایراد سخت بود  
در پس او نشاند تا زن تابع مرد باشد و چون آدم بیدار شد گفت دور شو  
از من و چون نیک نگریست و نظر بر جانش افتاد گفت تو کیستی تو گفت  
من خلقی ام از خلق خدای که حق تعالی منس تو گردانیده است و ازین سخن  
محبته در دل آدم پیدا شد فرمود یا رب ما هذا الخلق الحسن الذی قد انشأ فی  
ای بار خدا یا این چه صورت نیکو است که منس من شده فرمودی او حضرت عزت



فرمود که ای آدم این آمدنت میخواهی که با تو باشد و منسوب تو بود و تابع حق  
کرد و آدم گفت نعم این شکرگذاری تو بر من همیشه خواهد بود پس بعد از آنکه از آنجا  
و خطبه خواند و آدم ترویج کرد و جهش تعلیم عالم دین متحرک شد و در کتاب است  
که اول فرزند آدم علیه السلام قایل بود با تو او خود اقلیم و دوم قایل با خواهر  
لیوذا همچنین است پسر و بیت دختر و اسطر از آدم بوجود آمد و در روضه  
الصفا خوانده میرسد که شیت پسر علیه السلام پسر آدم است و پدرشیت صلی نام  
و پدرشیت انوش نام است و چون قایل قایل را بخت خدا تعالی عوض قایل  
شیت را بوی از را از دشت پس باعتبار خلافت و وصیت اول فرزند  
شیت است که او را بهبه الله خوانند بعد از آن یافت و در آخر الفقه  
که برای شیت حق تعالی حور از نزل نام از بهشت فرستاد و شیت عقد بست  
حور را و دیگر فرزند نام فرستاد که بیافت نکاح کنند بعد از آن پسرشیت را  
بذکر یافت عقد کردند همچنین جمیع صفوة انبیاء و اولیا ازینها متولد شدند  
نه آنکه خواهر و برادر حقیقی را با هم عقد بستند و این خلاف واقع و معتقد است  
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت که حضرت عزت جل تا نزد آدم حور  
فرستاد از جنبه پس مردم جمیل و خوش خلق از نسل خوانند و مردم بد شکل و بد  
خلق

خلق از بطران بهبه الله خوانند **در معاملات عالم کون**  
و مکانت که از دنیا گویند و در آن آن مهم است زیرا که علم اولین آخرین  
و احکام شارح علم الیقین و معارف حق الیقین و جمیع حسنات و سیئات تکلفین  
درین نشان حاصل است پس طبق ستم ایام درین نزهتگاه ناظران و بنابر  
معش تاجران و محنت کده نادمان و بیت الماخران بخوران و زندان  
مؤمنان و بهشت کافران شش فایده متفاوت میکند و ای خیر نیک ناکل  
کن که از آمدن تو درین دنیا مقصود چیست و ازین مسافرت تو مطلوب چیست  
پس ادهانت که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که من جمیع مرتبه خصل  
لم یخرج لطلبها و لا عن النار و لا من باطلها و لا من فسادها و لا من غیبتها  
و خوف الدنیا و خوف الاخرة و خوف فطرها و خوف الباطل فاتها و خوف الحق  
فاتبه بغیر کسی از دنیا جمع کرد و خود شش خصلت را نگذاشت و از برای  
بهشت هیچ مطلبی را یعنی همه کار مانیک کرده با و نگذاشت و از برای دفع  
هیچ گزینی یعنی هیچ فعل ناشایسته نکرده باشد **اول** آنکه بشناسد خدا را  
پس فرمان برداری او کند **دوم** آنکه بشناسد شیطان را پس نافرمانی وی کند  
**سیم** آنکه بشناسد دنیا را پس ترک دهد او را **چهارم** آنکه بشناسد آخرت را پس طلب



نماید آنرا **اگر** باشد باطل **اگر** است پس نیز نماید از آن **اگر** باشد حق  
که معروفست پس در پی او شود **و اما اول** در معرفت الله است یعنی شناختن ذات  
وصفات باری تعالی است و آن موقوف است بر شناختن وجود مؤمن کامل بر شناختن  
و آیه الوجود موقوف بر شناختن مظهر الوجود با دلیل قاطع و برهان ساطع  
که هر حرف فقه فقه حرفی است و درین محل حضرت سید محمد حسینی قدس الله  
سره العزیز خیمه رفیع را راجع بحسب حد گردانیده و گفته هر حرف فقه ای نفس خیر  
و نفس محمد علیه السلام منزله است از او خدا و میرزا اما گفته خود را بهر نفس منضم  
مرکز و مصطفی سازند در معرفت خدای پناهنده **حکایت** خدای است  
فرمود علیه السلام کان الله ولم یکن موشیا یعنی بود خدای و نبود با او هیچ چیزی  
و حق تعالی پیش از خلقت موصوف بصفتی غلم و قدرت و اراده و کلام و سمع و بصر  
و حیات و قیام بود که اینها را اقامات صفات گویند و صوفیه کمال وجود را نیز  
از اقامات صفات گیرند و آن تنی و است و صفات عین ذاتند و بعضی گفته  
را اضافی نیز گویند مثلا و قیام خلق کرد و رزق داد و خالق و رازق گفته چنانچه  
وجود هر مخلوق دال بر صفه وجود خالق است چنانکه عقل را آفرید بدین معنی خوانند  
و چون نفس کل آفرید باحث شد و چون طبیعت کل آفرید باطلش گفته و چون کل

آفرید

آفرید حکیم نامیدند و چون شکل کل آفرید اسم ظاهر نمودار شد و چون نطفه  
من روحی او بفعل آمد مجسمی یافتند و پس علمند الصفات الباقیات و هر  
معرفت خدای را چنین حاصل کنند پس باید که اطاعت فرمان او کنند و فرمان او  
فرمان نبی است و فرمان نبی فرمان اهل بیت است و فرمان اهل بیت  
علیهم السلام فرمان نامیان ایشان است که متصف بصفات ایشان باشند کما  
قال علیه السلام ولدی من نسلک طریق **و اما دوم** در شناختن شیطان و  
صفات او است **حکایت** حق تعالی فرمود که و کان الشیطان للدن خذولا  
و هست شیطان مراد می فرود گذارنده و کمره کننده که آن در تن انسان  
نفس لاره است چنانچه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود که بهترین جهاد  
که کسی با نفس خود کند در میان دو پهلوی است و این را جهاد اکبر گویند  
و صفات او هوا و هوس و وسوسه دل و حبه دنیا و تفاخر و کبر و ریا و ظلم و دروغ  
و حسد و عجب و فساد و شهوت و حیانت و طمع و شح و طول امل و غلب  
و عدوت و کمان بد و کمر و خنجره و کفر و نفاق و حرص مال و زینت است برین  
از اینها محترز باشند **و اما سیم** در شناختن دنیا است و درین دو شغل است  
**شغل اول** دنیا بمعنی آرزو و محبت چیزهاست چنانچه مشاهد است از روی مال و جاه



و لباس و اطعمه و اشربه که هیچ کمی نیست که در پی آن نباشد خواه مخلص و خواه توانگر  
و خواه متوسط الحال و حال آنکه دنیا عبارت از اینها نیست بلکه آرزوی خیرهاست  
بسیار که بوسید این خیرها تحصیل آخرت نیز میسر شود **بجمله چرخ از دنیا برفت**  
**قطع نظر از جمال هر یوسف کن** ای عزیز متاع دنیا از برای هر چه خواست خدا  
و خیرت و رحمت پس هر که قناعت کرد مستغنی شد و هر که زهر و زهره خیرت یافت  
و هر که بقسمت خدا راضی شد رحمت و هر که همت خود را باز نماند است او از دست  
در دو غم هرگز نرسد **بی نیازی باز بازی میکند** نونیازی جان که از  
میکند چنانچه در حدیث آمده که دنیا بر مثال دریای شور است طالبان آن نشسته  
هرگاه که نشسته باشند از آن جزیره زیاده میشود و اورا تشنگی باز پاشانده نشسته  
کرد تا آنکه نمیشد **آرزوی و محبت بر دو قسم است** محبت الله و محبت  
ماسوی الله که آرزوی دنیا و دولت و محبت در دل است و دل بر برتر است  
قلبیت مشغول دنیا پس محظوظ است دنیا و قلبیت مشغول بعبودیت پس بهره او  
عقلی و هم دنیا و درجات اعلی و قلبیت مشغول بموالی پس نصیب اوست موالی  
و عقلی و دنیا و لسانیکه همچنان خدا اندامها و اولیا و اولیا و متابعان نهانند  
و ایشان دنیا را بمنزله خلا و استخراج دانند و آن بقدر احتیاج ضرورت  
و دیگران

و دیگران که حضرت کیسود را از قدس سره فرموده که دنیا و آخرت بشما خدا  
مستحقند پس قبول خدمت از دعام نزدیک همچنان خدا عیب نباشد بلکه محبت  
با اینها رحمت و کسی که محبت خدا باشد طاعت و ترک معصیه و خلاص و پیکانگی  
کرد و نیجات و اطمینان خاطر در وی زیاده کرد و همه کس را بمناسبت خود  
داند و کسی که محبت نباشد بود تو فرود دل و حرص و بخل و حسد و عداوت و تکبر و  
و فقر و طول امل و غم و اندوه در وی زیاده شود و از خدا دور افتد **شغل دوم**  
در کیفیت زندگانی است و آن عبارت از شغلهایست که در وجه معیشت خود  
در آن میکند و از آنکه اگر تو در شغل غرضت و لذات مآلولات و مشروبات  
و ملبوسات و مناکح باقی این خود صفت حیوانات است پس بقدر قوت مینه  
و حیات حکمت را بکاربری و جمیع لذات نفسانی در پنج چیز میر و شکر اند  
در زمین و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و کنار گرفتن و جماع کردن  
و از لذات روحانیه صحبت مؤمن کامل است و متصف شدن بصفات او  
چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بعد از جبرئیل بمصطفی السعید زیرا که  
یکسان است در صحبت مؤمن کامل بودن بهتر است از عبادت صد سال در خلوت  
و اگر در شغل عشق مجازی باقی بودانی که عاقبت ندارد و اگر در شغل تحقیقی باقی



زهی راغی ز دیگر تحقیق و زهی شرف مطلق و عشق حقیقی عبارت از محبت و  
جود مومن کامل است و حقیقت تصوف همین است **بیت** هر که با در دو جهان  
عاشق روشن ریت در سویدای دلش از غم او سودا است و اگر ترصفت  
دنیا مشغول کرده است بهترین کتب معانی و کتابت و تجارت و حدادی و درود  
و کربت نیز طریقه معاملات که در شغل روزگار سعی جمیل محمود است و در باب  
صدق معامله پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خد من الدنیا ما صنعتی او من العیش  
ما کنی و غیره الاخوان من فی دوح الظلم و الجفاف ان العزیز فی الدنیا قد بصیر  
و الی الله المرجع و المصیر از کلام بلاغت نظام حضرت خیر الانام چهار چیز  
مستفاد میگردد **اول** آنکه برترین از دنیا برای دین خود چیزی را که پاک و روشن  
و خلاصه با چون راستی و عبادت و حسن خلق **دوم** آنکه اختیار کن از حساب  
زندگانی بمقدار کفاف چون قناعت **سیم** آنکه فراگیر از برادرش کسی را که وفایند  
در دین و دنیا چون مومن کامل و یار و یار من مخلص **چهارم** آنکه بگذارد ظلم و جور  
زیرا که این صفت از راه حق دور می اندازد پس بدستیکه عمر کوتاه است و کسی که  
حافظه و دقت او نیست و بسوی حق تعالی است بازگشت همه اگر در شغل علوم  
بشی انفع و اتم ان علم دین که نفقه و تغیر و حدیث تحصیل مائی **بد** آنکه خلق بر  
کودک

کود است بعضی زنده اند و بعضی خفته و بعضی مردود و بعضی یار **الان اولیا الله**  
**لا یقولون** از داری بداری نقل کنند و زنده جاوید گردند و خفته کان حکم  
الناس نیام فاذا ماتوا انبتوا و باید از شوند در آخرت و حرمت و مذمت بزرگوار  
احمال خود و مردگان حکم اموات و غیره جهالت و بیابان ضلالت گرفتار  
گردند با انواع عقوبات و هر که زنده کی بموافق قول مولا قبل ان متوا نمود و این  
خواب غفلت بزحمت و استکباری یافت و در فرق نجات یافته کان داخل شد  
نوح علیه السلام ملک الموت پرسید که دنیا را چون دیدی گفت بمنزه برای کردن  
از ان در درآمد و این در پرون میروم **ناید چهارم** در شناختن آخرت  
و آن عالمی است مستمر و پاینده که هر چه درین نشاء کرده اند در ان نشاء متجان  
خواهند دید و در ان خواهند بود ابد الابد پس آنچه در این نشاء بکار می آید  
فضایل و اعمال حسنه است و این محکمه و میر منبت مکر درین عالم زیرا که عالم  
همین عالم است پس تجارت اخلاق نیکو کن و کسب حیثیت بخدمت از تجار  
معلم و خازن ان راز و عارفان محکم بدست او هر روز و هر لحظه از عالم دینی  
معلوم کن و بان عامل باش و اگر نه فردا پشیمانی شوی چنانکه فرمود علیه السلام  
من ساوی یوماه فموتون یعنی اگر کسی مساوی باشد در روز او با هر روز او پس او



در عالم ملک تاوان زده است در آخرت پس هر صبح و شام در عبادت و ذکر  
و مراقبه مشغول باش و در فضایل کوش و ترک زوایل کن و از ارس مجوی هیچ  
کساهی بدتر از مردم ازاری نیست و با نصاب طرباش بمعایه حاضر تاوانی  
ولی بدست آید هیچ کاری بهتر ازین کاری نیست **پست** بدست آوردن دنیا  
نیست یکی را که توانی دل بدست آر چشم و دل و زبان را نگاه دار و  
در مناهای و محارم الله قدم مگذار و تصرف نهایی تا در آخرت پشیمانی نخوری  
**ناید پنجم** در شناختن باطل است و آن تحقیق خیر فرموده حضرت ائمه علیهم السلام  
و اولیای ایشان بودن و پیروی ایشان کردن است یعنی برخلاف قانون شرع  
ملوک کردن و تابع شیطان بودن که عبارت از زنی مکر است پس از اینها  
احترار یا بدینود که ثواب ترک ذره ازین مناسبتی است از ثواب لزوم اگر خیر است  
کما قال علیه السلام ترک ذره همانندی قد تعالج من عبادة الثقلين یعنی ترک کردن  
ذره از آنچه نهی کرده است خدا اینها بهتر است از عبادت کردن جن و انس  
**ناید ششم** در شناختن حق است و آن امر معروف است بکمال و دانستن این دو سببه  
به هدایت یافتن و متابعت کردن علماء بالله است که شناسندگان و دلداران  
جایگاه ظهور حق است و کسی که بتبعیت اهل دل بدل بعد عالم شهادت برود مکتوب گردد

انگاه حق کوئی و حق دانی و حق شناسی و حق بینی حاصل شود پس در ادای حق  
مثل حق خدا و رسول خدا و ائمه هدی و مرشد و والدین و برادران و همسایگان  
و مؤمنان و مسلمان کوشش نماید و خوشنودی ایشان حاصل کند که حق شناسی عبارت  
از اینهاست که حد حق هر کسی باند تا ابرو خطیم یا بدینچه پیغمبر علیه السلام فرمود من عرف  
حاجة أخيه المسلم فكأنما جدد له رجل نسخة الآف سنة صایما نهاده قائما علیه یعنی  
کسی که سعی کند در روا کردن این حاجت برادر نمومن پس خیر است که عبادت کرده باشد  
خدا یا نه هزار سال که روز بروزه بوده و شب بخار کند زانیده باشد **کلام**  
**این** است در بیان موت و مزار و احوال قیامت و بعثت و نشر و بهشت و دوزخ است  
ای عزیز امید حیات از قدم تا قدم دیگر معلوم نیست و لیل و نهار شتابی مینمایند و مردم  
احمال که کل نفس فانیة الموت شرعی چشند هر گشت و تو اهل دور و دراز در پیش رفت  
و خطبه ازل و ابید بخود میخوانی و مشغول این و آنی بگر که آدم صنی تا چندین صنف است  
و گر است بکاشند و نوح بخدی که نوح که هر و اعطی عمر بود یکی رفت و ابراهیم خلیل که  
صاحب خلعت بود و عیسی که صاحب کجی الموتی است و کلیه که صاحب کلام و پیام است  
و یعقوب که ماده محنت و آلام است و ایوب که ماده بلیه و اسقام است  
و سلیمان که خداوند شوکت و سلطنت است و داود که صاحب کبر و کبریت است



اینهمگی باشند و حضرت ختمی نبیه که باعث لولاک مقصود و سعاد بود با وجود  
 این همه حالت و قربت گویند آن هر روز نزدیک بر حلت میگردید صحابه گفتند ای  
 سید و سرور از حرکت تیرسی و میگری و تحقیق که آمرزنده هست خدا بیعاید گشته  
 و آینه ترا فرمود که کی است مول اطلاع بر فوت و مشایده ملک الموت و  
 تبارکی که و سکی فرو و هوای قیامت یغیرانهم را باید دید پس نیک نامل کن که  
 ترا از این راه در پیش است و هیچکس را از این راه گزیری نیست ای جان عزیز  
 مردن آسان نیست بلکه ازین سر تا آن مرصده هزار هول است اولاً از  
 قبضه ملک الموت جتن و سوال منکر و کبر و جواب کفایت و از قیامت و و  
 قایع ان ستن تا آنکه بد و زنج یا بهشت پوستان چنانچه بیان اینها مخوف  
 مذکور میکند و درین موقوف **موقوف اول** در بیان موت است و آن اسکال  
 مؤمن است که روح او را از قید بدن و تحصیل رنج میرسانند و از مقام اول  
 بمقام اعلی امیرسانند چنانکه مار از پوست خود برآید و بعضی دوستان خدا را  
 حرکت نقل از مکان صوری بمکان معنوی بود و الموت جبر و یصل الیه **الحسب**  
 یعنی حرکت نیست که میرساند دوست را به دوست و کس نیکه جت جاه و مکان  
 صوری و از روی لذات جسمانی داشته باشند لکن اقامه ناخوشی شدت تمام

از عالم

ازین عالم مفارقت کنند که الی خلق الموت و الحیة حضرت عزت حرکت  
 آفرید بر صورت کیش **الحسب** و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او به هیچ چیز نرسد  
 الا که بمرد و حیات را نیز خلق کرد بر صورت مادیان الملق و او به هیچ چیز نرسد  
 نهند و آنچه او به هیچ چیز نرسد الا آنکه زنده شود به همه حال شربت حرکت تیرسی است  
 که هر زنده را باید چشید و ضربت مرک ضربتی است که هر وجود را خواهد رسید  
 سلطنت سلطانان ضربت او را دفع و صولت قوی و توان خداست که او را  
 مانع نداند اگر چه برین جای مازی طبعه قهر او نمکسار و در اندازد و اگر در زیر  
 زمین ختم حصار آهنگین و روین سازی صرصر قهر مرک بدون آرد که اینها  
 نمکوناید و کلم الموت و گوشتی بر روح شیده یعنی هر گاه باشد در یاد بشمارا  
 مرک و اگر چه باشد و حصارهای محکم **قطعه** نکر و خلق کورستان فکند و از یک  
 تیر قضا جمله سپرد با سنانان ممر و رویند در خاک که ایشان در جهان مانده  
 اثر نماند غرضه عجیبی است که قضا خلق نکرده است هیچ یقینی را که شک نکند و در این  
 مکر یقین موت **موقوف دوم** در انواع قبض ارواح است **اول** در بیان قبض  
 ارواح انبیاء و اولیاء است علیه السلام چون برسد وقت انقطاع ایشان اند  
 دنیا و اقبال بعضی نازل میشود ملک الموت به نیکوترین صورت و لباس



با اصحاب خود که ملائکه سفید روی همچون آفتاب درخشان و ماه تابان باشند  
و خواهند بود با ایشان الکفان و جنوط بهشت پس آن ملائکه جانب راست  
صفت دهند و ملک الموت در مقابل ایشان بایستد چون عجب دلیل موی جلیل  
و سلام کند و هدیه سلام از ملک غلام اعلا هم نماید و بتسارت به بهشت می  
آید و تحف ذوق مریدی و مرده انتظار حوران بهشتی بعد از آن باز  
خواهد بگذرد و در آن مکان مقدس ایشان و چون در آید خیر ساز و نقل و عدم  
اشغال اگر ایشان راضی شدند بان پس قبض ارواح مطهره ایشان همچون  
بوسیدن طلیب و کل و صید کند و فی الحقیقه ایشان شمرند بلکه نقل میکنند  
از داری باری و از صورتی بصورتی و از حیثی به حیثی **و حضرت آدم علیه السلام**  
گفت خداوند از مرگ میرسم مرگ را بمنمائی پس اگر رسید که ای آدم مرگ  
بر انواع است اما ویرانگوترین صورتی تو بنمایم که کمترین گناه کاران را  
بود پس فرمان رسید که ای جبرئیل و میکائیل بروید و آدم را یاری دهید  
بر دیدن او مرگ را ایشان سیاهند مرگ را بر آدم نمودند بر صورت کیش  
الطیخ شاخ بازگشاده یکی بمشرق و یکی بمغرب و من و خیم باز کرده دنیا و مشرقی  
چون دانه آدم تبرسید و پهلوش بقیع و چون بهوش آمد ملک الموت را دید  
فوتی

که قبض روح وی میکرد و گفت یا ملک الموت همه فرزندان مرا همین حال خواهد بود  
گفت انسان ترین مرگ است که بتو نمودم اما بر خاصان دیگر متفاوت و مرتبه صغیر این  
ازین خواهد بود **و دوم** مؤمنان اند و ایشان بچند قسم اند چون برسد بعضی از ایشان  
روزی که آخر ایام دنیا است اول ایام آخرت بصورت مثالی نمود و میشود مال  
او و فرزندان او و غسل او که در ایام زندگانی کرده است پس در آنوقت نزع  
روی بال خود کند و گوید زبان حال که بتو خشت تمام دادم و بوا اسطه حصول  
تو حرم و بخل بسیار میورزیدم اکنون مرا بر تو صحبت و الحال چه کار من می آید  
مال میگوید که بکار من گفتن خود را که زیاده ازین بر من چیزی نیست بعد از آن  
روی فرزندان کند و گوید بخدا قسم که شمارا دوست میداشتم و همیشه حامی شما  
بودم در آنوقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد توانید کرد ایشان گویند  
میرسانیم ترا بقرین همان می کنیم ترا در آن پس روی بجانب عمل خود کند و گوید  
و الله من توبی خشت بودم و تو بر من گران بودی تو قیام نمی نمودم اکنون  
مرا بر تو صحبت و از تو بمن چه رسد عمل گوید که من قرین و صاحب توام در قبر  
و در روز برآمدن تو از قبر و با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض و پروردگار  
در ایام پس می آید آن صورت در برابر او بروی که بهترین مردم باشند بجهت



و خوش آینه ترین ایشان باشد بحسب صورت حسن منظر و نیکوترین ایشان باشد  
بحسب لباس فاخر و بگوید که بشارت باد ترا بر حیات ابدی و سعادت  
سرمدی و مقدم تو برترین مقدمهاست پس او گوید با این صورت تو لیسیتی  
که این بشارت میدهی و باین خجاست در مقام خیر حاضر و محیرت و دکان  
در محلی ای او گوید که من عمل صالح تو ام که باین صورت در آمده ام مان حلت  
کن از دار دنیا بسوی بهشت بعد از آن حاضر شود ملک الموت و بنی امیه  
صلوات الله و سلام علیه و علیهم اجمعین و می بیند مومن ایشان را بچشمتی که  
دوست میدارد و خوشحال میشود و مکشوف میکرد و بر او پردنای عالم ملکوت  
و چون جان بکلی رسیده نمایند مکان او را در بهشت بهتر ازین دنیا داد  
از غایت فرح خواهد گفت که رو کنید مرا بنیایا خبر دهم باین نعمتهای اهل  
خود را پس خواهند گفت او را که حالا بدین راه نیست بعد از آن حلت کنند  
**و بعضی** را چون غزرائیل قبضه قهر جان او را تابیند از جان آریسته که محل  
معرفت بر نیاید خطاب حضرت عزت در رسد که این جان را اسلام بگویند  
که سماح لطف ما برون آرد و چون مومن سلام حق شود چنانکه مرغ از قفس  
پرون آید **و بعضی** مومنین مکره دارند مرکب آنچه در کلام قدسیت که

ما در دست

ما در دست فی تنی اما فاعله که دردی فی وفات المومن مکره الموت و اما اگر  
مسأله و لابد منه یعنی ناخوش و نیشو در هیچ خبر که من فاعل آن خبرم همچون  
وناخوشی که در وفات بنده مومن دارم زیرا که او مکره و میدارد مرکب  
مکره و میدارد بدانند او را و حال آنکه ناچار است او را از مردن بجهت آنکه خوبی و را  
او در است که بیکر حب دنیا و آرزوی خیرهای لغز دارند موت را همچون قطب  
ند و بر سیه و صد چشم بینند و فریاد بر آرند و اضطراب نمایند و از رنج و سختی جان  
کنند ساق بر ساق مانند که و القفت الساق بالساق دست و پایی رند  
و چشمها بگردانند و سر بجنبانند و از پهلوی پهلوی غلطند و این سخت کفاره کنند  
میشود و سکران خجارت ازین است که تمام همت خود را مصروف بخریدنای دنیا  
کرده و تعلق خاطر بآن داشته باشند سخت میشود این ترا حیرت و ذمت نزد مقار  
از دنیا **بیت** نباید بستان اند خبر خود دل که دل بر دشتن کار است مشکل  
**سیم** دشمنان خدا اند چون برسد وقت جان کنند ایشان حاضر شود  
ملک الموت بر صورت مهیب یا ذی قوام و موها بر بدن بر خاسته و خست  
سیاه و چهره در پوشیده بدو بود از مومن و هر دو تیره بینی او ترارند  
آتش و دو بر می آید باشد پس ایشان را سخت دشوار آید فغل کردن ازین منزل



مانوسه خود بوخت مرای غربت و بغراب و ورخ **و بعضی** کفار و فساق را  
مرک چون مقفله گفته که بر درخت خاردار انداخته بکشند بود و بعضی را بچون  
کردن هزار هزار مار و کژدم بود و می آید عمل ایشان بصورتی که بدترین  
صورتها باشد و زشت ترین ایشان بود و بحسب جمیات و بوی باخوش پس  
بگوید با ایشان که بشارت یا دشمارا بطعام ز قوتم و شراب جمیع و خم طول  
و غدا بخلد حق اذاجاء احد هم الموت قال رب ارحمونی العالی علیما  
یفا ترکت غیر ما و قنیکه بیا دی از ایشان را مرک گوید از روی حرمت ای افند کا  
من باز کردان مرک بیا شاید که بکم عمل شایسته در انجری که بکشند است که انما  
**و بعضی** را موات فجاء بود و ان تخفف سکر است و از دیار است برنده و چون  
فقر و حرمت ندانند بر تو انکر و کافر پس قدم محسن پیش حضرت حق تعالی مثل  
غایبی بود که نزد اهل خود رود و در زمان منی نزد حق تعالی مانند برنجته باشد  
که گرفته پیش ملائش آرد و فرمونه و متاع بود **و چهارم** اجل بهایم است  
و حدیث آمده که بدام صیادی در منی آید هیچ صیدی و حیوانی نه در بر و نه در  
مگر انکه ترک در آن روز کنند پس حیات حیوانات در ذکر خدا مشغول بود و نیست  
و چون ترک نکنند صورت ملک الموت را بپند و بجز و دیدن قبض نفس ایشان

شود و این همه کند که در دید بیان مرک طبع بود و موت ارادی و موت قبل  
ان تو تو است انکه اولیا دارند و و میرانیدن و و احیا که انشا الله تعالی  
و چینی انستین است تشخیص این اختلاف علامت و اصح آن میرانیدن اول  
در دنیا است و میرانیدن دوم در قبر نزدیک بقیمت و هیای اول در قبر  
و احیای دوم در وقت بعثت زیرا که زنده شدن بعد مرده بودن بود  
و مردن بعد زنده بودن **و علامت** موت است چون حاضر شود فرمود  
مرک رنگ رویش سفید شود و منی بالا کشد و پستانی عرق کند و از هر دو چشم  
آب رود و چشمانش میبندد و در آنوقت امیس بازاری خود بیاید بری  
سلب ایمان و امر کند بکفر و تنگ اندازد در دین وی پس در بحال طعنان  
شهادتین و کلمات فرج کنند زیرا که در آخرت هر که مستکمل بکلام الله تعالی  
بود او در بهشت رود و چون حاضر شود مرک کافر را کف از دمانش سیلا  
کرد و مثل خر فریاد کند و لک زنده و اضطراب نماید **و چهارم** از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام پرسیدند که ملک الموت در کیاخت چگونه قبض ارواح میکند  
و حال آنکه بعضی در مغرب و بعضی در مشرق اند حضرت علیه السلام فرمودند که او  
میخواند ارواح را پس اجابت مینماید و تمام عالم در دست او بمنابره در می آید



که در دست شما باشد میگرداند او چنانچه میخواهد **مصادره** قوله علیه السلام الرقین  
تم الطريق بس مسافر لبع عالم ملکوت باید که رفیق خود را بداند آن چنانکه  
و این دو قسم است ترکیب نفس و توجه نام که عبارت از محبت حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وآله و اهل بیت او علیه السلام و برآمدن از دایم و سعی نمودن در عمل  
بقدرت طاعتی قال امیر المؤمنین علیه السلام من ابقن بالبعاد فقد استکثر  
من الزاد یعنی کسی که بقیه داند احوال قیمت را زیاد میکند از آخرت را  
و کسی که در فعل مشغول بود مثل فزونی و ترب خمر و زنان و در همان کار  
قبض روح شود پس در آن عالم آن نخل بهشت و ملک رفیق او خواهد بود و ابد  
و این حالت را ایل نکرد و از فاعل هر چند که او عالم باشد پس حسن و قبح عمل رفیق  
او بیند و در آن عالم **موقف سیم** در بیان احوال روح است که بعد از مفارقت  
بدن بجای میرود اگر مؤمن است میبرد روح او را ملائکه رحمت باخوار و اگر کافر  
تمام تا آسمان چهارم و ندای میکنند که بنویسد نام این بنده را در احوال  
علیین بعد از آن روح می آید از روح را بر زمین پس می آید از روح و می آید  
بالای جسد خود و می شناسد که هر کسی با جسد او چه صنعت میکند و می شناسد  
کلام مردم را که چه میگویند و می شناسد که باشد خاسل خود را و میگوید که  
حاملان خدا

۲۵  
حاملان خود را که بشتاب برند از شوق نعمتهای بهشت و اگر کافر میبرد  
ملائکه عذاب روح او را تا آسمان دنیا و در تازی آسمان بسته باشند پس می آید  
که بمضجع او برند و قبر را بر و تنگ گردانند و نیز مشتبه باشند خاسل خود را  
و میگویند می داده باشد حاملان خود را که نگاه دارند و بشتاب برند از ترس عذاب  
و در خ و در نخل است هرگاه که نسبت را بر خنزه نهند تا آنکه او را بر لب کور  
برند باریجا بخودی خود چهل سوال از وی کنند سوال اول این است که عجبی است  
منظر خلق بتین بل طهرت منطری ساخته ای بنده من یا که خودی خود را بعلم  
صلاح ظاهری در نظر خلق بنا نهادی یا یک دشتی منظر هر ایک حق تعالی را  
کاری کردی که نزدیک من تو پاک غاشی **موقف چهارم** در احوال ضعف و قوت  
منکر و مکر است و در سیر کار است هرگاه که بنده مؤمن را در کور زند حق تعالی  
فرشته را فرستد تا او بیاورد بروی سلام کند و بگوید همین ساعت دو فرشته  
سیاه بیالین تو خواهند آمد تا ترا از دین و تقوا و پرستند باید که ترستی از  
ایشان چنانکه در دنیا دشتی جواب دبی از خدا و رسول و امام و کتاب این  
و برود و بر اثر او ملکیان پاسبان و چون شخص در قبر بسیارند باید که ملکیان  
منکر و مکر را و را بمانند در حالتی که اهل اولوحه میگردانند که و استیاده



و اشرفیاء و الامیراه ملک بگوید که بشنواصل توحید میگویند تو سید و شرفیایم  
ایشان بوده و نمیدانستی که این حال در پیش است پس او از روی شرمندگی  
با خود گوید ای کاشکی ایشان ساکت بودند یا من این خجالت کشیده میبودم  
قبر رونک شود و کافر را بشیلد تا بجدی که همه اضلاع او مختلف کرده و ریزه  
ریزه شوند و او فریاد برآرد و اگر خطماه و اذل مقامه و اموضع متناه  
و پیغمبر است که فرمودند که اگر رسیدت بنی آدم چگونه عذاب قرار بدهی زندهگان  
نمیکرد و دنیا لغو باشد من عذاب القبر **مرحله** چون دوست خدا را بفرستد  
و مردم باز گردند بنور او و از کشتن ایشان می شنید و باشد که آیند ملک  
در حالتی که می کشیده همدار و دنبال خود مویهای خود را از نهایت درازی و  
خی کافه باشند زمین را از شدت زدن پا نای خود بدان و او از ایشان مثل  
رخد خنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشند پس بگویند باو که  
من ربک و مادینک و من بنیک و من امامک و ما کنایک یعنی کسیت پرکار  
تو وصیت دینی که اختیار کرده و کسیت پیغمبری که باو ایمان آورده و کسیت امام  
تو و کلام است کتاب تو او گوید در جواب که خدای من را و ارشش پروردگار  
من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلوات الله و سلامه علیه و آله

و امام من

و امام من علی و یارده فرزند او علیه السلام و کتاب من قرآنست پس دعا  
فرستگان مرا و را بگویند متکلم شد فیما یحب فی رضی یعنی برقرار دار از حدیث  
ترا در بجز دوست میدارد از او رضای او بان مقبولست بعد از آن و مع  
میسازند از برای او قرا و را باعتبار اعمال صالحه او و مرتبه اذنا و آن مفت  
و سعادت و مرتبه و سلطان مفتاد و در مقام و مرتبه اعلای آن نامه نظر بود  
پس مکتبانی بود بواسطه رحمت او در ی از قرا و ی بهشت و میگویند بخواب بایست  
و بادیده حنک خواب کن خواب جوانان بخت پرورده شده **و بعضی** را بخت  
مانع از عذاب کور باشد چون ملکین عذاب از طرف بالین میومن فرازانند  
نماز او را بدهد و از جانب راست زکوة او و از جانب چپ روزه او و از پان  
افعال خیرش پس ملکین عذاب گویند چه کوی در حق محمد صلی الله علیه و آله میگویند  
او پیغمبر خداست صادق و برحق ملکین دعا کنند که برین بودی و برین مردی  
و برین خیزی و اگر دشمن خدا را بقدر آرنند بیایند نزد او و منکر و مکر و غفلند  
از و کفن او را و بگویند که کسیت پروردگار تو و وصیت دین تو و کسیت پیغمبر امام  
تو و کلام است کتاب تو پس او اعتراف بجهل خود نموده در جواب بگوید که  
نمیدانم ایشان در مقام نفون او در آمده بگویند لا اله الا الله و لا اله الا الله



هرگز ندانی و هرگز راه داشتن نیابی بعد از آن بریند بر سر او بگرز آهنگی که پنهان  
باشد ضربتی که نیا فریده باشد حضرت خوت جوانی را مگر آنکه تصریح واضطرار به  
ارشدیندن او از آن سوی این صحن که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست  
بعد از آن گشتنند از برای زیادتی عذاب او در ری از قبر او بسوی دوزخ  
و بگویند جوابش در حالتی و تسلط و در خدایتها بر و مار تا و کوزه ها و سایر گنگان  
زمین را که میکشند بنده او را تا وقتی که بر اینک ز خدایتها او را از قبر او نمنا  
و از زمین میکشند باشد که زودتر قیامت شود و خدایتها مستطیع سازد بر کافر  
نودونه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین و مدد دیگر زمین هرگز  
کیا نه زوید **مرصاد** چون شخص را در کوزه نهند و عذاب کنند مسایگان او او را  
دهند که ای مختلف تو باریس مایودی و ما پیش از تو بیامیم و اعمال ما منقطع  
شد تو حمت یافتی چرا متنبه نشدی و کارهای نیکو نکردی و همچنین از همه  
کوششها بفرماند کنند که ای فریفته بظا هر دنیا چرا جرت گرفتاری از کینیک پیش از تو  
فرستند **مرصاد** سوال در قبر از اعتقادات بود چون توحید و نبوت و امامت  
و دین و کتاب پس هر که جواب با صواب داد در ستار شد و بروج و ریگان  
بهشت بجز برشت رسید و کسی که جواب با صواب نداد پس مر او را در است نزل

جمیم

جمیم و تفسیریه جمیم و در اکثر روایات آمده که تمام ریش در قبر بر زمین  
محض و کافر محض است و باقی غوام را نمی پرسند تا روز جزا زیرا که اینها باقی  
سوال جواب ندارند اما معذب خواهند بود **مرصاد** در عذاب قبر اختلاف  
بعضی گویند که عذاب روح تنها است و بعضی بر آنند که روح و تن است  
چنانکه در قیامت خواهد بود و حال آنکه او خود را بی جسم نمیداند چنانچه در  
عالم رؤیا مشاهده است و در جبر است که در قبر روح را بیدار تا تکیهگاه  
در می آرند و بنشانند و سوال کنند خواه از شخص اسباب خورده باشد و خواه  
بلعیده بود و خواه در آب غرق شود و خواه در آتش سوخته و خواه در هوا بر باد  
کشیده بود و قبر او همان کم مایه و سببای بود و هوا و آب و آتش که در قیامت  
آویخته شود و شخص سیریه میشود **مرصاد** عذاب قبر خد است در بزرگ و آن است  
میان موت و قیامت بدلیل آیه کَیْفَ الْمَیْمُونِ عَلَیْهَا خُذُوا خَشْيَةَ اللَّهِ يَوْمَ  
الْبَاقَةِ او خلوا لفرعون انشد العذاب بغیر فرعون است ال فرعون را آتش  
عرض کرده میشود بر آن آتش با دوشها نگاه و روزی که قیامت قائم شود گویند  
فرشتگان ایشان را که در آید ای کسان فرعون در سخن خدا بی که عذاب جنت است  
و از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که بدافنی مال فرخ



قبل القيمة اذا اخذ ولا عشتي في القيمة يعني ان عرض بايد او شبا نگاه را  
در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانه ای در قیامت  
و همچنین رتبه بهشت که در قرمی چند آن نیز در برزخ است **و تفهیم** در مقوله  
ارواح مؤمنان و کافران و اطفال ایشان و حیوانات تا روز بعثت بدانکه  
مقبور است فی قبری بود که از اعالم برزخ گویند مگر انبیاء و اولیا که در قبر زیاده از  
سه روز نمی باشند حکما قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اخر علی الله تعالی من  
ان یکنسره فی الراب کرثین لیل یعنی من خیزد زرم نزد خدا اینجا ازینکه گنم  
کرد اندر مراد خاک زیاده از رتبه پس ارواح انبیاء و اولیا علیه السلام بعد از  
مفارقت با علی علین که جنات عدن است روند و لحوم و عظام همایش را  
بعد از رویشیم بجمع تمام با سمان بزند و سیر ارواح شهیدان در وسط فردوس  
بود و سیر ارواح مؤمنان بقدر مراتب درجات تا با علی علین بود که زیر عرش  
و میر بعضی مؤمنان در حجرات و اشجار بهشت بود بصورت بدنهای ایشان بخیزد  
و می مانند از طعامها و شرابهای بهشت که در سمان چهارم است و میگویند  
ربنا اتم لنا الت و ایچون ما وعدتنا و ای آخر ما باولنا بفرضه یا اشکاء  
کن قیامت را برای ما و وفا کن برای ما چیزی را که وعده داده بودی بماء و الحاق کن

انوار

آخر ما را با اول ما آن وعده بهشت است و بعضی مؤمنان که دیون و مظالم  
بر ذمه ایشان باشد سیر ارواح تا با سمان دنیا بود و در هوا و بیشتر راه نیابند  
تا ادای دیون و رد مظالم نشود ارواح مسلمانان فائق در قبر معذب خواهند  
بود قال النبی صلی الله علیه و آله ان الارواح لبعضها یلکون فی برزخ الارواح  
و بعضها تحت العرش و بعضها فی الجنة و بعضها کمن حیث شاء بقدر سعیه عمله  
فی الايام الحیوة یعنی صلی الله علیه و آله فرمودند که ارواح بعضی در قبری باشند  
که برزخ است و ارواح بعضی در عرش و ارواح بعضی در بهشت و ارواح بعضی  
میشوند هر جا که میخواهند بقدر سعیه و عملی که در ایام حیات خود کرده اند **و مقصود**  
غیر نفسی است که ترقی سالکان از مرتبه پیش میت و این مرتبه اهل علم تقوی  
راست اما هر که ام مرتبه که آخر تر است علم و تقوی او بیشتر است نسبت با اول خیا  
علم و تقوی بحکس علم و تقوی خاتم الانبیاء علیه السلام رسد هر که ام مرتبه که آخر تر است  
اعلا تر و نفیر است و مقام روح مؤمن بعد از مفارقت بدن با سمان اول بود  
و روح غایب با سمان دوم و روح زاهد با سمان سیم و روح غافل با سمان  
چهارم و روح ولی با سمان پنجم و روح نبی با سمان ششم و روح رسول با سمان هفتم  
و روح اولوالعزم نبی است و روح خاتم الانبیاء علیه السلام بعرض دور و کار



باز کرد و **مرصاد** اهل بهشت یکدیگر را می شناسند و از حال یکدیگر می پرسند و خدای  
 روح شخصی از دنیا بهشت رود و ارواح با یکدیگر میگویند و میگویند که از کجاست  
 بول غنیم آمده است بعد از آنکه پرسند او را که فلانی چه میکند و فلان در چه کار  
 پس اگر بگوید که فلانی را زنده گذاشته ام مهیدوار و منتظر او بشنید و اگر بگوید  
 که او نیز مرد ایشان بگویند قدسوی بغیر در دوزخ رفت او و روایت کرده است  
 ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت پرسیدم از ابی عبد الله  
 جعفر بن محمد صادق علیه السلام احوال ارواح مؤمنان را گفت حضرت  
 که ارواح المؤمنین من الجنة عاصروا بعد انهم لو را تعلقند فلان یغیر ارواح  
 مؤمنان در بهشت اند بصورت بدنهای خود که اگر بر مینی آنها را بر آید  
 خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانیت یا بنامی که داشته است  
 خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان **مرصاد** ارواح کفار و فجار در بهشت  
 مغرب گردند و آن موضع است در دوزخ و کفار این باشند زبانا لقم  
 لنا النار ولا تجز لنا وعدنا ولا تلحق آخرنا باولنا یغیر باخدا یا ظاهر  
 و قایم مکن برای قیامت را و وفا مکن برای ما آنچیز را که وعده تو بود  
 کرده بودی و الحاق مکن ما را با اول ما که وعده و تو خست و ارواح مشرکین

ایشان

نفس را

منافقین را در سجین برند و آن صخره است جوف در زیر زمین هفتم که جای  
 ابلیس است آنجا پنج در تغییر کا زار آمده که چون جانهای کافران را با آسمان  
 برند آسمان قبول نکند و بر زمین آرنند زمین نیز قبول نکند و فرو برند بر زمین دیگر  
 او نیز قبول نکند همچنین میزند تا زمین هفتم از آنجا بسجین برند و آن مرصع  
 ابلیس است جای متوحش که در آنجا بجز شیاطین دیگری نباشد **مرصاد** ارواح  
 اطفال مؤمنان ملحق با بآه ایشان بودند و همچنین ارواح اطفال مشرکین  
 حکم آبا خود دارند و ارواح اطفال مشرکواره مؤمنان را در بهشت برند  
 بنزدیک ملکی که بصورت دخترت و او را سترایای پستانهاست و اطفال  
 از آن شیر می مکند و بان مشغول می باشند تا روز قیامت و در خبر است که ارواح  
 اطفال محبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کف حایت حضرت ابراهیم علیه السلام  
 پرورش یابند و ارواح اطفال سادات اعظام که مادران ایشان در حیات  
 باشند تا آمدن مادران ایشان در خدمت حضرت فاطمه علیها السلام  
 پرورده میشوند **مرصاد** ارواح حیوانات هر جا که خال آنهاست مقورش خواهد  
 بود و با آسمان بدون و رد کردن نیست و کد لک ثواب عقاب **مرصاد**  
 زیارت کردن ارواح مرا اهل خود را پس بعضی ارواح بعد از قرب منزلت هر روز



پایند و اهل خود را به نیند و بعضی بعد از سه روز و بعضی هفتگی کبار و بعضی  
در ماهی و بعضی در سالی و در خبر است که بعضی روح بنده مؤمن از حضرت  
حق تعالی اذن خواهند و حق تعالی دو ملک را همراه او کرده رضا دهد و او می  
بصورت طیری لطیف یا کبوتره وقت زوال شمس بخانه خود و او از کلام  
ایشان را بشنود و هر کس را شناسد و چون پند اهل خود را صاحب حمد و ترخه گوید  
و برگردد و هرگاه اهل خود را بغش و عصبیان پندد و دیگر و مکرر برگردد و چون  
به پند روح کا فر اهل خود را بعل نیک حرت برد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
فرمودند که ارواح مؤمنین هر شب جمعه و عیدین بخانه های آبا و اجداد خود  
آیند و گویند که ای پدر ما و اولاد ما رحم کنید بر ما ترجمه کناد و خدا تعالی  
بر شما چرا که ما غریب شما ایم و در قبر نشانی غم طویل و حرمت شدید ما را گذاشتید  
پس بجای میکنید بر ما بصدقه دادن و دعا کردن و خیرات از ایشان هیچ بخوا  
نشوند و مایوس باز گردند **مرصاد** در زیارت کردن قبور چون کسی زیارت  
مقبره اهل قبله جمع شوند و انس گیرند با و چون برگردد و ارواح بقبرهای خود  
روند و چون کسی زیارت مشاهد مقدسه انبیاء و اولیاء و صلحی و مؤمنان  
و شهداء رود و مواضع آثار و مضجع انوار ایشان رفته باشد زیرا که ارواح متعنه

ازین

ایشان در اعلیٰ علیین است و ملائکه بمراقبت ایشان موقتند بمنزله در زمان  
و هر که زیارت مراقبت ایشان مشرف شود و سلام فرستد میرسانند آن مولا ن  
تحت و ثناء او را ایشان در اعلیٰ علیین و ارواح کفار و فاسق و اهل دنیا  
نیز موانعت گیرند بر ایشان خود و چون منصرف شوند و حشت زده در زندان قبر  
مغذوب و مکرر باز گردند و گفته اند که زیارت قبور روز پنجشنبه بامداد یا بعد از  
نماز آید یا در روز و شب پندیش از طلوع آفتاب کنند چرا که ارواح در آن اوقات  
البتة حاضر میباشند **مرصاد** هر فعل خیر که بنام میت کنند یا میرسد مثل نماز و روز  
و حج و صدقه و تبرع و عا ثواب آن با و و بفاعل آن فعل خیر عاید گردد و میت  
از عذاب خلاص شود و همچنین راجع میشود ثواب یکبار که مؤمن در حال حیات  
خود کرده باشد بعد از وفات او یا فرزند صالح یا کنیز که صدقه دهد و دعا بخیر  
کند یا مصحفی نوشته که مردم از او متفق شوند و صدقات جاریه که درخت نشاند  
و چاهی کند و سنت میکند داشته و یا تصنیف کرده که مردم از آن نفع یابند **میت**  
نزد آنکه مانع از وی بجای **پل** مسجد و حوض و مهمانرای **و سید عالم صلی الله علیه و آله**  
علیه و آله فرمودند که میت بر میت سخن از ساقه اول شب که در قبر گذارد پس رحم  
کنند و مای خود را بصدقه دادن و اگر استطاعت آن نداشتند دو رکعت نماز بجا



بنام او کنید و بگوئید اللهم ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان بن فلان  
حق تعالی در ساجده قراور او را وسیع گرداند و بیاورد **موقف ششم** در علامات  
قیامت و آن عشرت است که قویش لاریب فیهاست و در حدیث آمده که پنج  
چیز را بجز خدا هیچکس در نمیاندازد از آنجمله یکی قیامت است آن الله عزه و علیم حق  
و تبارک الغیث و یعلم ما فی الارحام و مادی نفس مادی کسب مادی و مادی نفس مادی  
ازین موت بدستی که نزدیک خداست و نجات قیامت و در نجات باران میدهد  
آنچه در رحمهاست و نمیداند هیچکس که فردا چه خواهد کرد و نمیداند هیچکس که در کرم  
زمین خواهد مرد و **موقف هفتم** از علامتها آنکه هنگام آن است چون روز و روز و روز و روز  
و هفته چون ماه و ماه و ماه و سال و سال نماید و مردم در نمازها می کنند و غلب  
مردمان از سنن و آداب سید عالم صلی الله علیه و آله اخراج نموده متباعدت نفس  
و بهوارند و وضاحت امانت نمایند و علم را ضعیف شمرند و طالبان علم را  
برای دین تحصیل کنند و علم مرفوع گردد و جمل مبوط شود و اصحاب جمل برابر باشند  
فصل بیج و دهند و بی نمر را بر خداوندان صنعت تقدیم کنند و اهل الله را بی تحفیف  
دانند جهال و اراذل را در کفایت مهمات پیشوای کار و کدخدای روزگار نشانند  
قصصات و حکام در قضایا و حکم داهست نمایند و ظلم را فخر دانند و مملوک را خوار  
و جاهل نهند

و جاهل نهند

و جاهل شوند و صحبت فجار اختیار کنند و امنیان ایشان خاش بپند و حضرت  
رسالت نباه صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمودند که خواهند بود در آخر  
الزمان امری مثل شیر و علفا چون پلنگ و فقهها چون کرک و قضایه چون  
سک و مؤمن چون کوسپند پس چون بود حال کوسپند با ایشان و اقرار را اکرام  
کنند و دروغ بسیار گویند و رست پندارند و سخن رست را قبول نمایند  
و وعظ و نصیحت را گوش نکنند و بدروغ گواهی دهند و بهتان و کلاه و طغیان  
بسیار شود و سخن چنان بسیار گردند و نقص عهد نمایند و در کشتن اهل اسلام  
کوشش کنند و خونهای ناحق در میان خلق بسیار شود و اولاد و حقوق و اولاد  
کوشند و قطع ارحام کنند و مصحف و مساجد را بطلاغیرین گردانند و  
قرآن را بالجان و زمره بدیع خواهند و امر او قرافتن و فساد کنند و مری  
دنیا بسیار گردد و ربا و رشوه را احلال دانند و بنا و منار و منار بلند سازند  
و دین را بدینا فروشنند و بازان شورت کنند و زمان بر کسب سوار شوند و  
مردم بر منکوحات سو کنند و خورد و طلاق یاد کنند و مردان زمان مغنیه را  
خواهند و عورات بکفایت مهمات معیشت قیام نمایند و مردان اکتفا بر دنیا  
کنند و زمان بزمان پردازند و باجران در پیش و سر از یاد ستانند و مردم طالب



نرخ بلند و احکام شوند و انبارهای غلات مملو سازند و بدرویشان چند  
پرست نیز از نخل انعام نمایند و معرلج و اطباء و اهل کلام بسیار شوند و بازارهای  
بازار نخل رواج گیرد و مردان در میان است قلیل و زمان بسیار شوند و انبارهای  
گوناگون گردد و وضع حوامل شود و اطفال زود پیر گردند و چند نخل باران بارود که  
منازل و مسکن روی تجزیه نمایند و آفتاب از جانب مغرب طلوع  
کند و بر سمت اکران خوب شود و ماهی به بار خنوف شود **علامت دیگر از حضرت**  
**امیرالمؤمنین علیه السلام** منقول است که ولایت شام و بلخ بدست طایفه روم  
ویران گردد و حراق بدست بنی سغیان خراب شود و روی از ری خراب گردد  
و از رما بجان و اهل و بطنستان و بخارا از قحط هلاک گردد و فارس و کرمان و  
اصفهان و مدینه از مرکب منافات تباها گردد و آرمینه از رمی مناجیق و صوحن  
بست شود و کوفه از غزو ترکان هلاک گردد و بصره از آب ویران شود و مصر از  
استعلاء روم و سیل و یلم از کسکلی روم از نزول صاعقه خراسان و بجزای  
مرو از تعرض فجار کاشغار غزو کاغان هند طوس را غوربان تباها کنند و تباها  
از باران بسیار موصول از باد محوم مداین را کشتی رسد هر آینه از بار بسیار زخم  
از آب و جلیمین از وقوع طغیان هند وستان از آمدن که از تعرض اهل حبش و بختان

از کارزار

از کارزار و خوارزم از آسیب سهم ستور نخل سمرقند از تعرض لشکر چین مستاصل گردد  
و حصین و قسطنطنیه از دست مهدی آخر الزمان علیه السلام کشاده شود که و آن  
من قرینه الا نخل مملو تا قبل یوم القيمة او معذب بود با خدا یا باشد یا نیست هیچ  
دیشی شهری مگر آنکه مایه لاک کننده ایم برک و فایز از زور قیامت یا خدا کند یا ایم  
بقول و قحط و غلظت خدا سخت بعین اکرمین و صحن نبوت و اگر از فوفاست انداخته  
**علامت دیگر از حضرت** منقول است از خروج دجال مردمان به سال قحط زده شوند و در زراعت و  
کسکی مختلف گردند و قحط بمرتب برسد که تمامی بهایم به هلاکت رسند و چنین وقتی  
دجال بیرون آید و با وی طعام و شراب فراوان و خیرت و قماش و فرش و آلات  
عیش و تفریح بی پایان بود و برابر او دو کوه بلند باشد یکی در جانب راست و یکی در جانب  
چپ هر جا که زرد و جواهر و مرجان و مروارید باشد همه در آن کوه است جمع بر آن  
و خانه ها و کوشکها را بر صحن جواهر و بجا حمای حریر و اطلس سازند و بگوید که این  
بهشت است آری است و هر جا که مار نخل و کرم و تشش بود بالای نخل کوه که در جانب  
چپ است بپزند و بگوید که این دوزخ است از فوخته و بسیاری از خلائق گرفته  
و تشنه تماثلت او اقدام نمایند چون دجال از طغیون وقت چاشت بخروی  
که عرض خسته او هفت فرسنگ باشد و درازی اوسی فرسنگ و رنگ او سرخ و چها



پای او تار نو سیاه و از زانو تا سیم سفید و میان هر دو گوش او مقدار باخ  
بود و بر پیشانی او نوشته که هذا حماد الجال و دجال همچون کوه عظیم سوار بر  
آید و بر کوهی نشیند و مکنوعه مایل بر بند خاکه او از او هزار و شصت بار  
دوم بخورش چون رعد و همه ابرار و اشعار روی بوی آرند و او سحرترین مردم  
بود و چند کس را بکشد و باز زنده کند و هر خوابه که بگذرد خطا کند که ای خوابه  
هر کجی مد فونی که داری برون آید بخود خطاب و جهان نماید که کجی برون آمد  
بعد از آنکه دعاء ربوبیت کند و انار کیم الاعلی گوید و سخت کد زوی بطبرستان بود  
پس روی به شرق آرد و از وقت دریا عبور نماید **خلاصه است** در خروج حرم الامام  
علیه السلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که منادی خواهند کرد از آنها  
در شب بیت ویم ماه رمضان با هم قایم پس هر ی علی السلام خروج خواهد کرد و در  
روز شنبه دهم ماه محرم در میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام در حالتی که ابر  
بر سر مبارک سایه گسترده باشد و جبرئیل علیه السلام در پیش آن حضرت بنامی بگوید  
باشد که ان الله المهدی الموعود فاتبوه یعنی بد رستی که این شخص مهدی  
موعود است ای خلقان بیایید و تابع او شوید پس از اطراف و جوانب عالم  
بیمه شیعیان حاضر شوند و در قریه مدی علی السلام خاتم حضرت سلیمان و حضرت  
موسی علیه السلام

موسی علیه السلام باشد و هر چه از آن دو خبر در زمان آن دو پیغمبر معجزه ظاهر میشد  
از غیر ظاهر شود و یکی از خواص آن که اگر پیشانی مومن گذاردند بدامون  
حقا نقش ظاهر گردد و اگر چنین کافر نمهند بدامون حقا نقش میزد و چون ظاهر  
شود صفها قرار دهد و بر میزد و خطبه خواند و با همه کس معامله و سلوک میفرمود  
صلی الله علیه و آله کند و بجهت مردم و میان مردم حکم کند بجهت حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و حضرت داود علیه السلام و هیچ سنتی بدعتی برقرار نماند و بتان باطل و بدعت  
عاطل که در دنیا بوده باشند از تنی از غیب در آن فدا ده بسوزد و **و دیگر** از علامات خروج  
مهدی خروج سفیانت از شام و یمنانی است از یمن و کشته شدن عیدی که نفوس کینه  
بمحمد بن حسن الزکریه مشهور باشد میان رکن و مقام و چون حضرت محمد بن علی  
بگوید در شب و هفت نفر برون خواهند آمد از ظهر کوفه که از کشته شدن ایشان باشند  
پانزده کس از قوم موسی علیه السلام که همه هدایت یافته اند بجهت و محل و هفت کس از  
اصحاب کف و یونس بن یونس و سلمان و ابو دجانة الانصاری و مقداد بن اسود  
و مالک شتر اینها پیش آنحضرت علیه السلام انصار و مدد کار باشند و نیز آورده اند  
که برای شیعیان حاضر منتظر اند و دیدار خود از حضرت عیسی در خواب نماید که اینها را  
زنده گرداند تا بترت ملازمت رسیده در معاونت آنحضرت شهید شوند و از یمن



قدم آنحضرت بکنها از زمین بیرون آید و زمین بر او از عدل و داد آنحضرت خواهد شد  
پس آنکه جوهر کمال رسیده بود و او کسی که بخت آن حضرت کند جز بیل باشد  
بعد مردم بسیار بخت کنند بعد از آنکه آنحضرت علیه السلام در مکه معجزه می نمود تمام  
شدن ده هزار صحابه بعد از آنکه بدین رو و القصد حسب الامر با دجال گوید که بیا  
نمودی و خطه پاک ما را مژگن گردانیدی او گوید که من و دجال نیم ذوالجلالیم بر تو پست  
من اقرار نمایم حضرت مهدی علیه السلام گوید که تو ان کافولعین هستی که ما را نبی  
از حال تو خبر داد و دجال جهل آغاز کند و گوید که این عبد الله خارا را از زمین  
بر کن و نه مال اقرار در جویم نفس نهان و الا تبغ قهر ترا مقول باز ممد علی السلام  
گویند کفر تو مقوم و برگشت تو استوار آنگاه دجال عصا در بر دارد و بر سر آنحضرت  
مهدی علیه السلام فرو دارد و در نظر خلق جهان نماید که او را بکشت پس دجال روی تو  
آرد و گوید که اگر نخواهی ایمان رمان او را زنده گردانم مردم گویند خواهیم دجال  
یا این عبد الله را بخواند آنگاه از سحر او جان نماید که زنده گردانید مهدی علیه السلام  
فرماید که ای فاجر شایسته خدای را اول و آخریت و جسم و غیره را در پس چو  
بر خیزند و خود را بدین هیئت مکر و بجای نماید پس او خواهد که حضرت را بقتل رساند  
نمواند القصد حضرت مهدی علیه السلام گوید و آید و مومنان را جمع گرداند و آنها را بکشد  
آنگاه

آنگاه باد و از دهن او مردی بماند از کوفه بیرون آید و از صبح تا شام حرکت کند  
از هیچ طرف قطع ظاهر نکند پس حضرت با کرده خود روی بمیدیه آرد و چون دجال  
ازین کرده و قوفیابد و خفت ایشان بشاید باز تمام روز جنگ کند و دجال  
هر نیت یافته با قوم خود بجانب مکه رود و اهل مکه با او جدال کنند تا بخواست  
نیارده و آنجا بطور سینه گرد و غریمت پست المقدس کند و از ضرب ایشان تر  
انصراف نموده در حوالی آفاق میر کند تا مدت چهل روز تمامی روی زمین باطله  
کند تا بحد طایق و جالیسا که دو شهرند در مغرب و مشرق می کشد بعد از آنکه روی  
بکند و بدین و طور سینه و پست المقدس آرد و اهل آن اماکن نیز بر طرف خود دارد  
و جوهر و کوفه دجال کمال رسد پس مومنان آن موضع مجتمع گردند و روی بحراب نمائند  
آزنده و هلاکت همه ملعون از صانع چون مسالت نمایند حضرت عزت دعای ایشان را  
اجابت کند و قضا الهی جان نفاذ یابد که روح الله حبیبی این مریم علیه السلام وقت  
نماز یابد او را از آسمان بر بام عقیقه نازل کند بگوید که از یکدانه مر و اید افزیده  
طول آنوقت که بود و در عقب آنحضرت نماز کند آرد و در طلب دجال رود و در طلب  
او را دریابد و دجال خود را از پشت خرمیند آرد و بگریزد و حق تعالی این امر کند  
تا بپای دجال رسد و او را گرداند و حضرت عیسی علیه السلام او را بدین صریحی بزند







علیه السلام مقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شربست و قد بعضی صد و بیست  
بود و قامت بعضی صد و بیست کرد و از صد و بیست که خاص مساوی بود و صغنی  
یک گوش را فرش و از دیگری را لحاف سازند و قوت ایشان بر تبه باشد که فیل  
و کرکدن با ایشان متفاوت تواند کرد و هیچ یکی از اینها نیز و تا هزار بجز نراید  
پس در میان ایشان تخت عظیم پدید آید و از و رای سده و القوتین پروان آیند  
فاذا جاء وجد ربی جلد و کاوکان و عدد ربی تحایر چون پاید و عده آفریده کار  
پروان آیند یا جوج و یا جوج بگردانند این سده در زمین هموار است و عده پرورد  
من رست و درست پس تمامی روی زمین را فرو گیرد و از ذیت آغاز کند و بخند  
گویند که ما را ملک زمین مسلم گشت اکنون بگوئیم تا مملکت آسمان نیز میسر گردد آنگاه آنگاه  
پست المحدث تیر با جانب آسمان اندازند و تیر ایشان صد و شصت گاه در دو مرتبه خست  
ملک را فرمان دهد که تیرهای ایشان را بخون طپور آینه ببارانند و ایشان از خیال خود  
شوند و ظلم ایشان بر تبه رسد که مؤمنان از ظلم اینها پیچا ره شوند و بخیره سید عالم  
صلوات الله علیه التجا برند از روضه مطهره آنحضرت ندانند که ترسید زو بکت  
که من دفع شوند آنگاه حضرت خرت بران قوم که هما مسلط گردانند که هر یکی از ایشان  
و از که خور و در گوش و پنی دمان ایشان در روند و هر یک از ایشان بود از  
و شامه را

و شامه را بخورند و از جانب اسفل پروان آیند و همه ایشان بیک شب میگردند و در روئی  
بست که حق تعالی را در فرستد تا ایشان را ملک کند و در و ریا اندازد و خدیقه ایمانی  
گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت اول علامت آخر الزمان خروج  
دجال بود آنکه خروج دابة الارض آنکه خروج یا جوج و یا جوج و بعد از آن عیسی  
از آسمان فرو آید و این نزدیکی بخروج مهدی علیه السلام بود بعد از آنکه آتش افر  
عدن پدید آید که مردمان را مشرق راند و دودی از آسمان پدید شود و تمام عالم را  
پوشند تا چهل روز و مؤمنان را مثل زکام حالتی واقع شود و کافران را پهلوس و  
سراسیمه سازد که یوم یاتی السماء بدخان مباین و در غای تو بسته گرد و پیش  
از آنکه سرور باقی مانده باشد از زمین صور اسرافیل موقف در دفع صور  
و صور را چهار شجیه است یکی در غرب و یکی در مشرق و یکی در زیر زمین و یک  
بر بالای آسمان غم و این صور و از ده میل از آسمانها بزرگتر باشد و بعد از او  
خلایق سوراخها دارد در یکی ارواح انبیاء و در یکی ارواح اولیاء و در یکی ارواح  
مؤمنان و همچنین ارواح منافقان و کافران و جن شیاطین و ارواح بهائم  
و طیور را از حق تا مورچه درین صور باشد و این صور را حضرت عزت جواد امیر ائمه  
کند و او در دست گرفته و از خوش منظر با حضرت جلیل بابیت و چون امر شود بر بار



خواهد دید اول نوح فرخ که در عالم زلزله افتد دوم نوح ضعیف که تمام عالم ببرد  
سیم نوح نعت که خلقان اولین و آخرین زنده شوند و در محشر حاضر آیند و از د  
میدن صور اول تا دوم چهل روز بود و از زمین صور دوم تا سوم چهل سال  
بود **و در صد** بعد از نظر هر شدن علامات مذکور چهل روز بماند و در جمعه  
آفتاب بلند شود و اسرافیل را فرمان حضرت عزت در رسد که ای اسرافیل صور  
در دم که یوم یفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من الله  
یعنی روزی که دمیده شود صور اول پس برسد هر که در آسمانها اند و هر که در زمین است  
مگر کسی که خواهد خدایا یعنی دوستان خدا ترسند و فرخ نمایند و چون  
اسرافیل صور در و در از بهیبت و صعوبت آن آواز گویند که در و در و هر کس از  
بول شد آید الوقت مضطرب بریشان کردند و فرخ نمایند بهوش و حیران  
شوند و عالم زلزله در آید که آن زلزله الهی و عظیم یعنی تحقیق که جنبانید  
روز قیامت مرزین را امریت بزرگ و از ابحار سحرت و اسخاه دریاها  
بجوشش در آمده با یکدیگر آمیخته گردند و تلخ با شیرین و زمین بلرزه در آید و زلزل  
سفینه بر روی آب و جبال و قلعه و عمارت هار آید شوند از اماکن خود بقوت  
ان نوح و کمون الجبال کالعهن المنفوش یعنی مگردند کوههای سفید و سیاه و سرخ  
بلرزند

و بر مانند ششم زلزلین چنانچه بیند بجان ندانی میر و پس بلند بهای شست زین در آید  
و زمین مسلح گردد و نوحی که اگر سفید در زمین مغرب بود از مشرق نمایان شود و چنانکه  
الله تعالی فرمود و سیل و نوح عن الجبال فقل میغها رقی نسفا فیدرنا قاعا صغیرا  
لا تری فیها حوادثا و می برسند تر ای محمد از کوهها پس مگو که برانگنده را  
آزاد فرید که از من برانگنده رختی پس بگذار در زمین را هواری گیاه که  
نه بینی در آن زمین پستی و نه بلندی یعنی هیچ خانه و تلی نباشد بالای زمین نپوشد  
و قعه الوقوع و انشقت السماء پس آن هنگام قیامت قایم شود و بشکافد آسمان  
که مسکن ملک است و الملك علی ارجائها و یکل عرش ربک فوتم یومیند ثمانیه  
و فرشتگان بر کنارهای آسمان بنشینند تا امر خدای در رسد و برادر عرش  
پروردگار را بر زیر ملک که بر کنارهای آسمانند از وزیشت ملک اند و طی رحله  
عرش چهارم ببول و شداید است چنانکه مردم از حیرت و شگفتی و همت  
جوق جوق و کرده کوه بر یکدیگر می افتند بر مثال ملخ و غوغای آن که بهم بر می آیند در  
کشت و انتشار و از شدت رنج و خواری ضعیف آید و متفرق چون پروانه  
بر کشت باشد که یوم کیون الناس کالغشال المنبوش تا چهل روز این حالت بود  
**موقف ششم** در بیان صور دوم است و این را نوح ضعیف و ثمانیه گویند که نوح ضعیف



فصق من في السموات ومن في الارض الا من يشاء الله ودميد شود ودم  
 پس بهوش میشود و میبرد هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است مگر کسی که  
 مشیت الهی تعلق برنده بودن او گرفته باشد پس جمله خلایق بیکبار برینند الابح  
 کس آن جریریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شیاطین لعین است پس حق تعالی  
 بملک الموت خطاب کند که مانده است از بندگان من ملک الموت گوید ای  
الهدیم الباقی تو دانا تر از جریریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شیاطین  
 حق سبحانه و تعالی گوید ای ملک الموت جان جریریل را بستان و جریریل را بستان  
 بر باشد از دور و مر و آید از هیبت این خدا در رشت افتد و آن نهاد و هزار بار  
 بخشاند و سجده در افتد و گوید سبحانک ربی و تعالیات یا ذوالجلال و الاکرام  
 آنکه جان بحق تسلیم کند پس فرمان شود که جان اسرافیل و میکائیل را بستان  
 ایشان را بستاند و بعد از آن بگوید ای ملک الموت بزرگی من جان اسرافیل  
 الیس از هیبت مرک از شرق تا مغرب بگریزد و هر گاه که رود ملک الموت را هر آنچه  
 بیند بطاعت شود ملک الموت بهر ازواری جان او را بستاند پس حق تعالی گوید که  
 کل نفس ذائقة الموت بر تنی که هست چشیده حرکت ای ملک الموت بهر از تربت  
 چشاندی اکنون ترا نیمی با چشیده آنکه ملک الموت از هیبت کلام ملک علام طرز

۲۵  
 شیطان

در زمین

و بر زمین پیچد و بانگ زندی بچند کند اگر خلق عالم زنده بودند همه بیکبار بر میزدی  
 پس حق تعالی بعظمت و جلال خود جان او را قبض کند مرحله و بعد از چهل سال عالم  
 خالی ماند آسمان و زمین برقرار خود باشند اثبات ماه و ستارگان بر می آیند  
 و فرموده بعبادت خود و آواز آسمان باران میبارد و از زمین گیاه و حیوانات  
 میروید و درختان میوه بار می آرند و کسی نبود که آن میوه و حیوانات را بخارد  
 نه از آدمی و نه از جن و مرغ و نه هیچ جان داری الا ذات پاک حضرت عت پس ندای  
 ربانی چنین شود که لمن الملك اليوم هر که است امروز پادشاهی و گویا اند پادشاهان  
 روی زمین و آسمان که با من استبازی میکردند و گویا اند آنها که بعضی روزی میخوردند  
 و خدمت دیگران می کردند و گویا اند آنها که مرا نرزا میکردند و بر بندگان من ظلم میکردند  
 و گویا اند آنها که میکشیدند و فرید کاری نمیت و گویا اند آنها که بجهنم صورت خود می بازند  
 و بعضی حجت و بلاغت خود می کردند و بقوت خود میگزیدند که یوم نماید و بر می خیزد  
 این شرکائی اندین گفتند و خون در روی کند اند خدا را تعالی محبت پرستان را پس  
 گوید گویا اند ایشان را من بماند بودند که کجای میروند که ترکیب من اند و حضرت راست  
 پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی روز قیامت گوید این الملک و این الجبار و این  
 المکبر و این و چندین سال اینچنین ندای مطوات ازلی از روی هیبت لم یزلی با بر

سبحانه



بچگونگی باشد که جواب گوید پس جلال احدیت و جمال صمدیت بغیر و سر و کمال  
سبوحی خود بخود با خود جواب دهد که قد الو احد القهتا یعنی هر گاه پادشاهی  
و حکمرانی که یکی ام و قهر و همه پادشاهان مجاز و گردنکش از فانی کرده ام  
اما نزل الارض من علیها فان و الینا چون بدستیکه ما میراث بریم زمین  
و هر کسی بر روی زمین است یعنی همه فانی کردند و ما باقی بشیم و بسوی ما باز گردند  
شوند بعد از مرگ **معا** بعد از چهل سال آخری باقی ماند و نیز خراب شود و مجموع  
مخلوقات عالم علوی و سفلی از آسمان و زمین و کواکب و عناصر را و طبایع را  
از نماذ فی یومئذ و ایتیه پس آسمان و زمین و زمین و ضعف و از تو  
یعنی از گردش و اثر بخت پس آسمان و زمین در هم شوند که یوم لظوی السماطی  
التجل للکتاب روزیکه در هم می آید آسمان را همچون چیدن طوطا برای کتابت  
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی آسمانها را در هم می چسباند  
و خاک را در برت خود که و التسمات مطویات بجمعینه و آفتاب ماه زیر و بالا شوند که  
و اذا الشمس کورت چون آفتاب پرده حجاب شود و بی نور گردد و نجوم بپایند  
که و اذا النجوم انکدرت و انکاه ستارگان تیره شوند و زمینها و کوهها و دریاها همه  
فانی گردند و چند سال از چنین ماند پس هیچ مانده کردات حق تعالی عظم شایسته که فرود  
کلی

کلی شیء ذلك الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون یعنی همه چیز فانی شوند است مگر  
ذات حق تعالی و او است فرمان و بسوی او است بازگشت همه مخلوقات از برای  
مکاشفه **نفس** در صورتیم است که متضمن معاد و بقا و طینت اصلی و بعث و حشر  
و نزل و غیر ذلک است که تمام تفصیل فیه از هر قیام نظرون یعنی بازدمیده شود و  
نوبتی دیگر پس آنگاه بپای آید و کائنات بپای آید و همه کائنات از طرف حشر و حشر  
و این را القیمة و نقطة خوانند آنجا حضرت حق و قادر مطلق ابراهیم را ازنده کند  
و بنواید که بار دیگر صورت دردم و چون ابراهیم صورت دردم جلد خدایتی از رضی و معادوی  
شوند یکطرفه العیان و این صورت را ابراهیم بصحای بیت المقدس و مد که و اتمتع یوم  
نیادی و میادوی منزل کل مکان قریب یعنی نبینند روزیکه ندانند که بپای آید  
از جانب نزدیک مکان قریب نیست که او را و بهر جا برسد **معا** جهان او را کند  
که ایتها العظام البالية و ایتها الشجر المتفرقة و ایتها النجوم المتلاشیة قوموا  
و انخروا الی دار الاخرة یعنی ای استخوانهای پوسیده و ای میوههای از هم جدا  
شده و ای کوشتهای ریزیده بر خیزید و از قبرها بیرون آید و هر کس که ناجار است  
از آمدن شمار آور آنجا که و یقولون متی ید الوعد و کافرنه میکشند که کی خواهد بود  
این وعده که بدار ما و وعد الرحمن و صدق المرسلون نیست آنچه وعده کرده بود و صراحت



از جهت و حشر و تشریف است کفشد بخیران **مردم** معا و تجارت از زن و مرد و زن  
موتا است با آنکه وجود ایشان از هم جدا شده و خاک کشته باشد پس اجزای بدن آن  
مردگان از عجب الذنب جمع گردد و باینکه باید مثل ترکیب اول که اصلا را بدو  
نشود و روحی که بدو بود با و راجع گردد و چنانکه بار اول بود که خلق جنبها الذی انشا  
اول مرتبه و در کل خلق حکیم یعنی کبوی محمد زنده گرداند از آنکه بیا فید یا بخت  
و او بهر که آفریدنیها و اما است که باز خلق کند انسان را پس هر ذی روحی از آدمی و جن  
و ملائکه و حیوانات بری و بحر و خریق و ماکول و کج که از شکم مادر افتد حضرت  
عزت جلالت قدره ابدان رزیده و استخوانهای پودیده این را جمع گرداند از زیر  
زمین و از قعر دریا و از شکم حیوانات و از آن کالبدی پدید آید که هم به نسبت اول  
چنانچه جزوی از آن کالبد بکالبد دیگر تبدیل شود و بعد از آن احاده روح و بی  
قالب در دنیا است مستحق گرداند تا بخدی که بچو در شکم مادر بوده و روح بدن  
و بی متعلق کشته و پیش از وضع حمل ساقط شده و بیا در شکم بوده که مادرش مرده و از  
زیر زنده گرداند از آدم و غیره **مردم** در بقا طینة اصلی است هرگاه مرده را بک  
پزند گوشت و پوست و استخوانها را از هم ریزند الا طینت اصلی که خدا تعالی از آن خلق  
کرده و او کند کرد و از هم ریزد بلکه نیست و قبر را روز بعثت و آن استخوان است  
برای کفایت

برابر خشتی که از عجب الذنب گویند حکما قال علیه السلام ان الانسان یبعث من  
عجب الذنب **العجب** یعنی العین و سکون الیم یعنی استخوان صلب **الذنب**  
آخر است در مقابل راس و هو الاول پس عجب الذنب اصل است و متفرع میشود بر سایر  
اجزاء و مراجع میشود وجود اصلی از او از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند  
از حال میت که در قبر ایجا و بعد از مردن از هم می باشد حضرت فرمودند نعم حتی  
لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینة التي خلق منها فانها لا تبلى بل یبقی فی البقر مستدیرة حتی  
تخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بی از هم می باشد و چنان میشود که نه گوشتی باقی ماند  
و نه استخوانی مگر طینت و شربت او یعنی اجزاء اصلی که از آن مخلوق شده که آن از هم  
پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند و قبر او گرد شده تا وقتی که خدا تعالی آن جسد را  
باز از آن پافرنید چنانچه اول آفریده بود **مردم** در برورش عجب الذنب است  
چنانچه در خبر آمده که من امطار السماء بماء کالمی عنده المبعث زیر عرض در میت  
که آنرا بجزایح الیچ خوانند از آن دریا چهل شبانه روز باران مثل سیلاب آب یک  
قطره بیارد و تمامی اجزاء عالم از عجب الذنب پدید شود و اعضا برود و صورت  
و هیئت نمودار گردد و چنانکه از ششم پنجم و شایخ و برک میرود و بارور میگردد و چنان  
دست و پای و سایر اعضا ظاهر گردد و بقومان حق جل و علا و چون صور سیم و مید شود



جانهای مؤمنان چون ستاره درخشان بدرآیند از نور انبیا و جانهای  
کافران چون کشت سیاه و جانهای بعضی چون طریح بدنههای خود درآیند و همه فواید  
و احباب موجودند و شوند حتی مکش نشسته **در بحث** بعضی برآنچه شدن از قبر است  
تم آنکه لولایقته بختون پس در بستیکه شما باز را بکنید شود روز قیامت یعنی از قبور  
برخیزند و فوج فوج بیرون آیند بعد که محشر و تفجیر و القوف و اذاهم من الابد است  
الی ابرهم میبلون و چون دمیده شود و صومیم بعد از جهل سال دیگر که بان زنده شوند  
پس آنکه نام ایشان از کورهای خود بیرون آمده بسوی پروردگار خود میشتابند  
اول کسی از قبر برخیزد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود پس حضرت عزت جبرئیل را فرماید  
که محمد را از خاک بردار تا او نیاید کار خلقان فیصل نیاید جبرئیل باید و در عالم نظر  
کنند هر جا با راقا صفا پیدا و ندانند که روضه مقدسه محمد صلوات الله علیه و آله  
کجاست از زمین بزمین گوید که از تنهی قول که بر سر من گذشته از خود خبر دارم و نه  
از روضه محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل زیر عرش باید و بگوید با رضاء عالم همه ملوک  
می بینم نه مگر می شناسم و نه ندیده و نه روضه محمد صلی الله علیه و آله پس در رسد ای  
جبرئیل برو هر جا که نور از زمین تا آسمان پوسته باشد همان روضه محمد است پس جبرئیل  
باید ببارق و میکائیل باج زر و زرافیل با شایخ نور و نروان با جده بهشت حمله برده

و به پند

و به پند و شناسی که از زمین تا آسمان پوسته چون جبرئیل بر سر روضه محمد صلی الله علیه و آله است  
و بگوید ای احمد فخری راوی پروردگار و ای سالار اولین و مقتدای آخرین و ای محمد  
مصطفی و خاتم جمیع انبیا و امثالهم نام بخواند جواب دهد جبرئیل زیر عرش باید و بگوید و گوید  
که خداوند احمد را به خدا نام خواندم جواب داد ای ربانی در سید که ای جبرئیل برو و گوید  
یا متعج الذین چون جبرئیل این نام بخواند جواب دهد که لبتیک ای جبرئیل و چون محمد  
صلی الله علیه و آله سر از خاک بردارد بگوید که این چه روز است و چه حالت جبرئیل گوید  
هذا يوم الطامة و يوم الحرة و هذا يوم القيمة یعنی این روز رستخیز و حیر است  
و این روز زنده است پشیمانیت این روز قیامت است برخیز که تا بهشت قیامت تویم  
حضرت محمد صلی الله علیه و آله از احوال امت خود پرسد که از امتان من چه خبر داری جبرئیل  
گوید که هیچ خبر ندارم و کار ایشان موقوفست بآمدن تو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید  
که ای جبرئیل امتانی دارم که کار و از شر مساری غصیان ایشان بخرم جبرئیل باز بر  
عرش آید و سجده کند و گوید خداوند اتودانم تری که رسول توجه میگویدند از رسد که ای  
جبرئیل برو و بگوی که امر و جملۀ دنیا و دنیا داران کنشند که من گویم و من آن کنم که تو گوئی  
و امتان ترا چندان رحمت کنم که تو از خشم خود شوی که ولسوف یعطیک ربک فتنی  
یعنی و باشد که عطا کند آفرید کار تو مرثیه بغاقت را در باره کنه کاران است تو



چند آنکه تو خود شوی از آن یعنی چندی عطا کند که گویی بس است و من را شوم  
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبر برخیزد و حلهای بهشت در پوشیده و بر سر  
سوار شده و فرشتگان گرد او گردا و صف زده و صد و پست و چهار هزار نفر در  
حق او بوضوح مشاهده **در آید** در حشر و نشت حشر یعنی جمع کردن هر کس است  
با هم پس خود و نشت را بکند که در اندیدن اینها است مبر تباعمال ایشان که در روز الله  
الواحد القهار و ظاهر شوند مردمان از کورهای خود برای محاسبه خدای بیکانه که  
**مرسد** حشر نامتفاوتست چون حضرت عزت نومی را از قبر او بوضوح مشاهده کرد  
پس برون می آید با او صورت که پیش منش او میرفته باشد و او را دلاری میداده باشد  
و از خوف بر اسب فروزمیر مانده باشد و هرگاه میدانن نوسن بولی از اهل بیت  
را باو میگفتند باشد که فرخ کن و اندک این مشایخ بشارت میداده باشد بشا شدن تو از  
یافتن از جانب خدای عز و جل و فیکه باشد در برابر خدای پس حلال او را بایستی کند  
و بسوی شش فرمان دهند همچنان که مثال پیش او میرفته باشد پس بگوید ای من  
باو که رحمت خدای بر تو باد خوش بمرای بودی که از قبر باین برون آمدی و همیشه را  
بشارت میدادی بشا شدن و نوازین یافتن از جانب خدای تا آنکه دیدم از او بجز سکینه  
رسیدم مگر کتبی که مصدق این همه بیکر باشد پس بگوید آن صورت که من برود  
و خوشی توام

و خوشی توام که تو مراد در دنیا بخاطر برادر من خود در آورده بودی خلق کرده  
مراد خدای از آن سرور و خوشحالی و در معامال التزلزل آورده که چون من از قبر  
برون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبختی و گوید مرا می شناسی  
ای من که بید نمی شناسم او گوید که من چهل سال توام میا و برین سوار شو که در دنیا بسیار  
من بر تو سوار بودم که یوم نحر المتقین الله الرحمن و خدا و چون کافر از خاک برد  
پیش آید او را که صورتی در نهایت زشت و بد بوی بود گوید مرا میدانی کافر گوید نه  
او گوید من کردار نابکار توام در دنیا بسیار برین سوار شدمی امر و من بر تو سوار می  
شوم که دهم بیکلون او را در هم علی ظهور هم عبارت از نیست و بعضی مومنان بنحای  
و اهل دلهارا بار و دیه های نورانی و روشن و خندان و شادمان حشر کنند و مومنان  
بر جنبش شمران استاده باشند با گوید نوز و اعلام و باطنی صوت اذان گویند و طایفه  
همه شمران شایسته که از زیر جبهه بود کشیده در حرکات پیازند و حشر متقیان چنین بود  
که یوم نحر المتقین الله الرحمن و خدا یعنی یکین روزی که ما فراهم آیم بر پیر کار از  
و جمع کنیم بسوی شش خدا و بخشایند در حالتی سواران باشند بر ناقه های بهشت حشر  
مسلمانان و بت پرستان چنین شود که حشر هم و ما بعد و ن من دون الله فیقول الله  
اضلکم عبادی و اولادهم هم ضلوا السبیل یعنی حشر کنیم ایشان را و از آنرا که می پستند



بختر خدای که اصنام و غیره خدایان ایشان را بسجده در آرد و مخاطب سازد پس گوید ای شما  
 که راه گردیدید بندگان مرا ای گروه بتان با آنکه ایشان که کرده اند راه را از قول پیغمبر  
 و خیر کافران بت پرست چنین بود که لشکر خاتم الانبیاء علیهم السلام در آن روز که در آنجا  
 خیر کیم کاوان را دیوان و قرین از شیاطین که در دنیا داشته باشند پس حاضر گردانیم  
 ایشان را کردار و درخ برانود آمده و قوله تعالی احشر و الذین ظلموا و از تو هم  
 یعنی هم آید آنرا که بخود قسم کردند بر کافریان ایشان یعنی بت پرستان  
 و ستاره را ستاره پرستان و همچنین پرستندگان طاغوت و کوسا را با اتوان  
 ایشان و زانی را زانی و خمار را با خمر و ظالم را با مظالم حتی آنکه یاری ده ظالم را  
 با ظالم بر صورت خیر خیر کنند و خیر کیم کان الذین یخرون علی وجوههم لاجنهم  
 اولئک شر لکمنا و اول سبیل یعنی مشرکان مانند که خیر کرده شوند مگر بوی  
 و درخ آن گروه بترانند از روی مکان از منازل مؤمنان و گمراه و گمراه بر راه  
 رفتن و قوت و پیرو پنهانی سیاه و گردی و غباری بر روی نشسته بجهت تنگی که در دنیا  
 کرده اند و بخلت زندگانی که زانده و کانی که از ذکر خدا بیخار روی کرده اند و منکر  
 ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولیای ایشان شدند تا پیش محشر شوند که در آن  
 اعرض عن ذکر من فان له سعته ضحکا و خمره یوم القیمة اعنی و هر که روی کرده اند از  
 ذکر من

ذکر من پس بدستی که او را است زبانش تک و خیر کنیم او را روز قیامت اینها و خیر  
 را با خود از اینها خیر کنند و برخی جو کنند کان در حکم لکنان و کران و غضب  
 کنند کان را بصورت سک و نوچه کران را نیز بصورت سک محشر گردانند محال  
 علیه السلام جعلت المایحه فی صورته کلب یعنی خدا تعالی نوچه کران را بصورت یک  
 خیر کند کسی که گواهی بدروغ دهد که خون مسلمانان بدو شود یا مال کسی تلف شود  
 یا کتمان شهادت کند می آید در روز قیامت در حالتی که تمامه نظر او را بگوید  
 و بر پیشانی او نشانی بود که اهل محشر می شناختند که این فلانیت و کسی که  
 کتمان شهادت کند و بدروغ گواهی دهد محشر خواهد شد و آن روز که تمامه  
 بصر او نوری بود و با سم و نفاق و خلیق میشناختند باشند او را و گروهی خیر  
 بر صورت بوزینه کان و قوم شماران کنند و نه نمایند که اهل محشر از آن  
 بود و چای بوسی کنند کان بصورت رو با و بعضی مردم خواران بر میاست  
 خوکان و بعضی علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بود دست پای  
 بریده محشر شوند قال النبی صلی الله علیه و آله اشد الناس یوم القیمة عالم لا  
 ینفع الله بعلمه یعنی سخت ترین مردم از روی خدا بر حشر روز قیامت عالم است  
 که نفع نمیدهد او را خدا تعالی بعلم او و پی نمازان بر صورت حمار خیر گردانند

بصر



و کسانیکه امر خدا و رسول را بجای نمی آورده و همسایه را رنجانیده و دست و پای  
ایشان را بریده در آتش می پوزینند و کسانیکه مؤمنان و مسکینان را رنجانیده باشند  
بپایزند ایشان را که نه هر دو پای را آتش گرفته باشند که هفت اندام ایشان خون  
و یک جوش آید و فریاد میگردانند و کسانیکه در خرید و فروخت دروغ گویند  
و مال مردم را زوده ستانده اند و کم وزن کرده اند و دانی ایشان از شکم  
پرون افتاده باشد و کسان که پانصد و یک که مال تیمار خورده اند و  
مال مسکینان را بظلم گرفته اند و کسان که چون کوه برآمده باشند و در کرم  
در شکم ایشان پر شده میگردانند و میخورند و آنها که با اعمال خود موجب بوده اند  
زبانهای خود را مانند کان و بر سینه افتاده و بریم از دهنهای ایشان روان شود  
و متابعان شهوات بصورت خوک محسوس شوند و بعضی مگوسان را بویژه حشرات  
مطیعان زمان و از گونه و گراز و چشور شوند و اهل کفر و ناز بلباس قطران  
در آید یعنی مس که اخته و بخیل را مالهای ایشان طوق کرده و در گردن انداخته باشد  
و امیران طالع را تمام روی زمین را طوق کرده و در گردن انداخته بپایند و سخنان  
بی محسوس شوند و صاحب طنبور روی سیاه محسوس شوند در حالتی که بدست طنبور  
از نار باشند و بر سر روی او هشتاد هزار ملک گزای آتش میزدند باشند و زانی  
در بر خفا

و صاحب خفا از قبر کو رو کند و کتب بر آید و دیگر بپایزند زنا کاران را که از ذکر و فوج  
ایشان ریم و چرک خون کهنه بیرون می آمده باشد که اهل عرصه است از آن  
منتظر نبوده است عاده بخونید و اعداء اعداء را بر داری تشنه او خنجر خنجر کنند و  
گرومی را روی باریس خنجر کنند **مرحله** در آنوقت دوبارند که کتب کی اهل اهل  
عرصه است را انداخته که همه کس را پانین کرده چشم پوشیده که حضرت فاطمه علیها  
بر دوش رخت برهنه بر دوش جیب برهنه شمشیر انداخته و بر تافته نشسته برای  
دو خمین بفرستاد و خنجر می آید و مرتبه دیگر میباید که کتب که همه اهل محشر را بالا کنند  
و بر مینند که حضرت صالح پیغمبر علیه السلام می آید بدو خواهی یافت خود **مرحله** خنجر و  
نامکلف نه از بهر تقاضاست و نه ثواب عذاب بلکه از برای عدل است تا هر چه  
که بر دیگری ظلم کرده است مثلاً کوفتند شاخ و دانه بر شاخ را کردند رسانیده  
پس بر شاخ را شاخ دهد تا قصاص خود را از روی ستانده بعد از آن خاک بر روی  
گردانند که بهشت حیوان که در بهشت در آید و آن دلیل حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام و فاطمه و بر موسی و گیش و جبریل و کرک و یوسف و خضر علیهم السلام و یونس  
علیه السلام و سید صاحب کعبه و کوفتند صاحب کعبه را بصورت آدم گردانند و  
در میان او میان یکو خنجر کنند و او را بصورت کفتار خنجر کنند و حضرت ابراهیم



میدیدند که بد و خوش نبرد ابراهیم خلیل گوید خداوند اکر ام نصیحت ازین  
تر است که من و حرصات حاضر بیاورده ام و پدر مراد و فرخ میرند و حال  
صورت انسانیت او را زایل کرده صورت گفتار ظاهر کرده و منادی گوید ای  
خلیل ترا با گفتار چه نسبت و چه فراقی است که و یحیی الناس یوم القيمة عانیهم  
و اذا الوحش حشر الحاکم جانوران و حشری جمع کرده شوند و یکدیگر بختلطان  
متعادیان را مجال اضرا یکدیگر نباشد **مرصاد** و باجماع خبر هر کس با نجه ملکش در  
طلب آن بوده است خواهد شد و اگر طلب دنیا غالب بوده باشد با اهل دنیا محو شود  
و جزای ویل بنهم و بین مانیتون یابد و اگر طلب بهشت غالب بود با بهشتیان  
محمود گردد و ثواب لهم جنات الفردوس نزلا در یابد و اگر طلب حق غالب بود  
در زمره طالبان حق محشور شوند که و اکثر مع من یؤلاه عاشقان صادق با  
معشوق محشور شوند **مرصاف** حریفان خلوت مرای است **بیک** خبره تا فی صورت  
اگر ماموم است با امام بود و هر که هر چه را دوست دارد و بان محشور شود حتی محبت  
شیخ و جگر حکما قال علیه السلام لو حب احدکم حجرا یحترق یعنی اگر دوست دارد یکی از  
شما سنگی را در آنوقت حاضر شود با آن مصور که و اذا النفس زوجه و نگاه  
که نفس جفت گرداند یعنی هر کس با مثل او رفیق سازد خباخه صالح را با صالح و

طاهر را

طاهر را با طالح که یوم بدو اکل اناس با ما مع یعنی با یکدیگر روزی که خوا  
هر کوی را از مردمان بد پیشوای ایشان و کتاب منزل و سنت پیغمبر  
**مرصاد** بعضی از سال بر سر خود باز بستند چرخ و سرو پای و گرسنه و تشنه  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یحشر الناس یوم القيمة مخفانا و امانا متحزون یعنی  
محشور شوند بعضی مردم روز قیامت پای برهنه و تن برهنه و پیریشان از احوال  
روز قیامت و در غارت یکدیگر بکنند و ندانند که مرد کدام است و زن کدام آن  
و قتی باشد که یکدیگر را نشناسند و شفقت خویشی و رحم بر جانی نماند و بچکله ام  
پروای دیگر نباشد و هر کسی کمال خود در مانده و عاجز باشد قول حق و او را توخ  
الصور فلا انساب بنهم یومئذ و لا یتسألون و هرگاه که دمیده شود و صوبیم  
پس نسبت خویش نماند میان ایشان آنروز و از احوال یکدیگر پرسیده نشوند و آن  
روز است که هر کسی بود خود طلبد و زیان دیگری که لکل امری منعم یومئذ نمان  
یعنی یعنی بچکله ام را پروای دیگری نبود الا طالبان حق و عاشقان صادق  
که در ذکر معشوق خواهند بود **مرصاف** در قیامت همه کس طالبی باشد و الا طالب  
لنفسه معنی باشد **مرصاف** همه کس از زن و فرزند و پدر و مادر و برادر خود بگریزد  
و اول کسی که از پدر بگریزد ابراهیم خلیل باشد که از او بگریزد و نوح و لوط باشند



که از زن بگریزند و اول کسی از برادر بگریزد تا پیل باشد که از قایل بگریزد و گوید  
یغفر الله لمن جبهه و اتمه و ایه و صلیته و منیه یعنی روزی که بگریزد و مرد از برادر خود  
با وجود موافقت و مهربانی و از مادر خود با وجود کثرت حقوق و از پدر خود با وجود  
و عاطفت از دیده و از زن خود با انکه موافقت روزگار او بوده و از فرزندان  
خود که بگریخته او بودند بخانه ابراهیم خلیل علیه السلام گوید که بار خدا بر خیر رحمت کن  
من امروز اسمعیل را نخواهم و آنی گوید که من یعقوب را نخواهم و یعقوب گوید که من  
یوسف را نخواهم برین رحمت کن و هر یک از بزرگواران برای خود شفاعت خواهند  
و هیچ کس کسی نمیرد از دو همچنان موسی و هارون و الیاس و جبرئیل و انوشی  
گویند الا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله او گوید بار خدا ای من امروز خود را  
نخواهم امت مرا بکش و هر خواهی با من بکنم خدا تعالی فرماید که یا محمد  
بعزت و جلال من که امروز بر امت تو رحمت کنم و ترا شاد گردانم **مرصاد** روز  
قیمت مردم را در موضع در مانند گی در آنوقت که نامهای اعمال بدست دهند و اول  
آن جهان در مانند که برادر برادر گوید که مرا مال خود موهبا کردی و پدر و مادر  
بدر گویند در بر و نیکوئی با ما فقیر کردی زن بشوهر کردی که با تقیه حرام آوردی  
چنان و چنان کردی بر سر بید گویند و تعلیم و ارشاد ما کمالی کردی آن بود که چنان

چپ

شد

شد و مردم در آن وقت که ترازوی پارسیم در آنوقت که در برابر خلق دروز  
را حاضر سازند **مرصاد** چون قیمت قیام شود زمان و مکان عرضه گردد و بجا  
ببرزد و خلق اولین و آخرین مجتمع باشند و آن را روز جمع گویند که یوم جمع الکلی  
الجمع فلک یوم التغابن یعنی یوگیند روزی که جمیع کس خدای تعالی شمار برای آنند در  
روز جمع است از حساب جزای قیمت که آن روز ظاهر شدن ریا نیت و گفته اند  
که کافورین خود را به بند برکایان و مؤمنان زیان خود را به بند مقید و احسان  
و روز فضل گویند که حق از باطل جدا شود که قوله تعالی یوم الفصل جمع خاکم  
الاولین یعنی این روز جدا کردن است میان حق و مبطل جمع کردیم شمارای  
مکذبان قیمت و پشیمانان را که کذب سل کردند و روز جزا و یوم غیر و یوم شود  
و یوم الاذنه هم گویند و یک روز قیمت مقدار پنجاه هزار سال دنیا در آن خواهد بود  
بر کافران که فی یوم کان مقدار هجده میلیون الف نته و بر مؤمنان جهان آن گذرد  
که مقدار از نماز و نیت که از آن بود **مرصاد** بعد از آنکه در داندین همه کس را بجا  
محشر اند که قوله تعالی فاما نعی زجرة واحدة فاذا هم بالهرة بر حشر این است  
که این نوحه تالیه یکبار میراند مثل راندن واحد نیت که یکایک ایشان بر زمین خند  
هموار محشر آیند گویند ما هر نام زمین است نزدیک بیت المقدس حق تعالی آنرا از

در یابد



بر مینی

نقشه خام آفریده طول و عرض او برابر جهل زمین و سیاست که یوم تبدل الارض علی الارض  
و السموات یعنی در روزی که بدل کرده شود زمین بر زمین دیگر و آسمانها بر آسمانها  
بآسمان دیگر و آنحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که زمین را بدل کنند  
بر زمین از نقوه و آسمانها را بدل کنند بآسمانی از زر و صحرای قیامت پر از نار باشد  
و چند کرم کرم بود که مغز از سر کنده کار نسج بچوبند و اهل عرصات بی چاشنی فرماید  
و دوا و یلار از بعضی نارافو خرق آتش باشند و بعضی پاشینه و بعضی قالب  
پس فرمان شود که حقه های مردم را داد کنند و هر کسی بچند از خود بچند تا علیهم السلام  
ارض القیمة نار ماحلاطل المؤمن فان صدقة تظلمه یعنی زمین قیامت آتش  
بود مگر سایه بنده مؤمن که صدقه او سایه کرد و برای او **مهر صاف** در آن روز نهد  
کس نهانها بسوی خدا روند مگر مؤمنان صالح که نهان روند و کل هم آئینه یوم القیمة  
فروا الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و دوا و بعد از این  
آیندگان روز رستخیز نهان بای بی یار و انصار بگریه اما که بگریه و ناله  
و رسول خدای و ائمه هدایتی و گردند علمهای پییده زود باشد که بدیدند بزی  
ایشان خدا دوستی را یعنی صورت عمل صالح او را دوستی از دوستان خود را تا  
ایشان نهان باشند **مهر قلبی** **دوم** سوال کردن در موافقت آن از اعمال او و چون

خطای

خلایق از خاک سر برشته همه بخیزند تا بعرض حاضر آیند بخواه موقوف بود و بر سر  
موقوفی ایستاد کنند و چیزی پرسند در موقوف اول از صلوات مؤمنان است پسند  
و در دوم از روزه و اهی سیم از زکات چهارم از حج پنجم از بیت و لایه اهل بیت  
و بی روی ایشان ششم از حسن خلق هفتم از مال کسی خوردن بعبث ششم از اظلم کردن  
نهم از حقوق زیر دستان دهم از شنودن مادر و پدر و مصایه یا زود هم از حقوق  
والدین دوازدهم از خمر خوردن و زنا کردن سیزدهم از شرک با خدا چهاردهم  
نا امید بودن از رحمت خدای پانزدهم ایمین بودن از ترس خدا شانزدهم از  
جهاد و کفایت هفدهم از خون ناحق بچند هم از سحر و جادوی نوزدهم از الحاد و ادیان  
مذهب بیعت سیم از اصرار بر صغایر و همچنین از لواطه کردن و حرام خوردن  
و دشنام دادن و دزدی و خیانت کردن و رب و مال یتیم خوردن و وفا بجمعه  
شکستن و عدم وفا بکلیل و حقیقت کتم شهادت و سوگند دروغ و اسراف و افراط  
ظالم و ابر کشغال بملای یعنی شنیدن و نواختن ساز و خفا و از حروف زدن که چرا  
حرف زد و چگونه حرف زد و از حد بردن و ازین که در چه چیز فدا کرده و از عمر که در چه  
شغل تلف کرده و از حصول مال که از چه مگر کسب کرده و کجی حرف نموده و از عمل که در چه  
کار تمام کرده و از علم که چه دانست و از سماع که چه شنید و از خیم که چه و چون دید



وچرا دیده و از دل که چیت داشت تا پنجاه موقوف بر سینه اگر این خبر را که حق تعالی  
فرموده از امر و نهی بجای نیاورده باشد در هر موقفی هزار سال **بماند** **بماند**  
هر که گوید جواب خود بصواب **طی** هر موقفی کند ثواب **و** در هر یکی از سخن خال  
رنج بیند هزار سال **لال** **مرصاد** سوال در موافق مؤمن خاص می بود و نه عوام را  
یوم باقی لا یحکم نفس الا باذن یعنی روزی که باید در آن روز سخن گوید مجلسی که  
بدستوری خدای و این در موافق خاص باشد و موقفی دیگر هست که در آن اجاز  
سخن گفتن نیز نه و در ایوم لا یطون لا یؤذن لهم فمقتدر و ن یعنی این روز  
روز ریت سخن گوید کافران بجهت فرط داشت و بیت و اما ویل و اخاف  
آن چه قیمت موافق و موافق مستعد دارد و دستوری باشد ایشان را سبط  
تا حد خواجی کنند و اخذ از ایشان سودند هر که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم  
و بعضی در مقام زبان خصومت بکشایند و با یکدیگر بحث کنند و له لعلهم انکم یوم  
عذر یکم تخفمون و در موضعی دیگر هر روز بانهای ایشان نهند تا سخن گویند بلکه  
جوارح و اعضای سخن در آیند **باید** **مرصاد** و بعد از آن جمله آدمیا و ملائکه صفها  
زنند قال رسول الله صلی الله علیه و آله یخر الناس یوم القيمة ما بین و آخرین  
صفاه منهن سبعین من امتی و مائة و خمین صفاه من خیر امتی یعنی از آدمیان  
دولت و پادشاهی

ولیت و بیت صف باشند صفات از امت من و صد و پنجاه صفات از امت  
پنج نفر دیگر و از هر صف تا صف دیگر با صد سال راه بود انگاه فرشتگان از آسمان  
پاییند و پس از میان آید که یوم تقوم الروح و الملائكة صفای غیر روزی که باشند  
روح با فرشتگان صف زده و روح ملکیت بزرگ و مکرل بر ارواح و اورا صف  
هزار و هزاران باشد و بهر زبان انواع تسبیح میگویند و مقام او آسمان چهارم است  
و او تنها یک صف شد و او میان از پس او و دیگر فرشتگان آسمان زمین از  
پس ایشان و جنیان و پریان از پس ایشان همیشه برای فضل خطاب **سورة زمر**  
در میزان عدل پس در آنوقت جبریل را ندا رسد که میزان عدل را بیاورد و بید  
میگایلد و در همه مردم را حاضر سازد و اعمال ایشان را بجا میسجد که و نفع الموارن  
القسط الیوم القيمة فلیظلم نفس یا یغیر یا یکنیم ترا زوی عدل را برای خیرای روز  
استخیر پس تم دیده شود هیچ خبری از حق خود بلکه فمن یعمل مثقال ذرة خیر ایره  
ومن یعمل مثقال ذرة شر ایره پس هر که عمل کند هم سنگ ریخته خور و نیکی بفرماید  
از او هر که کند بوزن نمک غیر بدی بیاید مگافات از او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که  
حق تعالی بفرماید که اهل نماز را بیاورند و مرد و ایشان را در ترازو نهند و اهل صدقه و بلا  
و عرض و صابران و اهل حج را بیاورند و عمل ایشان را در ترازو نهند و مرد و ایشان را در ترازو نهند







حساب عبادت از هر دو جمع حسنت و سیئات است که تقدیم یافته باشد و حکم  
عدل هر یک برای پابنده و مؤمنان در روز حساب سه طایفه اند اول سابقان  
بالحیات اند که هر یک پس از حیات و قبر از سیئات و ائافا ناد و محاسب نفس خود  
که لایق از حساب الموقنین لایوم القيمة در آخر نمی افتد حساب مؤمنان تا برور قیامت  
پس این طایفه از حساب نره اند دوم متعصمانند که ایشان بر سیئات اقدام نموده  
حساب ایشان باطل گردد سوم ظالم لنفسه اند که دیون اعمال ایشان از حسنت خالی  
بود که از حساب کتاب غافل بوده اند لاجرم محاسب مبتلا نشوند و گمانیکه  
حسنت و سیئات با هم داشته باشند باین مقدار محاسب کنند که خلط و اعلا صلا و غیر  
سیئات یعنی با منجند که در نیک را بعل بد و گمانیکه در دنیا عمل ریا کرده اند در آخرت  
گرفتار شوند که حبط ماصنعوا فیها باطل و کالوا یعلمون یعنی تابه گشت انچه کرده اند  
در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مختص بوده اند و  
تا خبر است انچه بودند که میکردند ایشان از ریا و تقلید و غیر آن و حساب کفار و فاسق  
آیه کریمه حسنت ایشان در معرض قبول نیست که و قد منال الی ما عملوا من عمل فجعلنا  
ملأء مشورا و قصد کنیم بسوی انچه کردند کاف و لکن از کرداری که در صورت نیکو نماید  
پس گردانیم آن عمل اما نند در مایه پرکننده در و یا انچه بر متوق و در خبر است که چون

فرا و مسکین را بحسب کجا و برند و فرشتگان از ایشان حساب طلبند ایشان  
گویند در دنیا چه داده بودند بمانا باز دهیم حساب ترا پس ندا از حضرت عیسی  
در رسد که رست میگویند شمارا با حساب ایشان کاری نیست داخل شوند در  
بهشت بجهاب و غنیاء مؤمنین بعد از ایشان به پانصد سال از حساب  
خلاصی یابند و در خبر است که حضرت سلیمان علیه السلام بعد از همه اینها بحسب  
از حساب فارغ شود و اما کتاب است که بعد از حساب فرمانیده تا محاسب  
اعمال را که گراما کتابین نوشته اند بپارند که فاما من اوتی کتابه عینه  
فموفی بحساب حسا یا میر او و نقل علی اهل مسرور پس هر که داده شود  
نامه اعمال او بدست رست زود باشد که حساب کرده شود حساب اسان  
و باز گردد بابل خود که اهل بهشت شد شادان و خندان و اما من اوتی کتابه  
وراء ظهره فموفی بحسب او و اما هر که او داده شود نامه اعمال او از رست  
او بدست جب او و آن جهان باشد که محرم دست جب خود را جویند  
کنند و دست رست پیش آرد فرشتگان دست رست او را بگردن او بندند  
و دست جب را از رست است او کشیده نامه بدهند پس لایعلاج طلبند  
هلاک بعد از آن حضرت عیسی امر کند بخاندن نامه چون عاصی از او بپند



گوید که شرم دارم از تو ای پروردگار من پس خداست تا فرماید که خدوه مغلوه  
تم ای صلوته تم فی سلیله و درهما سبعون در اعمالی یعنی یکمید او را پس دست او  
برزدن او بند پس در آتش عظیم در یکمید پس نگاه در زنجیر از آتش که گران  
هفتاد و نه بود او را بسته در آتش اندازید که و یصلی سیر او در روی کتبش  
افروخته باشند پس هر که بدی کرده باشد نوشته باشند و همان بدی را و هر که  
نیکی کرده باشد نوشته باشند بر او و برابر آن که من جاری داشته فخرش را  
و من جاری داشته فلا یجری الا مثلها و هر که احسان بر نیات بخواهد بقیه  
از احسانت وضع شود و در برابر باقی احسانت جزای در بهشت یابد و هر که انیاس  
بر احسانت بخواهد بقیه احسانت از سیه وضع شود و در برابر نیات در دفع  
عذاب بند و هر که ابر و برابر باشد او در مرتبه ادنای اعراف بود مدتی در  
آنجا بماند آنکه حق سبحانه و تعالی بکرم خود او را بهشت ببرد و در خبر آمده که در باب  
حق الله و ترک الله و حق الناس الله و این تلمذ دیوان لغیر و دیوان لا یغفر  
و دیوان لا یرک یعنی دیوانی که در و آخرش خواهد بود از کنای بود که میان  
بند و مولی است و دیوانی که نخواهند آمرزید از ترک الله است و دیوانی که  
ترک نخواهند کرد آن مطابق مظلومان از ظالمان باشد و در کوه کوفت  
انبیاء

انبیاء بر بهشت شان چون کافران و عاصیان را بجایگاه آرد حضرت عزت تعالی  
کنند از آنجوری که عهد کرده است بایشان و چندین محبتها و ولیها که محفل آنها  
و قرانت اشاره نماید و حساب خواهد آگاه ایشان انکار هدایت انبیاء کنند  
پس حق تعالی پیغمبران ایشان را حاضر گرداند تا گواهی دهند بر هدایت امت خود را  
معروف و نهی منکر و ترغیب من کل امت بشهد او و پروان آیدیم از هر گروهی که ای  
بر کفار ایشان و کوه دار و احوال آنها یعنی پیغمبران را گواهی آیدیم که گفتند ما تو را  
فعالیون الحق قد پس گوئیم مرا مترا که یارید حجتی که دارید پس بدانند از انبیا  
آنکه گشتی مر خدا بر است قوله تعالی فلیف اذ احسن من کل امت بشهد و جنبه که  
علی مولای است شهید یعنی پس چگونه خواهد بود حال کوزه و ظلمه و قسکه یاریم از  
هر گروهی که گواهی که پیغمبران ایشانند بر افعال و اقوال خود گواهی خواهند داد  
و یاریم ترا ای محمد برین گروه از امت تو گواهی بر ایمان ایشان  
بعد از انکار هدایت انبیاء چون نامه اعمال بدست ایشان بدهند همه کنایان  
خود را به نیند انکار نمایند پس هر گروهی ایشان کنند تا گواهی دهند در روز  
جمع احضار ایشان بر تقصیر و معصیتی که بان حضور ایشان واقع شده باشد  
که الیوم نجمع علی افواههم و تکلمنا ایدیم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون غیر



۱۹  
 امر و زهر کنیم بر دهنهای ایشان و سخن گویند باما دستهای ایشان بآنچه کرده اند و گویا  
 دهند باینها بآنچه کرده اند و بودند در دنیا کسب میکردند چنانکه در کشتن موی  
 و زنا کردن و مال میسر گرفتن دستهای ایشان گویند که ما کشیم و باما گویند که ما هم ای  
 کردیم و چشمها گویند که ما دیدیم که وضع الکتاب قری المجربین مستحقین عافیه و  
 بقولون یا ولینا ما لنهذ الکتاب لایفا و صغیره والا کیره الا احصا ما و وجودا  
 ما عملوا حاضر و لا یظلم ربک احد ایضا نامه اعمال ایشان بدست ایشان بدهند تو  
 بینی ای محمدان محمدان و کافران را بر سران و خایف از آنچه در نامه است چون نامه  
 بدست ایشان دهند بنامه فرو نمکنند هر عملهای خود بدهند از نیک بدو بدست  
 کرده گویند ای وای بر ما این چه نامه است که هیچ کس از صغیره و کیره نکند آشته است  
 الا انکه همه جمع کرده شده است در وی حتی لفظی که از دهن ما برآمده است  
 و بد در آن نامه چیزی را که کرده بودند روی بروی وستم نمیکند بر در کار  
 تو هیچ کس و گویند اقل صغیره تبسم است و اقل کیره قهقهه و هر کس که بیست  
 بکنه و دیگر خاشاکتر باشد آن صغیره است و آنچه خاشاکتر باشد کیره است و کسی  
 از اینها باشد که در آن آثامی موی از مویهای مرده او در پر واز آید و طلب افدن  
 نماید از حق تعالی و ادای شهواتی که داشته باشد پس افدن حاصل شود از جانب حضرت

وز



غرت او را و بگوید که در سخن ای ای موی چشم بند من و حجت او ساز آنجا زود  
 دیده پس موی بکلم آید و گویا بد بگوید بیا که از خوف الهی از و بعل آمد و بگوید  
 گویا او در بای رحمت بپوشیده های این موی خوش آمده از تعقیرات او و گذرد  
 و از غدا بد و خوش از او سازد و منادی او از بر آمد در حرصات که بد  
 حقیق الله بشعوره یعنی نیت ادا کرده خدای بسبب موی **بیت** خداوند حنین  
 بخشنده داریم که با چنین گفته امید داریم **موقف چهارم** در لواء  
 و خطاب مکلف و نامکلف و هر که مستحق بهشت است باوید در بهشت بود و  
 هر که مستحق دوزخ بود باوید در دوزخ خواهد بود و کوه دکان و پیران تائب  
 و خاشاق باری و دلو انکان حرف از اهل بهشت باشند و چون نزد حکمی آیند  
 زیرا که مکلفند مثل آدمی و اما اطفال مثل لکین غیر متمیز را تعذیب نکنند ایشان را  
 بخد مت اهل بهشت دهند و خدمت خجسته نیت بلکه اصلاح حال ایشان است  
 چنانکه قصه و حجامت و اگر تمیز داشته باشند حضرت غرت برای ایشان نشی  
 پیروز و دوا کند ایشان را که خود را در لایق اندازند پس اگر اطاعت کردند از  
 بستن اهل بهشت دهند و الا حکم با خود دارند **موقف پنجم** در شفاعت  
 پیغمبر و سید و اسباب مغفرت و در حضرت که شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله است



کناه کاران فرارند حتی مر اهل کباب را بر نرطی که دوستدار اهل بیت باشند چنانکه  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که من شیخ می شوم روز قیامت چهار صنف را اگر چه  
 بپایند ایشان بدو تب تمام اهل دنیا **اول** کسی که افاقت فرزند از من کند در زنداید  
**دوم** کسی که یامی بدو زید مرا **سیم** کسی که دوستدار اهل بیت من بود **چهارم** کسی که  
 سعی کند در جوارح فرزند از من بجهت آنکه فرموده فدای قیامت حق تعالی که یامی بهشت  
 و دوزخ بدست من خواهد داد و من بدست علی و هم و جای دیگر فرمود که ولد یکن  
 سلاک طریقی یعنی فرزند من کسی است که او سلوک من داشته باشد و دیگر فرمود و معروف  
اولاد یستشیر اولها بالعلم و الثانی بالعلم و الثالث بالشیعة و الرابع  
بالتخا و الی من التوقی و التادس بالغوی یعنی شایسته میشود فرزند من شش خیر  
**اول** آن علم است **دوم** علم است **سیم** شجاعت **چهارم** سخاوت **پنجم** بی ضرکاری  
**ششم** در که نشان از کناه معذرت خواهند پس کسی که شفاعت نبی و ساقی چون  
 کوثر و فاطمه معراج و سایر فرزندان ایمان یار و موجب امانت نباشد او شفاعت  
 نبرد **مراد** در کلام قدسی است که فدای قیامت حق تعالی خطاب خواهد کرد و جواب  
 اولیاء و علماء عامل که ای جان من امروز شما نزد یک من بمنزله انبیاء شمار میشوید  
 فضیلتی هست که برای خلق شفاعت کند پس ممال کنند هر چه باید تا عطا کنیم برای شما را که  
 من از شما می دانم

من از شما را ضمیم و نیت امروز نزد من شمارا حساب و خدای و همچنین کسی  
 جهل حج کند می گویند که شفاعت کن برای هر که میخواهی و همچنین اطفال و یتیمان  
 نیز شفاعت ابون خواهند بود چنانکه حق تعالی اطفال را بدو تب و بهشت امر کند  
 ایشان بدرمای بهشت بنشینند و تضرع و زاری کنند و قدم پیش بگذارند  
 و بگویند که بی پدر و مادر ما کی رویم پس حق تعالی بر حمت خود با ایشان بخشود  
 فرماید که مادر و پدر ایشان را از دوزخ بیرون آرند و در شیشه جوارح غوطه دهند  
 و در بهشت در آرند و شفاعت را وسیله چنان است که حضرت حسین کرم الله  
 قدس سره العزیز میفرماید که محبان و محققان و مریدان ما قیامت **اول**  
 کشاند که اراده بما آورده بودند و بفرموده ما عمل کرده اند **دوم** کشاند  
 که اراده بما آورده بودند و بر گشتند و بدیگری پیوسته شد **سیم** کشاند که  
 اراده بما آورده و بر گشته ما عمل کردن متوانستند آن دو قسم **اول** که در  
 شدند کاری شفاعت مانند از یکدیگر سبب ترکیه و دیگری سبب اراده **دوم**  
 آنکه که بی ترکیه اند ایشان را احتیاج شفاعت ما خواهد بود چون ایشان را بی کار  
 در آرند ما خود برویم و شفاعت کنیم چون پیش نزد خود را بر داشته میایم  
 تا شفاعت کند و اگر او هم پیش نزد او بر خود را همچنین یکایک جمع شوند تا آنکه







و جوان تائب و قوی صابر و زن مستوره با حیا که شوهرش از وی راضی باشد  
**موقف نهم** در پل صراط را بر سر دوزخ بکترانند و آن جرئت محدود بآیه  
از سوی دوزخ تر از دم تیش و سوزناکتر از آتش بود که جمیع خلق را هر و بران  
باجار است و از جانب صراط دوزخ است بخلاف اعراف که آنجا سخن بکنیم  
و النارجین یسار هم لغی بهشت از جانب رست اهل اعراف بود و دوزخ طرف  
چپ و گویند که صراط سه هزار ساله راه بود بر عاصی که هزار سال تیش بآید  
و هزار سال بالا و هزار برابر باید رفت و در آن سه موقف بود و بر سر هر موقفی  
چری پرسند اول از نماز که بر خود قضا دارد و بماند از دوم از زوجه سیم  
از زکوة اگر قضا ندارد آن شخص جواب گوید و زود بگذرد و الا هزار سال بماند  
پس بعضی چون برقی در خشان روند و بعضی چون باد و بعضی چون فرس بود و بعضی  
چون ماشی و بعضی چون مورچه بقدر احوال و قضا و در جرئت که مومنان در وقت  
جوار صراط نوری باشد از پیش که از جانب رست و چپ روشنی بخشد تا ایشان  
بهشت رهنموی کند و نور هر کسی بقدر علم او بود و یکی را از صفا باشد تا عدل  
و دیگری را بر ابرو می و یکی را مقدار خلی دادنی نوری آن بود که شش موضع  
قدم خود را بیند و کافران و منافقان را ظلمت بود و در جرئت که مراد از

باشد

جوار صراط حب آید است عید هم التکم و چون کسی که شناخت ایشان را در دنیا و  
اطاعت ایشان کرد حق تعالی میگذراند او را از پل صراط همچون برقی بهشت تا  
بمطلوب رسد **موقف نهم** در بیان اعراف است از باب حدیث گویند که آنجا  
جائیت بلند میان بهشت و دوزخ و بران رجال اند معروف ایشان انبیاء  
و اولیاء اند که عارفند باحوال فریقین از اهل بهشت و دوزخ و علی الاعراف  
رجال یعرفون کلاما یما هم و می شناسند ایشان را بعلامت رویهای ایشان چه  
پنجران و اولیاء منازل و مقود بهشت دارند اما از برای توفیق و حکم میان  
مومنان و کافران بر سر اعراف شهند تا فارغ شدن ازین کار پس مومنان  
و محققان که عمل موافق شرح نموده و رضای پیغمبر حاصل کرده باشند متوکلان  
اعراف بود و ایشان از نظار و تنعم اهل بهشت محظوظ شوند اما از زوآن کنند  
و از تعذیب اهل دوزخ تسالم کردند اما ترسند چرا که آتش دوزخ بر ایشان جاریست  
و دیگر کسانی اند که یکی از ابواب ایشان خوشنود باشند و دیگری ناخوشنود  
یابی و ستوری مادر و پدر و دختر از قدس شریف باشند و دیگری کسی که اجماع  
و سید ایشان برابر بود و ایشان نیز در اعراف باشند و ایشان چون اهل بهشت  
را به بینند از روی میگرد باشند و گویند سلام علیکم یا مدخلو ما و هم یطیعون و چنین



اصحاب دوزخ را به نیندا رخداب آن می ترسیده باشند و گویند ربنا لا  
تجعلنا مع القوم الظالمین چند حقیقت برین منوال بریشان بگذرد و آخر الامر  
حضرت عزت بفضل و رحمت خود ایشان را از اعراف بهشت برود کافران صالح  
یز در اعراف بنهند مثل اینها اما بسبب دخول بهشت است که حاتم بسبب نجاست  
و نوسیر و ان لبب عدالت و رستم بسبب نجاست و دیگران که لایق بهشت نباشند  
**موقف چهارم** در بیان بهشت است رضوانند از سر که ای رضوان بهشت را از آرا  
کن با نعمتهای گوناگون پس او را جانب است عرش پادشاه با انواع انوار و شجای  
و گلایهای متنوع و انهار و نعمتهای بسیار از هر جنس که خاکست از رضوان و کل او  
از مشک از فروزین آن از نوره خام و بعضی از یاقوت مرخ و بعضی از زمرود  
بعضی از برجد و بعضی از جواهر سفید و بعضی از نقره بود و دیوارهای آن از شیشههای طلا  
و نقره و سنگها از یاقوت بود و کنگرههای آن از یاقوت احمر و زعفر و زعفر بود و در  
چند چیز نباشد پیری و غایب و موت و روز و شب و ماه و آفتاب و خوف تاریکی  
و گرمی و سردی و بیرون آمدن از آن و خشم و عداوت و تکلیف عبادت اگر چه در بهشت  
شریف و عزت اما غلامتها باشد که بدان لیل و نهار نباشند و در عین المعافه  
آورده که زمان لیل بود که ایشان پروانه و بختن در مای معلوم شود و زمان روز برف  
بار

حجاب و قیام ابواب و در میان گفته اند که در زمان شب حوران بهشت خدمت  
مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان **موقف** در دخول بهشت است بدانکه از  
حدیث بدیع چنان معلوم میشود که بهشت محل درود و حمد کس نیست بلکه جای کسی است  
که متصف بصفات حسن و قبح از او صفا و میره بالکل باشند کما قال علیه السلام تجزون  
الجنة من الغنم والابل فوالله لئن ندخلنها ابدا حتی تكونوا كالبرقة التي تنزل من  
السماء یغیر ای می بیند از دید شما که بهشت را چراگاه که گوسفندان و گاوستان  
پس قسم بخدا که هرگز در آنجا امید شما در بهشت ابد تا آنکه پاک گردید از گناهان  
و شسته نشوید مانند زری و نگرانی که نازل می شود از آسمان یعنی ملوث گشته باشند  
بالایش دنیا و اگر ملوث گشته باشند بعد از لوث در بونه انش روزی نوزده مرتبه  
کشته بعد از آنکه بدری بهشت رسند آنجا درختی می بیند که از زیر آن درخت دو چشمه  
روان بود پس در آن چشمه غسل کنند از یکی صفای ظاهر حاصل شود و از دیگری  
باطن بعد در بهشت در آیند و انصاف بصفات حسن که مذکور کردید اینها است  
توبه و زهد و عفت و توکل و قناعت و حلم و عدالت و عزالت و حسن خلق و توبه و زهد  
و نگر و سخاوت و صدق و صبر و مراقبه و رضا و در حق کاف و لجاج که بدو درخ میباشند  
اخبار قرآنی و پیغمبر از او کردن میسرند چنان آمده که ولایت خلون کجاست صحتی



لیج اکل فی سم الحیات و در میانید کافر نه در بهشت تا وقتیکه در آید شتر در سوراخ  
سوزن و این محبت **مهر** بهشت **مشتد اول** دار التوار است و این جای  
تایبان و عابدان و خفیضان و متقیان و کسانی که نماز بسیار و روزه و تلاوت  
قرآن کرده باشند و جوانان صالح و پهلوانان سوره باجاست که و آن **الآخره**  
می دار التوار و بهی که برای دیگر است برای آرام که او را زوال از دنیا  
نیست و درین بهشت برای خوش و جوران و کشتن مطاع و مشارب خوش که در  
و انما مشمار و عین و مناج و العین و من عمل صالحا من ذکرا و انثی و مؤمنا  
فأولئک یدخلون الجنة یزفون فیها فیحسب یعنی هر که بکند کرد از تسبیح کاران  
از مرد و زن و حال آنکه او مؤمن باشد پس اگر و در آورده شوند بهشت و روزی  
داوه شوند در آن از فواکه پاکیزه و مطاع لذیذ و مشارب خوشگوار و درین  
بهشت چهار نهر است روان در هر تعبیه یکی از آب و یکی از شیر و یکی از شراب  
و یکی از انبیین و کوزهای بر کنار آن نهاده که اجتهد التی و عد المتقون فیها انهار  
ما یخیر حسن و انهار من لبن لم یغیر طعمه و انهار من خمر لذة للثابین و انهار من  
عسل مصفی و لهم من کل الثمرات یعنی آن بهشت که وعده داده شده اند پیر و کاران  
بهشت جویهاست از آب غیر متغیر یعنی بوی و طعم آن تبه کرد و هیچ گاه و جویهاست  
که اگر نرسد

که هرگز نرسد است طعم او یعنی تیر و ترش نشود بیکت و طول زمان و جویهاست از غیر  
بالذات مرآت شده کارا که طرب آورد و نشاط افزاید و جویهاست از شتر صاف  
بالاصل و مرتقیان است در بهشت با وجود این اثر به از هر جنس میوهای خواهند  
**مهر** دار الخلد است و این موضع را بهان و بر و باران است و کسانی که علم ایشان  
بقرین بیشتر از علم مردم بود و مؤمنان یومنون بالغیب کسانی که از خدا ترسند و بداند  
کسی که گویند و نمکنند که جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم خیرا و میسر و اولهم فیها نسا  
خالدین یعنی بهشت جاوید و عده داده شده است پیر و کاران از آنکه در آیند در آن  
بهشت مرایشان را بهشت پادشاه بر اعمال ایشان و بکشتی در آخرت و این از  
در آن آنچه خواهند از نعم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعیف و قوی و منار بار  
ایشان نصیبی نخواهد بود بلکه هر مرادی که مناسب حال خود خواهند پاسبانند و در  
مقامات عالی درجات کوشکها و منازل بلند و چو و قصور و درختان میوه و  
نار و پنجر و خرمای و میوه که میوه های آن از اسفل تا اعلی همه جا رسیده باشد  
**سیم** دار المقام است و این منزل نیکو است از برای پادشاهان عادل و امرا  
و حکام عادل و کسانی که انصاف ایشان بیشتر از مردم باشد و صحنای بسیار  
منزل که با مادر و پدر و برادران و فرزندان و خدمتکاران

زور

چند



و همسایه معاصی که گزند و درین بهشت قهرمان است اندر سرخ و یا قوت احمر معلق  
به او و هر قهری را بختاد هزار صراج بود از دهب و هر و هر و در آن تختها بود و در آن  
و بلند و آراسته تا ایشان بر آن بشینند و خدمه و حواری و از جمله مالیک و خوش  
گیرند و به هم میزنند و بالشها در یکدیگر نهاده تا هر کدام که خواهند گزند و ایشان را  
انواع میوه و طعنا و عطرها و جوینهای روان آنچه از گزند و از غایت خوش جامی  
میگفته باشند که الذی احسن دار المقامه من فضل الایمن فیها نصب و الایمن  
فیها لغوب یعنی آنقدری که فرود آورد و ما را برای اقامت که جنبه را المقام  
و از انتقال موضع دیگر نخواهد بود و اگر بخشش و کم خود نمایی را نبرد ما را در آن  
اقامت رنجی نمیبرد با مانده کی و ملکی چهارم جنات عدن است و این مکان  
خارقان و عالمان عامل و متواضعان و خوش خلقان که خلق ایشان بهتر از خلق  
و نیکو نفساران و شهداء و جبرئیل است و این بهشتی است که طول و عرض او صد ساله  
است و در آن قبه است از جوهری که از بالای آن ریاح رحمت میوزد و او را  
مفتاح هزار صراج است از دهب که در آن قبه درختانند که هر درخت را  
هزار شاخ است و هر شاخ را هفتاد هزار برگ میوه است و تحت هر درختی حور  
از حوران جنان و اولاد آدم جنات عدن تخری من تحتها الانهار یکتون فیها من الساور  
کی

من دهب و یلبسون ثیاباً خضراً من سندس و استبرق متکین فیها علی الکلی  
یعنی کرده که در حوران است بوستانهای اقامت که میروند و از زیر آن منازل  
ایشان نهاده و پیرایه بته شوند در آن بوستانها از دستاویزهای خسته شده از زر و از  
جبرئیل علیه السلام نقل است که هر یکی از بهشتیان را سه دستاویز بود یکی از زر و یکی  
از نقره و یکی از لؤلؤ و یا قوت و پوششند با جامهای هزار دیبای نازک و دیبای بطبر  
در حالتی که نیکو زدگان باشند در آن بهشت بر تختها و در آن درخت طوبی است  
و طوبی درختی که ساق او از سیم و شاخ او از زر است و تمامی بهشت را فرا گرفته  
باشد و در هر شاخی هفتاد هزار تم میوه بود که یکی بدیگری مانند و دست هر کس باو  
رسد و چون بخورد هزار گونه لذت دهد و بهشتیان در زیر آن درخت نشسته باشند  
و در هیچ خوف و قهر نباشد که شاخ از آن طوبی نباشد و در چشمه سلسبیل و کافور از زیر  
آن میخیزد و در زیر آن درخت مرقد است که زمین او از یا قوت و گیاه او از  
زعفران برای سیر و شمع اهل القدر هرگاه که ایشان خواهند چه یکجا جمع آیند و همه را  
به نیند پس بازند و فرشتگان برای هر کدام از ایشان جینی که بجا میهای زمین مریض  
پوشانیده و روی مرکب آن چون چراغ تابان بود و گویند که حق سبحانه و تعالی شما را سلام  
میرساند و آن جارا شوق آنچه گویند که همانی بهشتیان در آنجا بوده و با و همه اهل



در آنجا روند و سلام ملک عظام را بشنوند و آنوار آبی را در دل خود مشت کنند  
 بعد از مرتبه خود **بسم** جنت نعیم است و این مقام شاگردان و سابقان و شب  
 بیداران و کسانی که موافق شرح و ادب این خواجہ عالم صلی الله علیه و آله ملک  
 کنند و با هر معروف عامل باشند و از نهی منکر اصرار نمایند و این بهشت نیز صد  
 راه طول و عرض دارد و بنا بر نعمت و آسایش و انواع درختان و حور و قصور و درین  
 بهشت قصریت از جواهر احمد و اورا چهل درخت اندر سرخ و در هر دری فرا  
 ش است اگر کسی که است بر هر فرشی نور العین بود که در چشمان درخت  
 صف و لطافت مانند مروارید پوشیده در صدف که لم یطهر من النور قبایم  
 و لا جان یعنی ننوده است مر این نرا دست هیچ آدمی ندای پیش از این در نه  
 جنیان دست بر ایشان رسانیده اند بلکه همه با کرده باشند و روشنایی ایشان  
 بر تبه است که اگر زنی از زمان شبی از آسمان فریاد شود و در بی نیت  
 تار یک باشد هر آنکه روشن کرد و از نور روی او تمام روی زمین زیاده از نور  
 بدر و از بوی خوشش معطر کرد و تمام روی زمین که السابون السابون اولکث  
 المقربون فی جنات النعیم یعنی پیش گرفته باشند بر همه پیشی گرفتگان با میان عمل  
 صالح اگر و نه نزدیک گردانیده شوند بر جنت و اگر است در بوستانهای که مشتمل  
 بر انواع

بر انواع نعمت و بر گریه های مرضع اگر است به کجا هر و یا قوت و زمره و بافته  
 بزرگمیزده کان باشند و بروی یکدیگر میزنند و میگردانند و میگردانند  
 بر ایشان برای خدمت کو در کان کموزها و ابریها و پالهای از شراب که از آن  
 خمار و در در کشند و بهوشن میگردند و دیگر الوان طعام و گوشت مرغان که  
 الطف کوم است و شرابها و میوه ها و اقسام نوا که و روح و ریحان و خمر  
 و ولدان از آنجا از رو کنند و درین دو بوستان دیگر است یکی از زر برای **ن**  
 و یکی از نقره برای اصحاب یاقین و مد نامان نیز گویند یعنی دو بهشت که از بسیار  
 بنری بسیار زیاده و زمان این دو بوستان بزرگمیزده و نیکو رویان باشند  
 که خیرات حسان و پنهان شده در غیبها که حور مقصورات و غنایم جامعهای  
 در رعایت نیکو در پوشیده بر فرشته های و یاب باشند که یکی از آن جامعهای  
 جنت کشاده و پراکنده که در در دنیا هر آینه بهوشن شود هر که نظر بداند اندازد  
 و درین دو بوستان چشمها روان بود که آب آن منقطع نکرد و کاسها هر  
 بزرگ نهاده باشند پیش ایشان که الکواب موضوع است **بسم** و السلام  
 و این محل توانگران با سخا و کسانی که احسان و کرم ایشان بخیشان خود بیشتر  
 از مردم بود و ک نیکو و سائل نموده باشند و او آکنندگان مال زکات



ووجه معروف تر است و کسانی که گرسنه را سیر کرده و تشنه را آوده  
و برهنه را جامه پوشانیده اند و حاجتی مومن را برآورده و حاجیان و پندیران  
و حیرت گزینان بود که والله یدعوا الی دار السلام و خدای میخواند ایشان را  
بسوی برای سلامت و این بهشت دار السلام بجهت آن گفته اند که تحت پایشان  
با یکدیگر سلام است لهم دار السلام چند مرتبه و هو و لیریم با کافران و یاعلون یعنی غیر  
ایشان است بهشت دار السلام نزدیک خدای و خدای دوستدار ایشانست  
بدانچه بودند که عمل میکردند و درین قصر است از نوره و مروارید که بنیاد او  
از ذنب احمر و سنگهای اواز یا قوت احمر و کنگرهای اواز زبرجد بود و هر قصر را  
چهار صد باب بود و بر هر بابی علی بود و تحت هر طریقی طیبی بود و نزدیک خطیبی  
هزار جور مانند اقامه که قول غروب و جل او خلوا الجنة انکم و از و احکم بحکم و چون بپایان  
علیهم بعضی ف من و فیها ما تشتهی الافضل ف لک الا عین و انتم  
فیها خالدون یعنی در آنجا در بهشت ای نیکوکاران شما و زمان مومن شما  
شماره گردانیده شده و گردانیده میشود و ایشان بجایهای نزار از انواع طعام  
و بگونهای پخته از انواع اثر به و در آن بهشت بود ایشان را انجبار و بود  
نفسهای را و آنچه بطریق خوشایند چهره ها را که از آن لذت یابند و شما در بهشت

جاوید

جاوید باشند و گمانند و زو جانهم بچرخین و حجت گردانیم ایشان را بران  
سفید روی و کشت ده چشم و مهرهای ایشان چند دست خرمایا و چند پاره نان  
بود پس هر که نان در راه خدا بسیار داده باشد او حوران بسیار نیز بقصد تواند  
آورد حتی اذاجا و ما و تحت ابوابها و قال لهم خذوها یعنی تا چون که بیایند  
اهل بهشت و کشته شدند در پایشان از رسیدن ایشان تا ایشان اظهار  
نمکنند و گویند مرا ایشان را از آن زمان بهشت سلام علیکم طبعه فادخلوا ما خالدين  
یعنی بر شما باد سلامتی و امنی که پاک بودید در دنیا از معاصی پس در آید بهشت  
جاوید ماندگان در آن و گویند ایشان الحق صدقنا و عده همه شما را خدا را  
انکه راست کرد با ما و عده خود را جبریل علیه السلام با ملائکه مومنین را سلام کنند  
در پنج موضع اول بدر بر ک الذین توفئهم الملائكة طیبین بقولون سلام علیکم دوم  
بر دری بهشت که سلام علیکم طبعه فادخلوا ما خالدين سیم دری بهشت و الملائكة  
یدخلون علیه من کل باب سلام علیکم چهارم در غرفات بهشت که سلام قولاً  
من ربهم سیم پنجم نزدیک لقاء ابرار و انواع نعیم بهشت تحیتهم یوم یلقونهم سلام  
و قولوا لمن خاف مقام ربهم جنتان و برای کسی که ترسد از ایشان در وقت  
حسابش خدای دوستان بود بجهت ترک معصیت و درین دو بوستان دو



باری اندکی از آب صافی و یکی از شراب لید و میوه درختان این دو بوست  
نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد یعنی کسی که نیکه و اوده میوه  
آرزوی کند شاخ درخت سرزود آرد و بوی رسد و حوران این دو بوستان همچون  
یا قوت صافی و مر و اید پاکیزه گوشت چنانچه خیا که گفت قاضیات الطوفان غیر گوشت  
چشم نزدیک تر شهران خود نکرند **فهم** جنة المأویة و این از امکاه انبیاء و رسل  
و حافظان حد و داند و کسانیکه رکیه نفس و توجه تام داشته باشند و دوستداران  
پیغمبر و اهل بیت او علیهم السلام بود و این بستی است نزدیک بعش و در خبر است که درین  
بهشت دوازده هزار مدینه است از نور و در هر مدینه دوازده هزار خانه است  
از مشک و در هر خانه دوازده هزار حجره است از زخوان و در هر حجره دوازده هزار  
سریر است از زبرجد و بر هر سریری دوازده هزار فرش است از حریر و پنبه و  
بر هر فرشی خوراند همچون شمس طالع با قیام حلیه ارکسته و هر جوری را هزار خاق  
فلام حیات المأوی نزلانها کانونا یعلمون پس مرایشان است بوستانهای که ما و آنها  
حقیقی است چنانکه بخیری که بودند در دنیا عمل میکردند و درین حوض کوثر است  
با و چشمه دیگری حقیق و دیگری تنیم و یسوقون من حقیق یعنی میاشناسند از شراب خالص  
سفید خوشبوی و تنیم است که از تحت خوش بوشت میریزد و حوض کوثر نیز است

جالی در بهشت

جاری در بهشت که هر دو بش از ذوب فضه است و جوی آن پر در و میاقوت  
و حال آن خوشبو تر از مشک سفید تر از زبرجد و اوزر خوان و آبش سفید تر از  
شیر و شیرین تر از خسل خوشبو تر از مشک آبش از زیر خوش بود و سبزه برین بوسته  
میرود و هر که منقطع گردد و بهر کجا که برسد تر کنند و هر که در وی افتد غرق نشود  
و عرض آن یک مایه راه بود و بر لب آن جوی خیمههاست از یا قوت و اولو و زبرجد و  
غهای خوش آواز و بر هر دو کنارش کوزهای از زبرجد و جواهر است و درختان اجد  
ستارگان آسمان و هر که از آن آب خورد هرگز تشنه نشود و این مخصوص بپیشانی  
امت محمد است صلی الله علیه و آله که آنا اخطیان الکوثر و در آن وقت حضرت  
ساقی کوثر قدحی شراب از آن بچکان خود دهد که آن اهل بلجنة الیوم فی شغل  
فالکون هم و از و اجم فی ظلال عا الدار یک شگون لاهم فیهما فاکرته و لاهم فیهما  
یعنی در بستی اهل بهشت آرزو در کارهای با شادان و از آن میوه خواران  
و لذت گیرندگان ایشان و زمان ایشان در سایه های قصور و انبیا و وزیر  
درختان سد ری خا سایه کشیده و بوسته که هرگز سایه آن را یل کرد و شنبه  
برخهای ارکسته کیمیه زده کان حوایشان رست و در بهشت انواع شیره و مرا  
رست آنچه خواهند و فرزندان ایشان را ایشان در بهشت برند که قوله الحق



به هم در تهم در کسینم بدیشان فرزندان ایشانرا اگر چه بر تبه بدران باشند  
بسیخت بدران فرزندان ایشانرا نیز بدان مرتبه رسانند تا چشم بدران  
بدان روشن گردد **هفتم** فردوس اعلی است و جنت قدوس است و این مسکن  
اولوالعزم و خاتم پیروان ایشانست که قیوان صابرو اولیا و کامل و نیک و  
صادق و صاحبان رضا و تسلیم و حسن خلق اند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
اول کسانی که در بهشت در آیند که در بلا و مصائب صبر کرده باشند و خدا تبارک  
در نعم و شادی بآید کرده باشند اولئک هم الوارثون الذین یرون الفردوس هم  
فیها خالدون ان کرده که جامع جمیع صفات حسنه اند ایشانند و ارثان انکه از وی  
استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت ایشان را  
فردوس اند جاوید ماندگان در آن و فردوس را حضرت عزت بید قدرت خود  
از نور آفریده و بمقدار هر روز از نورهای دنیا بجا نوبت بدو نظر کرده و فرماید  
که از ادوی لطیفه و حسنه و لایق یعنی زیاده شوای فردوس در پاکیزگی و حسن  
جمال نازکی برای دوستان منم و فردوس میان بهشت را گویند که درخت بسیار  
داشته باشد و پهنای آن مانند آسمان و زمین بود جنبه عرضها کعرض التماز  
والارض و درین عمارات مرقعه عالی و قصور بلند پایه که بنا نهاده شده است  
مشک و عود

بمشک و عود و لولو و دیوارهای آن از تخم و یا قوت صغره و احمربود که  
روشنی آن میبخشد باشد آن مکان و جویهای آن خوشبو و اورامقا **هفتم**  
و بالای هر مقامی در یکجا است از دهنب احمرب و صغره و لولو و یا قوت و زبرجد  
و زمرود و الماس احمرب من فوقها خوف مبتیه بحری من تحتها الانهار یعنی  
حراش از است عرقهای بلند و در بهشت از زبرجد و بالای آن عرقها بلند عرقهای  
دیگر طبقه بنا کرده شده است که میروند از زیر آن عرقها جویها و در آن تختها  
و خیابانها و بازارها و درختان و گلها و بسیار از هر نوع بود و در سایه  
آن آرام گرفته باشند و هر سوره که خوانند خود بخود پیش آید و خوش هوای که لایق  
فیها تنعموا و لازم میرای یعنی نه بینند در آن بهشت آفتاب را و نه سرمای که  
هوای معتدل همچون دم صبح بود و دو چشمه باشند یکی زنجبیل که از اسلجیل گویند  
و دیگر کافور که از اشترابا ظهور خوانند و این هر دو از آن اهل بیت بود که  
یستقون فیها کاسا کان غراجه را زنجبیل است می بلبله یعنی می آتش مانند درخت  
خمری که آتشش از زنجبیل بهشت طرب و لذت بخشد و زنجبیل چشمه است در بهشت  
که نام نهاده شده است او را اسلجیل و کافور نیز چشمه است و در آن خمری بود خوشبوی  
و سفیدترین که سفاهم را هم شربا با ظهور او بیاشامند ایشانرا پروردگار ایشان



شرابی پاک و بد و مرایش را غلطان موجب جمال و مردان حسن و کمال سازند  
مرصع بگردانند که لطاف علیهم بانیة من فضلة و اکواب فکانت قواریر اوقار را  
و گردانیده شود بر ایشان پیرانی پالایان و خورشید و انیسیم و جامه های بزرگ از گنجه  
هر کس را غنائی و خوشایش او جامی دهند که بدان سیراب شود که قوله تعالی کانت لهم  
بخات الفردوس نزل لا خالین فیها لا یخون عنهما و لا یغنی مرایشان است بستانها  
فردوس پیشکش در حالتی که جاودان باشند در آن بخند از آن بهشت پرور  
آمدنی بیکان دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آنجا مهیا باشد و در آن نخلها و ادویه  
و بلند برداشته بود که فیها سرور مرفوحه از در مکتل بر ببرد و در یاقوت و در  
معالم النریل آورده که مرفوح باشد در هوا و چون حبش خواهر که بروی نشیند  
بر زمین آید و چون بر دقرار گیرد باز مرفوح گشته بموضع خود رود و زاری میبوشد  
و فرشته های گشوده و نمارق مصفوفه و باله های نهاده بر عهد میگردان خود  
پهلو نشینند چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد و در آن بازاری است  
که آنجا صورتها فروخته کما قال علیه السلام ان فی الجنة سوقا یباع فیها الصور یعنی  
بدستیک در بهشت آنص بازار است که در آن بازار صورتهای آس میفروشند  
بهر گونه صورتی که آرزو داشته باشند بهم میرسد بلکه هر چه تصور کنند بیایند از

الوان

الوان لذت ماکل و مشرب و اقسام فواکه و ادراک و حور المعین و آتخادم  
ولدان و جلوس بر نمارق و ذرابی و لباس سندس و حریر و طلا و استرق و  
عنایان کونا کون و لکم ما فیها شتی الغنم مالا عین رات و لا اذن سمعت و  
لا علی قلب خلعت یعنی مرشمار است در بهشت هر چه خواهد نفسهای شما از آن است  
که هیچ چیز در دنیا ندیده باشد و هیچ کوشی نشنیده و هر چه دلی نگذشته این  
عجیب گوید ما فی الدنیا من الآخرة الا السماء یعنی نیست در دنیا هیچ چیزی از  
آخرت مگر نام آن چیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که اهل بهشت در نعم  
مستغرق باشند که نگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و ایشان چون مرالاب  
کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة و قوله تعالی سلام قولامن رب یم  
تجیبتی است بر ایشان خطابی بد واسطه از پروردگار مهربان و نعمت فردوس  
ارفع درجات خیرات که حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله فرمودند که فاذا  
سألتم الله فاستلوا الجنة الفردوس یعنی هرگاه که خواهید از خدا ای تقا بهشت را بپا  
بخواهید بهشت فردوس را اهل بهشت همه خوش خلق و نیکو خلق و خوش اواز  
و نیکو رفتار و جوانان سی و سه ساله باشند خبا که در خبر آمده که بدخل اهل الجنة آید  
چند امر در اینجا ملاحظه این جهاد است و این است و ثلثین سنه یعنی در آیند اهل بهشت در بهشت



در حالتی که پی موی و آمد و باشند و خوش چشم و سر کشیده و جعد موی و  
در سن سی و سه سالگی و همچنین بر زمان قال علیه السلام من اللواتی قبضن  
فی الدنیا حیا غیر مبطار مصدا یعنی جمعی که از زمان بر قبض روح ایشان شده  
باشد در حالتی که عجز و پر شده باشند و موی بر سر سفید کرده و گوشه های چشم  
ایشان را هر یک که پس بر زمان سال دارد این جوانان چهارده ساله زنی  
و بشوهران خود که در دنیا داشته اند به چند و در اکثر روایات و تفاسیر آمده  
که زمان و مردان همه سن سی ساله باشند و صبی و صبیحه بجال خود باشند و اگر  
شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند که دادا النفوس زوجه  
انگاه نفسهار را با یکدیگر جفت گردانند و کسی که شوهر نداشته باشد یا شوهر  
بهشتی باشد یکی از جوانان بهشتی دهند و بخلف من الجار آخر با اتراب الاصحاح  
العیین پس که در آیم زمان را جوانان با کرده و همزادان و دوست داران خود  
با پنج و دلال و نایبستان سخنان و اینها همه را برای احباب میان باشند **مرحله**  
اهل بهشت در بهشت سواران روند با غوازه و اگر ارام جانجو و افرا از ابررگاه  
ملوک میرند سواران باشند بر ناقه های بهشت و سیتی الدین اتقوا ربهم الی  
الجنه و مراد بر انداختن هر کس که آمان از که ترسیده باشند در دنیا از نافرمانی

و تیرین

کردن

کردن پروردگار خوش لبوی بهشت کرده و در تفاوت مراتب ایشان بعضی  
بر مراتب عبادت و بعضی بر رتبه امت سوار باشند که در لکل درجات مقام  
عملوا و اقل مرتبه این سواران کمتر از جا حضرت سلیمان بن داود علیه السلام  
خواهد بود باین و عظمت در بهشت خبر برشت مکرمت بیانند و حق تعالی گوید  
ادخلوا باسلام آمین یعنی در آید در بهشت بسلامت و امین شوند کان  
از مرکب و در خبر است که حضرت سلیمان علیه السلام بعد از دخول اینها بجهنم خریف  
در بهشت در آید از جهت حساب پادشاهی که کرده است و خریف هفصد سال  
این دنیا است و در آید در بهشت فتوا و نمونین پس از اغنیایا بعد سال  
و همچنین بنده مطیع پیش از آقا بجهنم خریف و کذلک داخل شود در بهشت  
مقتول و سبیل الله و در عین حرب پیش از مقتول بعد از حرب بجهنم خریف  
**مرحله** اهل بهشت بعد که در دنیا کرده اند و مستقتهای که کشیده اند در عرض  
ان چون همه که امتها و نعمتهای موعود که به پند شاکر گردند و رویهای  
ایشان با نعمتی و نازکی و بهجت و نیکوی انواع نعم خوش شود و تمامان باشند  
و هیچ لغو و نافرمان نشوند و باطل نمونند زیرا که سخنان بهشتیان همه ذکر و  
تسبیح و تهلیل و تحمید و تحمید خدا باشد جل و شاد و **پت** بساط غنیان و شکر



کسان که آیند در خلد و امن کسان **مصاد** این همه که مذکور گردیدند  
 بهشت طالبان حقیقی بود اما بهشت طالبان صادق که عبادت را  
 خالصا لوجه الله کنند حضور حضرت حق است که در آن بهشت حور و قصور  
 و اشجار و انهار لیلین و غسل نیت چنانکه پیغمبر علیه السلام خبر از آن میدید  
 که آن الله تعالی جنة لیس فیها حور و لا قصور و لا لیلین و لا غسل غیر تحقیق  
 که مراد است از این بهشت خاصی است برای بندگان خاص خود که نیست در آن  
 بهشت حور و قصور و درختان و جوهای شیرین و بهشت بلکه ایشان در مقام  
 فی مقعد عند ملک مقدر بهشت یعنی در مکان پسندیده نزد یک پادشاه  
 توانا بر همه چیز تا و آن مقام وحدت ذاتیه است و از حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام منقولست که حتی سبحانه و تعالی آن مکان را بصدق وصف کرد پس شنید  
 در وی مگر اهل صدق و این را بهشت خاص خاص و مقام مجید و انیر گویند  
 کتوله عز وجل فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی پس در آشی فضل آرام گرفته در نزد  
 بندگان خاص من و در آیی در بهشت خاص با مرده خاصان من پس حجت  
 ایشان در حضور حضرت صمدیت بود چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمود لا راد الله عن  
 دون لقاء الله غیر ذلک نیت مومن را از هیچ چیزی جز رسیدن بخدا  
 و طعام

صدق

و طعام ایشان مشاهد و جمال انیمه است که وجه الله اند و شراب ایشان حجت  
 الهی است چه آنجا چنانکه حق تعالی میفرماید که یا احمد عذبی شرابک ولیائی اذ تروا  
 سکروا و اذ اسکروا عاشوا و اذ عاشوا توبوا و اذ توبوا خالصوا و اذ خالصوا  
 واصلوا و اذ واصلوا لا فرق بینی و بینهم و تجلی اتحادی یعنی ای احمد نزد یک  
 من شراب است از برای دوستان من چون نبوشند مست گردند و چون مست گردند  
 عیش کنند با خیال و چون عیش کنند از غیر من توبه کنند و چون توبه کنند پاک گردند از  
 آلائش قالب قلب روح و مراد از آلائش قالب ترک آرزوی لذات  
 و نیوایت و مراد از ترک آرزوی لذات اخرویت و مراد از روح ترک  
 آرزوی مقامات و چون چنین پاک گردند و اصل شوند بذات پاک من چون  
 واصل شوند هیچ جدائی نماند در میان من و ایشان و ظاهر کرد و یگانگی من  
 میان دوستان من **موقف نهم** در بیان دوزخ است پس مالک انداخته  
 که هفت طبقه دوزخ را با انواع عذابها تا باند چنانکه عذاب یکی در دیگری بود  
 و شتاد هزار فرشته را امر شود که بدوهای منافق بدینند و بمبایع انفس  
 با فروخته تا سیاه گردد و هر طبقه را سی هزار سرود و بر هر سری هزار دمان و  
 بر هر دهنی شتاد هزار سلسله و بر هر سلسله شتاد هزار فرشته متوکل باشند

قلب



چون حضرت واحد القهار فرمان دهد که دوزخ را از زمین بکشند و ببردند  
 قیامت آید پس جبره از جبرات دوزخ را بخت و ببرد از فرشته بهشت و ببرد از نام  
 کسان کسان ببرد از جبره از جبره کافران و عاصیان و مجذبان و مکذبان  
 قیامت را به بخت و ببرد از جبره از جبره کافران و عاصیان و مجذبان و مکذبان  
 وی برون آید مانند کوشک که آنها ترمی بزرگ کافران و عاصیان و مجذبان و مکذبان  
 دوزخ می افکند در آن روز شرار ما مانند کوشکی عظیم گویا که آن شرارشان  
 روزه اند بزرگشان آنکه قصد ایشان کنند و ایشان بگریزند و خود را در میان  
 مؤمنان بکشند و گویند یا لیتنی گفت ترا با ای کاشکی در دنیا خاک میبودیم از  
 حساب عذاب پاک می بودیم و نیز در آن وقت که دومی خوش نام برون آید از  
 دوزخ که سروی بهسمان بفرستد رسیده باشد و دوم وی بزمین بفرستد پس گویند  
 فرشتگان عذاب که چه میخواهی ای خورشید او گوید هیچ کس را تا رک الصلوة  
 و مانع زکات و شارب خمر و باخواران و کسی که در سجده گفت و گوی دنیا کرده  
 باشد و در خبر است که روزی جبریل علیه السلام پدید آمد نزد یک پیغمبر صلوات الله  
 و سلام علیه بوقت زوال که هرگز آنوقت نمی آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که  
 چه شده است ترا یا اخی جبریل آمدی در عسکر که هرگز در آن عسکر نیامده بودی

چنانست  
 عمل

دینی

و می بینم زکات روی ترا میفرستاده و نمی شنوم آواز پیرهای ترا که همیشه  
 می شنیدم جبریل گفت ای پسر رسول الله از حق تعالی امری شنیدم که هرگز نشنیده  
 بودم و از بهشت آن عالم میفرستاده آمدم تا ترا خبر دهم که آن حال دوزخ است  
 پس فرمود که گفت ای اخی جبریل خبر ده مرا از حال دوزخ از آن وقتیکه خلق  
 کرده است حضرت احدیت او را پس جبریل گفت از آن روزیکه آفریده اختری  
 بود تا فروخته و هزار سال در آن آتش فرو خند تا روشن شد باز هزار سال دیگر  
 آتش فرو خند تا سیاه شد اینجا سیاهی که هرگز روشنی بخشد آتش او فرو نشیند  
 زبانه او قسم با کسی که ترا میبوسد رخت نبوت که اگر از مثل موراج سورانی که  
 از دوزخ برون آید بر اهل زمین بر آینه سوخته گردند زمینیان و اگر مردی بدوزخ  
 برسد و باز بر زمین آید بر آینه هلاک گردد اهل زمین بخورد و پیش و اگر نیم کسند  
 از دوزخ بفرستد بر کوههای دنیا بر آینه که انداخته شوند همه کوهها و اگر کسی از خازن  
 جهنم را که نوزده اند به بخت اهل دنیا بر آینه ببرد از ترس جمیع اهل عالم و اگر  
 جامه از جامه های اهل دوزخ برون آید بر زمین بر آینه هلاک گردد اهل عالم از  
 بوی ننده او با وجود این همه شدت حرارت و سوختگی و حدت عذاب از سوختگی  
 از سالهای دراز باز امر و زامر کردی که آتش دوزخ را بر آفریند پس خبر

دینی



علیه السلام از شنیدن این خبر و هشت اثر بر پایش کرد و میگفت برای  
عاصیان است خود و جبرئیل هم میگفت و چون این خبر منتشر شد حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام نیز میگفت و میگفت کاشکی گوشه مرا بسازند  
 و ریزه ریزه میکردند و کاشکی مرا در نمی زاد نامم دوزخ نمی شنیدم و چون حضرت  
 فاطمه علیها السلام شنیدند از اراده میگفت و او ایلا و او مصیبه میگفت و آنکه  
 پختا و پختا میشد و سلمان گفت کاشکی من کوسم بودم برای اهل خود که گو  
 مرا ریزه ریزه میکردند و پخته نمیشد نامم دوزخ را بود فرمود که  
 مادر من عاقربودی که مرا ازادی نامم دوزخ را نمی شنیدم و عا گفت کاشکی  
 من طایر وحشی بودم که نمی بود بر من چنان عقاب نمی شنیدم نامم دوزخ را  
مرضا در فرشتگان عذاب قوله تعالی علیها تسعة عشر یعنی نازنان دوزخ نوزده  
 اند و هر یکی بر بزرگی چنان بود که اگر کتف تا کتف دیگر صد هزار ساله باشد  
 و چشمهای ایشان چون حصارها و بوقوت هر یکی از ایشان صد چندان از جن و انس  
 و خویش باشد که مسطایبند بر عذاب اهل دوزخ و علیها ملائکه خلایق مشدود  
 لا یعصون الا امرهم و یفعلون ما یأمرون و بران دوزخ فرشتگان کینه  
 درشت سخنان و سخت کاران و توانایان که هیچ دوزخی را با ایشان قوت

سیرت و ذکر

چون بران درشتان باشد و در دوزخ کسان

سیرت و ذکر ایشان مجال گزین باشد تا فرامی بخشد خدا بر او آنچه فرماید  
 ایشان را و میکنند آنچه فرموده می شوند مرضا و دوزخ را هفت در است از در  
 تادی و دیگر پانصد سال است و در هر دری هفتاد هزار کوهست از آتش  
 و در هر کوهی هفتاد هزار واد است از آتش و در هر وادی هفتاد هزار  
 کوهست از آتش و در هر کوهی هزار کوهست از آتش از پخته و خنده  
 طوطیها و ستونهای آتش و مار و کرم و سگ و گاو و گاو و گاو و گاو و گاو  
 که هست در اینجا است و هر دری از آن برای کفار است و از آن آتش است  
 زیرا که کافره که نه طبل دارد و فساد و تخلف و انکار و سانی و ترک اعمال کمال  
 و از عاصیان است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیگانه و دوزخ خوا  
 بود مگر مکه که آن الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم کفروا ثم کفروا  
 الله لیقول لهم یعنی بدستی که آنانکه ایمان آورند باز کافر شدند و باز ایمان  
 آورند و توبه کردند و باز کافر شدند پس بفرمودند که فرستادیم آنکه خدای  
 پامزد ایشان را مرضا هفت دری دوزخ بعد از اوصاف مذکور است چنانچه  
 حوض و نخل و جنة و حمیم و شہوت و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر  
 لعلی نخل و باب حطی حطی و باب حطی حطی و باب حطی حطی و باب حطی حطی



و باب نایه کبر که قوله تعالى لها سبع ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم یعنی دوزخ  
را نفوذ در است برای هر دوی از کرامان بهره است قسمت کرده شده و  
مراد از ابواب طبقات دوزخ است که در هر طبقه قسم گناه گناه است  
کنند **طبقه اول جهنم** است و آن جای مالداران و تجاران بخیل است که در از آب  
حرام بهم رسانیده و در راد خدا بقوار و مساکین و محتاج نداده آخرت را نباشد  
فروخته باشند و کسانی که حق مردم بر دست ایشان باشد و اما القاسطون فکافوا  
بالحکم عطا یعنی اما کرده بنا کاران پس باشند مرآتش دوزخ را بهم بدیشان فروخته  
شود **لاملان جهنم من الجنة والناس** هر آنکه بر سرانیم دوزخ را از جنیان و آدمیان  
عاصی و در لخم کوههای سیاه از آتش بود که بعضی را از بخرهای آتش بر دستها و کوهها  
نهاده بران کوهها سوار کنند تا سوخته گردند و خاکستر شوند و باز شد است کرده بران  
کوهها سوار کنند و همچنان خدای میکشد باشند مکر و بعضی ملازم باشند با تفتی  
که زبان نمیزد باشند چون در بای آتشین که گرمی و حرارت آن در جهاد و مسام  
و اکباد ایشان اثر کند و هرگز از آن خلاصی نداشته باشند که قوله تعالی فی نار هم  
یعنی آتش بدو و در شام نفوذ کند و صواحق از آن آتش متکون میگردد و بعضی  
صاحبان مال خدای جوع بکارند تا آنکه پیر سازند شکمهای خود را از زقوم پس نشانی  
بر ایشان

بر ایشان غلبه کند آنکه جمیع بر ایشان خرض تابا نشا مانند که لا کلون من شجرة  
من زقوم قمالون منها البطون یعنی هر آینه خورند گاهند از دختی که آن  
زقوم است پس بر کنند گاه باشند از میوه آن درخت شکمها را فشار برون علیه  
من الجمیم پس نشا مانند گاه باشند بر بالای زقوم از آب گرم فشار برون بر  
الهمیم بدانند از هم یوم الدین پس نشا مانند گاهند از جمیم مانند نشا میدان شران  
تشنگی زده و ده ته آب نیافته و دوزخیان هر چند که آب جمیم نشا مانند تشنگی ایشان  
تسکین نیابد و این ماحضرت که برای ایشان می آرد و زجرای بعد از آن  
ایشان را در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود که شرح شدت و خفوت  
آن در بیان نیاید **طبقه دوم** لطی است و آن مادی مانع الزکاة و مبدیان  
و ربا خواران است و کرده منعمان که از مال خود حق خدا را که زکوة و خیر  
نداده باشند و فرشتگان خدای ز ر و نقوه را اگر کرده بر میانی و دست  
و پای ایشان داغ میکرده باشند که یوم الحی علیهانی نار جهنم فتلوی هابجا  
همم و جنو بهم و ظهور هم هذا ما کثرتم لافسکم فذوقوا کثرتم کثرون یعنی روزی که  
گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را بر کجها در دوزخ پس داغ کرده شوند بران  
دنیا و در دهنهای خواران پشاینهای ایشان که چرا کرده اند و بهلوی هابجا



ایشان که چرا بپلور از ابل فقرتی گردانیده اند که کلاً آنها لطفی از آتش نشانی  
تجوا من اوبرو توئی بدستیکه زبانه آتش لطفی کشنده است از صدیالمره  
اینهارا برای نورانیدن جهان که متعاطیس این را جذب کند میخواند آن آتش  
کسی را که پشت داده است بدرویشان و روی گردانیده است از زکات  
و دیگران مالهارا همچون مار بزرگ در قلم گردانیده مانند طوق در گردن ایشان  
اندازند و آن مار میگزیده باشد ایشان را و میگذد باشد که من مال شما ام که در  
دنیا زکات آن ندادید و دیگر چه بیاست از خون و ریم بر از که من و قطران  
که مس و از زیر که آتش و مهمل که سیم که آتش است بر باخواران بخوراند و خدا  
کند **طریق سیم** حطه است و این محل دشمنان نبی صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اولاد  
و تابعین ایشانست که خبیث کنندگان و سخن چینیان و بدگویان و بدخوانان  
و منکران ایشان باشند که احطه را از الله الموقده التي تطلع علی الافدة  
یعنی حطه آتش خداست افروخته شده که هیچ شایعی فرو نماندند از ایشان  
آتشی که تمام اجسام ایشان را بسوزاند و برسد الم و اثران بر دلهای که آنها  
علیه موصدة فی محمد مودة بدستیکه آن آتش برایشان مطبق باشد یعنی  
بر حطه مطبقی پوشیده باشد مثل نور تا کمی بکمال داشته باشد و استوار کرده  
بگویند

در آتش نشانی  
از در آتش نشانی

بگویند در آتش نشانی آن را که هیچ وجه کشاده نکرد و این آتش بر  
دوام خدا بایشان باشد لغو و باقیه منها و در خبر است اول کسانی که در دروغ  
در آیند و بعد از همه گناه کاران بیرون آیند خبیث کنندگان باشند و  
کسانی که سب بزرگان دین کنند برای ایشان تابه از آتش سرخ کنند  
و بگویند که آنرا می پسیده باشند **طریق چهارم** حجیم است و آن مکان کافران  
و بت پرستان و غیر بنیان و آتش پرستان و صایبان و دهریه و نمویه  
و صاحبان کتاب بود و نصاری و مجاش و بد زبان بود و در آن  
درخت زقوم و درختان کونا کون از آتش که خارهای کنگ بد را زی  
بود و میوه های آن از آتش بود و در میان هر میوه زهر است همچون زهر  
مار چون ایشان بخورند آنرا البه دمان و زبان و گوشت و پوست  
ایشان فروریزد و زقوم و درخت خست که در قعر و درخت است میوه  
او بغایت مناس و تلخ با کراه بدیشان خوراند که آنها شجره نخل اصل  
اکچم طلعه ها گانه رسول الشیاطین بدستیکه آن درخت است که بیرون می آید از  
قعر و درخت و شاخهای تلخ بلند شده و نخل بسیار در کات میرسد و خسته آن درخت  
کوئیا که سرهای شیاطین است و این اکل میوه زقوم و شرب جمیم نزل و حاضر



ایشان باشند ثم ان مرجعهم الى الحجیم بعد از آنکه بازشت ایشان بسوی دوزخ  
چشم است و ایشان را در ظل حجیم سیاه و گرم بدانند و از گزندهای آتش که سر  
آنها مانند سر کرکان و سگان بود میزدند باشند و بچشم کویت ایشان که دوزخیان  
در سایه آن پناه میبردند بطن آنکه آنجا خنکی خواهد بود و حال آنکه آنجا خنکی نیست  
و در جبر است که بر اهل دوزخ گیرفته اند شود پس بگردیدند آنکه منقطع شود  
چشم و بابتدای استخوان ایشان بعد از آن خون بگریزند تا سیلان شود و جگر  
کرد و دیده شود در رویهای ایشان مثل شکاف زبان که اگر انداخته شود در آن  
در جگر کشته میماند جاری شود که والدین کوفه او کند و آب آینه او نکند اصحاب  
الحجیم و آنکه بپوشیدند حق را و انکار کردند نبوت پیغمبر را و مکتوب کردند آیههای  
ما را اگر چه ملازمان دوزخند که حجیم است و این عذاب است **طریق چشم**  
سجرات و آن موضع پادشاهان ظالم و قاتل محمد و ائمه و در آن کشته شد  
و خواهی خرد او و مژگان حرب و اهل کبائر و عاق والدین است و در آن آتش  
افروخته که تلف و جوهر هم النار و هم فیها کالکون یعنی میوزاند رویهای ایشان را آتش  
و ایشان در آن آتش ترش رویان اند از شدت احراق و بعضی را بر کالها  
کنند و در تاب بر روغن نهاده فرود آن آتش افروزند و هر یک را به چون سختی  
شود

شود و اما جان حوس و وجدان در هر یکی از آن باقی بود که کلمات نجات بود  
بدانها لهم جلوه و غیره مالید و قوا الذاب یعنی هر گاه که بسوزد پوستهای ایشان در  
آتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آن پوستهای که سوخته شده و این  
تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و بعضی را آتش از تارک سر سوخته می آید تا بپای  
رسد نه آنکه یکبار بسوزد و تمام شود و خاکستر گردد بلکه انفرد که میوزد و باز تنی  
درست میشود و همچنین شده آید باز تمام تن میشود باز از سر آغاز میشود و از یک  
تا سه و همچنین میوزد از سر تا پای و بعد از احراق بحالت اول باز از سر پس شنبه  
روزی و خداوند را بر تبدیل یابد و این عذاب بگردید و بعضی ظالمان را در  
زند ان میگردانند که قول الله انما احصی اللظالمین نار الاطاب بهم و قهنا بدری  
ما انا و کرده ایم برای ستمکاران آتشی که بگردد و آید ایشان را سر پردهای  
و در حدیث آمده که سراق نار چهار دیوار است غلظت هر یک از آن چهل  
ساله راه بود و بگردن ظالمان در آید و این عذاب است حریق و گروهبی که خون ناحق  
کرده اند غضب و لعنت کند خدای عز و جل بر بخیلانی که در آن میزند که هر بار  
سر از تن جدا شود و باز همچنان گردد که بود و آید و این را عذاب خطیم گویند  
و کسی که قاتل نفس خود باشد بخنجر یا کارد یا بسم بل ایشان را در خلق خنجر زنند و



بریا لهای زهر خدای کنند بخت طویل و کسانیکه خود را از کوه یا در چاه  
اندخته کشته باشند ایشان را بر کوه آتشیان سوار کنند **طریق هشتم** سقر است  
و آن مقرر علمای بی حمل کاذب و شیخ زانی جابل و اهل زنا و شراب خواران و بی  
نمازان و مسرفان و بعضی از زمانست و در آن کو بهیت سیاه از آتش  
که درازی او هفتاد هزار ساله است همد را بران بدارند و برای خوردن آنها  
کردار گردان کوه درختان زقوم اند که آن شجره الزقوم طعام الایم کامل  
یعنی فی البطون کفیه اکیم یعنی بدستی که درخت زقوم خوردنی گناه کار است نه  
مس یا روی که اخته چون بخورند بگوشت در شکمهای جوشیدنی مثل جوشیدن آب  
گرم که پاره پاره کند و دمار او بکند از داحتای ایشان را و حضرت نبی علیه الصلو  
و السلام قسم یاد کرد و بگفت که جان من بپرست او است که اگر قطره از زقوم در دوزخ  
بجگه بر کوههای روی زمین بر آید فروروند با سفل سافین و بعضی علمای حکام را  
که کردار ایشان مخالف گفتار ایشان بود بیمه دوزخ گردانند و در آن جاها  
که طول هر جابهی هزار ساله راه باشد و در هر جابهی مار بچد و بود که بچکری آن  
نشت ساله راه درازی و سی ساله راه پنهانی داشته باشد که اگر فرمان خود  
هفت طبقه آسمان و زمین را یک لحظه کند و اگر زهر ایشان بمقدار نیم پرست و نیا

بجگه

چکته هفت طبقه زمین بکند از دوزخ آب کرد و در آن روزی که حق تعالی اینهارا  
آفریده است و مان باز کرده اند مگر بوش تارک الصلوۃ قوله تعالی و یلقون  
یلقون خیا و غی چاهیت در دوزخ که اهل دوزخ از خدای اهل آن چاه پناه آله  
جویند و در دوزخ چاه بی نمازان و با بغان نفس را برند و چون ایشان را فرشتگان  
پرسند که ما سئوالمک فی سقر قالوا لم نكن من المصلين یعنی چه خبر آورده شمار آورده  
ایشان را و جواب گویند که نبودیم مادر دنیا از نماز گذارند کان و در خبر است  
که در دوزخ و ادیت که فریاد میکنند از شدت که مار او جهنم و اسم آن ادی  
ویل است و این ما و ای سهر گویند کان صلوۃ بود قوله تعالی و یلقون المصلين الذين  
عن صلوۃ هم ساهون پس وادی دوزخ است برای نماز کنندگان اما که ایشان  
از نماز خود غافلانند و در خبر است که سائیکه عمدان نماز را ترک کنند انداخته شوند  
در آتش دوزخ هفتاد و هفت مرتبه خفیه و خفیه است و هر خفیه مفسد سال است  
و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال این جهانت و این خدا  
شدید گویند و در خبر است که بدارند در دوزخ کوه شراب خواران در حالتی که کوزه  
شراب در گردن ایشان آویخته و طبعش در دست ایشان داده که اهل قیاف  
از بوی خمر ایشان شادی باشند پس هزار سال بردار آتشیان کشیده در دوزخ بدار



وایشان فریاد میکرد و بشتند که واعطش و اعطش مالک را نذر کند  
هشتاد سال جواب ندهد و از حرارت و دوزخ حرق کند و میکرد و بشتند  
و سیفقت بشتند و آب دو کوزه این حرق کند و از ما بعد از آن شراره از  
دوزخ باید و ایشان را خاسته سازد و باز زندگیند و سلاسل و اغلال در  
کردن و دست ایشان کشند و در پیش بر روی اندازند و هرگاه که تشنه  
و گرسنه کردند طعام رقوم و آب جمیم دهند چون ایشان آب جمیم را در دست  
گیرند آنگشته از هم ریزد و چون بدین برند کوشتهای روی و چشمها بریزد  
و چون بخورند آنچه در شکم است از امعاء و احشاء همه قطع شود و بیرون آید  
باز هزار سال کردن و دست و پا را از بخر کرده و در تابوت تنگ آتش  
اندازند و در آن حیات و حیات بر مثال شتران و میکزیده باشند  
و گمانیکه که کسب و زدن اختیار کرده باشند و در ایشان را همچون اردو  
کرده و در کردن ایشان انداخته خدا بکشند و مسخران ایتیمای ایشان زنند  
و آب جمیم همی خوراندند تا آنکه مشاغل کرد و آنچه در جوف ایشان است و کد خسته  
کرد و گوشت ایشان و کرده انبیا را طوق در کردن کرده ستونهای ایشان  
استوار کنند که از فرج ایشان ریم و خون سیلان کرد و حیات و حیات  
را بر ایشان

را بر ایشان

را بر ایشان مسلط گردانند و زرد آب و ریم و خال که از تنهای دوزخیان  
بر می آید و در یکی گرد و بخور و ایشان میداده باشند و یسعی من با صید و بخر  
و لایکاب و یخ یعنی پاشانند از آبی مختلف با ریم و زرد آب که از تن دوزخیان  
چکد برنج تمام بخورند آنرا و نتوانند که بجلو فرو برند از تنی و کندگی آن و این  
عذاب غلطی نذول ایشان باشند و زمان را نیز را بر سر هر شاخ و حتی هر کنون  
او خنجر بر روی ایشان بگردانند این میزده باشند و زنی که بر مردگان نوحه  
کردن کرب خود کرده باشند همین حال دارند و کرده زنی که حلال خود را کرده  
بحرام فرزندان را نیند و باشند بهشتان در آورند در حالی که شکم ایشان  
چون کوه برآمده پر از مار و کرم باشد و بچه در فرج ایشان آویزان بود و  
زمانی که پرخای شوهران از خانه بیرون و نافرمانی شوهران کنند ایشان را  
دستها بر پشت بندند و غلامی ایشان در کردن اندازند و بموی سر او خنجر بزنند  
و کرده زانی که شوهران خود را سحر و جادو کرده باشند زبان ایشان را بقفا  
در کشیده خدا بکشند و کرده زمان سلطه که با شوهران پا دی کرده و نافرمانی  
باشند زبان او خنجر خدا بکشند بآتش که از دهن فرو رود و از فرج بیرون آید  
و همچنین از فرج داخل شود و از دهن بیرون آید **طریق هفتم** تا وید بهشت و آن







و کلاهما مغروران ایشان بخورده باشند و از پائین سکه های ما و بیهوده ریده  
باشند و بعضی حرام خواران و مفسدان را که سزا دارند تا الهی در روز قیامت  
و چند از ضریح که هزار سال در گلوی ایشان باشد که قول تعالی پس لهم طعام  
من ضریح لا یسمن و لا یغنی عن جوع یعنی نیست مرایش از خوردنی مگر ضریح که گنای  
پز از خوار فرستد کسی بود دفع نمیکند کسی را و گویند ضریح خاریت در دوزخ  
که از ضربت خوار مرد او بکند و تر و از آتش که متر بود و آب دهند از چشمه لغایت  
که می رسیده از آنوقت که خدا تعالی آفریده است می شود که لایق و قون فیها  
برد او لا شرابا الا جمیعا و غسق قاحی باشند در دوزخ یعنی می یابند خنکی هوا که  
بدان راحت یابند و نمی آید مانند شرابی مگر جمیع و غسق و قفسر جمیع مذکور کردید  
و غسق ریم و زردی است که از ریشهای بدن دوزخیان سیلان کرد و **مرحله**  
دوزخیان را بسیار کشتن و کشتن و جوق جوق را اند که و لستوق الجرمین لا یجتمعا  
و در او برانیم گناه کاران از ابوی دوزخ جنجه بهایم را دارند کشتن و  
پیادگان و تنها ماندگان و یق الذین کفروا الی جهنم زمر او را نه شوند آنکه  
کافر شدند بسوی جهنم گروه گروه بعضی در پی بعضی فیوخذ بالانوامی و الاقدام  
یعنی سوزنهای سر ایشان گرفته می کشیده باشند و پاهایم را گرفته سر نمون بدوزخ

افکنند

افکنند و او خلوانی ام قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار کما یومر  
مالک دوزخ ایشان را که در آید در میان گروههای که گذشته اند پیش  
از شما از پیران و آدمیان در آتش پس یکدیگر هر که جبار تر و کینه کار تر است  
در آمدن دوزخ بیشتر است کلاما دخلت آتیه لعنت اخرها حتی اذا ادوار  
فیها جمیعا یعنی هر باری که در آید بدوزخ گروهی لعنت کنند گروه دیگر را  
یعنی سابقان لعنت بر مشاخران که جراتمند نشدند از مردن ما و متاخران  
لعنت کنند بر سابقان که ماکراه کرده شما ایم و چون برسند همه بدوزخ  
قالوا اخرهم لا و لهم ربنا و لا و اخذوا قاتلهم خدا باضعفا من النار  
یعنی بکشید این گروه آخر آمده و حق کسان که پیش از ایشان آمده بودند را  
خداوند ما اینها را ماکراه کرده بودند پس کین بر ایشان خدا ب دوباره  
زیاده از خدا ب که ایشان سبب کفر ما بودند قال لكل ضعف و لكن لا یعلمون  
حق تعالی گوید هر یکی از شما را خدا ب زیاده و دوباره است و لیکن شما  
نمیدانید **مرحله** چون از اهل اعراف را بهشت در آید دوزخیان بر طبع  
کنند و گویند خدایا ما را خوشیاند در بهشت و سوزی ده ما ما با ایشان سخن گوئیم  
حق تعالی بخاند تعالی اذن فرماید که بهشتیان در دوزخ نکرند و خوشیانشان خود را

بعضی



نشانند چرا که نیست ایشان متغیر شد و باشند و در زخمان اهل جنت را  
بشناسند که و نادوی اصحاب این را اصحاب الجنة ان انقضوا علينا من الماء او  
قمار زکیم نقد یعنی ندانند و در زخمان بهشتیان را که بدیدند از آب بهشت  
بماند آن مقدار که تشنگی را بر ببرد و باید دید ما را از آنچه روزی کرده است  
خدا بقیع را شمار از سایر اثر برید و اطعمه تا بخوریم پس چهل سال جواب شنید  
بعد از آن بلسان اقرار جواب شنید که قالوا ان الله جرحهم على الكافرين  
گویند بهشتیان در جواب ایشان بدستی که خدا بقیع را حرام کرده است  
طعام و شراب بهشت را بر ناکر ویدگان پس شش خزنه جهنم روند و گویند  
طرحه جهنم ادوار بکم خفیف غیاث ما من العذاب یعنی بگویند مرغان زمان  
دو زخ را که برای ما بخواهید برود و کار خود را تا تخفیف کند از ما مقدار  
روزی از عذاب تا اثر است کنیم باز چهل سال جواب نیاید پس بعد از آن  
امیدی تمام جواب شنید که و ما دعاء الکافرين الا فی ضلال و نیست  
خواندن کافران مگر و کراهی پس از خزنه نیز تا امید شوند و پیش مالک  
آیند که و نادوا یا مالک لیقض علينا ربک ای مالک در خواه از خدا تا ما  
کند بر ما بزرگ یعنی بمراند ما را برود و کار تو تا باز رویم از کشیدن خدا از بختیان

بر باد

سه بار مرگ خواهند بعد از هزار سال مالک در جواب ایشان گوید انتم  
ماکنون بدستی که شما در ملک کنید و در دوزخ ابد الا با دین حق تعالی  
بعد از جواب مالک گوید لقد جننا کم بالحق و لکن الزلتم للحق کارمون یعنی  
بدستی که ما آوردیم یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان غیر  
و لکن شتر شما مر سخن حق را ما خوانمان بودید و پسندیدید باز چهل سال  
دیگر فرماید و تفرغ کنید و گویند زبانا اخر جانا به خدا ای پیروان آرمار از دوزخ  
بعد از آن جواب آید از حضرت خرت که اجنوا فیها ولا تملکون یعنی هاشم  
باشید در دوزخ و سخن بگویند ما من در دفع عذاب آن بعد از آن هزار  
سال دیگر بمانند تا ندانند که فد و قافلن نزدیکم الا خدا با این شتر بعد از آن  
دو زخ را پس مرا فرستادیم شما را همیشه مگر خدا بی بر بالای خدای باز در جواب  
بار دیگر پانصد سال جرح کنند هیچ سودند بعد باز پانصد سال دیگر بگویند  
هیچ سودند پس گویند سوار علینا اجر خدا ام صبرنا ما لنا من محض غیر کثرت  
بر ما بخود و شیم و جرح نمائیم یا صبر کنیم یعنی از هیچیک نایده غیر عذبت ما بزرگ  
گاهی و بنای از عذاب دو زخ در جاست که جای امین و لشکرا و  
در زیر زمین مغمم است و او بر تخت نشسته باشد و در یکی نب و دو زخ و جانب



و یکیش ز مهر بر بود و مهر بر جانبیت که چون کناه کاران را در آنجا برند  
گوشتهای ایشان از شدت سرما از هم فرو ریزد و بند از بند جدا شود پس  
فردای قیامت فرمان شود که هفتاد هزار فرشته زنجیرهای ایشان در کلوئی  
الیکسند و بدوزخ برند هر هفتاد هزار فرشته زنجیرهای ایشان در کلوئی آن  
لعین کرده بدل جیدی خویش کنند و بیکبار به جانب دوزخ کشا کنند و توان  
که از جای بجنبانند پس عاجز شوند و در حضرت عزت ببالند که خداوند اتوبه  
میدانی که ابلیس را از جای جنبانیدن نمیتوانیم هفتاد هزار فرشته دیگر  
یاری ده ایشان تعیین شوند ایشان نیز توانند کشید و عاجز آیند حضرت  
خداوند تعالی ناله کنند هفتاد هزار دیگر مظهر ایشان تعیین شوند و ایشان  
نیز عاجز آیند آخر فرمان الهی شود که شما از میان دور شوید حق تعالی ملاطفت  
و اخ لعنت که بر ایشان نهاده است بر گیر و چون و اخ لعنت از جبین او  
بر داشته شود و سکی از فقر و دوزخ بیرون آید ابلیس را با نیت تمام بفرستد  
و در فقر و دوزخ برود و در خفیف ترین جای او را معذب گردانند ابلیس ناله  
و فریاد کند که خداوند آنچه بودی اگر آن و اخ لعنتی که بر ایشان نهاده است  
بودی تا در میان دوزخیان نیز خوانی کشید می پس حق تعالی بفرماید پس

و مبری

و مبری از آتش در دوزخ بگذارند و ابلیس بر آن منبر شود و اهل دوزخ در  
زیر آن و گرد آید و منبر در آید و او را ملاست کنند و گویند که ای پدر و اوردی  
بد راه تو ما را بدین کارهای بد کننده کردی که هرگز از عذاب دوزخ خلا نمی یابیم  
پس ابلیس گوید که مرا ملاست کنید بلکه بفرستید مرا ملاست کنید که وعده حق تعالی  
را هست و وعده های من خلاف آن و ما را بمهر حکم من شماران بفرستیم  
و شما نیز بفرمایید من توانید رسید بخانه حق تعالی میفرماید که من ابلیس هستم  
لا ملائکم جهنم منکم اجمعین یعنی هر کسی که پیروی کند از ابلیس از اولاد  
آدم هر آنکه بر گم دوزخ را از تو و از پسران و متابعان تو **مهر** بعد از  
آنکه اهل دوزخ را بدوزخ برند و دوزخ بپوشش آید و شعله کشد یوم نقول  
لجنتهم اهل استلاب و نقول اهل من خرید در آن روز گوید خدا تعالی هر دوزخ  
را ایام بر شندی یانه دوزخ گوید ایامت خیری از زیادتای بر شود پس حضرت  
واحد القهار بر قهر و جلالت خود و روی کرد از هیبت آن دوزخ بهم آمد و  
زبان خود را فرو نشاند که دارد و گوید که پرستم **موقف** در فرج الکبر  
چون کار ختم شود و حساب پرداخته شود که فرقی فی الجنة و فرقی فی  
السعیر و آن است که بعد از اتمام خرد و نثر و نیران و حساب کتاب و نواب



عقاب محنت را در بهشت بزند و مسکن را در دوزخ اندازند و در پای کز  
 بشیشهها و قیر حلقه کنند و مابین بهشت و دوزخ کوهی بود پس عظیم که اهل  
 و دوزخ میدیده باشند و مرکب عالم را ببارند بصورت کبش املند  
 که کوه سفید سیاه و سفید است بر آن کوه بدارند و اهل بهشت و دوزخ را  
 کونند این را پیشانی است که صفت و کیفیت همه کس او را به بینند و نشاند  
 فرشتگان کونند که این صورت آن حرکت که حضرت آدم علیه السلام را نیز  
 نموده بودند آنکه فرمان خود را ویرا بکشند و این نداد در دهند که یا اهل  
 خلود و ولایت موت ابد و یا اهل النار خلود و لا موت ابد یعنی ای اهل بهشت  
 شمار اجاید انیت که هرگز مرکب نباشد شمار او ای اهل دوزخ شمار اجاید  
 انیت که دیگر در دوزخ شمار را هرگز مرکب نباشد و اندر هم یوم الحرة اذ قضی  
 الامر یعنی ذبح الموت یعنی پیاده ای محمد کافران و شرکان و منافقان را  
 از دوزخ حشرت که در آن روز میخیزند که چرا بگردیم پس بشتیان با و  
 که زانند و دوزخیان در طلائع و فرخ اگر کشند و لا یخیرنهم الفرج الاکبر یعنی اهل  
 بهشت را اند و یکمین نمیکردند فرخ اگر و اهل دوزخ را از غم و اندوه و  
 عقوبت در فرخ اگر بکنند لغو و باند غرض که بجز خدا لایق علیه السلام تا اینجا خبر داد و بعد از آن

اقداعلم تا چه کند قطره نیکردن را ایغماند ریغم عشق باز از انقاد اند  
 حصه آنها وصال جور عین بهره اینها جمال گریه الله استم اجنبی مسکینا  
 و امتنی مسکینا و حشرنا فی زمرة المساکین و حینی تجا و امتنی تجا و حشرنی  
 فی زمرة المجتبین رجعت یا ارحم الراحمین و بحمد و آله اجمعین  
 تمام شد کتاب مستطاب بر ابو معارج الملکوت ۱۱۵۵



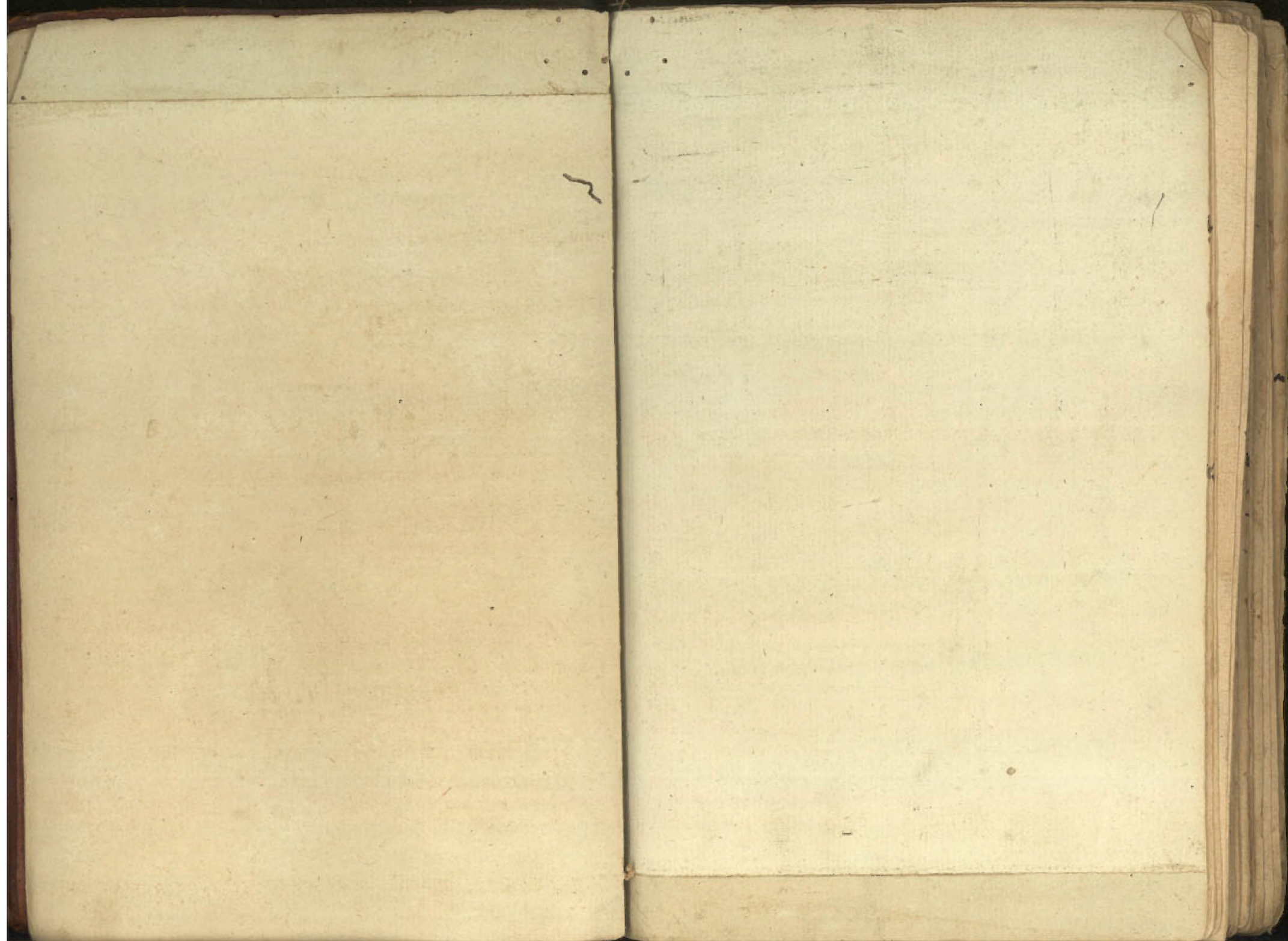


Handwritten musical notation in Arabic script, featuring a staff with notes and a circled symbol at the bottom right.

1513









بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله